

خطرات احمد ملکی مدیر روزنامہ ی ستارہ
تاریخی جہد ملی



درون زمانه های
بزرگ

تاریخ
دوره

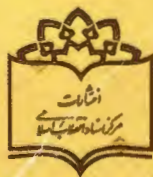
تاریخ
دوره





احمد ملکی مدیر روزنامه ی ستاره، یکی از رجال و فعالان سیاسی است که خود جریان تحصن دربار، نحوه ی تکیس جبهه ی ملی و حوادث و وقایع منجر به تشکیل آن و ترکیب احزاب و گروه ها را با دقت مشاهده کرده بود.

او یکی از اعضای جبهه ی ملی بود که بعداً از مصدق جدا شد و مخالف سر سخت وی گردید. ملکی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ خاطرات خود را به صورت روزانه در روزنامه ی ستاره منتشر کرد. علی رغم پراکندگی خاطرات وی، به دلیل حضور نویسنده در جبهه ی ملی، این کتاب می تواند ناگفته های زیادی را از شخصیت ها و گردانندگان امور بازگویی کند و دلیل شکست و انحلال جبهه ی ملی را تبیین نماید.



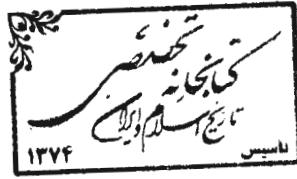
۳۶۸

خاطرات - ۶۹

ISBN 978-964-416-197-0



9 789644 191970



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سرشناسه: ملکی، احمد ۱۳۸۶
عنوان و پدیدآور: خاطرات احمد ملکی مدیر روزنامه‌ی ستاره (تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی)
مشخصات نشر: تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری: ۲۳۸ص.
فروست: مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۴۶۸.خاطرات، ۶۹.
شابک: ۱۵۰۰۰ریال، 978-964-419-193-0

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
عنوان دیگر: تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی، چرا جبهه‌ی ملی تشکیل شد؟ چگونه جبهه‌ی ملی منحل گردید؟

موضوع: ملکی، احمد، ۱۳۸۶ - خاطرات.
موضوع: جبهه ملی ایران.
موضوع: حزب‌های سیاسی - ایران.
موضوع: ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ - جنبش‌ها و قیام‌ها.
شناسه افزوده: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
رده‌بندی کنگره: DSR۱۳۸۶/م۷۶۳
رده‌بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۳۵۲
شماره کتابخانه ملی: ۱۰۲۹۱۵۸

خاطرات احمد ملکی

مدیر روزنامہ ستارہ

(تاریخچہ جیہہ ملی)





انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

عنوان: خاطرات احمد ملکی مدیر روزنامه‌ی ستاره (تاریخچه‌ی جبهه‌ی ملی)

تدوین: احمد ملکی

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ قیمت: ۱۵۰۰ تومان

حروف چینی و لیتوگرافی: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

چاپ و صحافی: چاپخانه مرکز اسناد انقلاب اسلامی

شابک: ۰-۱۹۳-۴۱۹-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: 978-964-419-193-0

کلیه حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است.

نشانی: تهران، خیابان شریعتی، نرسیده به میدان قدس، روبروی پمپ‌بنزین اسدی، پلاک ۲۰۹۴.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی. صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۳۸۹۶ تلفن: ۲۲۱۱۱۹۴ تلفکس: ۲۲۱۱۱۷۴

www.irdc.ir

این اثر یکی از موضوعات
«طرح تدوین تاریخ انقلاب
اسلامی» است که در مرکز اسناد
انقلاب اسلامی تهیه شده و کلیه
حقوق آن برای مرکز محفوظ
می‌باشد.

فهرست مطالب

| | |
|----|--|
| ۱۱ |مقدمه |
| ۱۵ | [اوضاع داخلی ایران] |
| ۱۶ | [تنها راه نجات انتخابات آزاد] |
| ۱۸ | [تحصن در دربار شاهنشاهی] |
| ۲۱ | [هدف من از انتشار این خاطرات] |
| ۲۴ | [تلاش اولیه‌ی اعضای جبهه‌ی ملی] |
| ۲۶ | [اولین بگومگوها در امر انتخابات] |
| ۳۳ | [کمک‌های سرلشکر زاهدی به جبهه‌ی ملی] |
| ۳۵ | [چگونگی عضویت مهندس حسینی] |
| ۳۷ | [چگونگی انتخاب دبیر جبهه ملی] |
| ۴۰ | [عضویت امیر تیمور کلالی و الهیار صالح در جبهه ملی] |
| ۴۲ | [طرح مسئله‌ی نفت در جبهه‌ی ملی] |
| ۴۴ | [مناسبات خارجی جبهه‌ی ملی] |
| ۴۵ | [آیت‌الله کاشانی و جبهه‌ی ملی] |
| ۴۸ | [مواضع جبهه‌ی ملی در برابر دولت منصور] |
| ۵۱ | [آغاز فروپاشی جبهه‌ی ملی اول] |

- اولین جلسه جبهه‌ی ملی بعد از نخست‌وزیری مصدق]..... ۵۴
- دومین جلسه جبهه‌ی ملی پس از نخست‌وزیری مصدق]..... ۵۹
- انتخابات دوره‌ی هفدهم]..... ۶۱
- اختلافات در جبهه‌ی ملی اوج می‌گیرد]..... ۶۴
- تشدید اختلافات در آستانه انتخابات دوره‌ی هفدهم]..... ۶۷
- جریان استعفای دکتر مصدق]..... ۷۴
- خدمات جبهه‌ی ملی]..... ۷۷
- چگونگی پیوستن حزب ایران به جبهه‌ی ملی]..... ۸۰
- اعتقاد مصدق به تبلیغات]..... ۸۴
- علت بی‌نظمی خاطرات من]..... ۹۱
- اخراج امیرعلایی از جبهه‌ی ملی]..... ۹۲
- انتشار اساسنامه جبهه‌ی ملی]..... ۹۵
- دیدار اعضای جبهه‌ی ملی از سفارت شوروی]..... ۹۶
- کی پایه‌ی جبهه‌ی ملی گذاشته شد؟]..... ۹۹
- عقب‌نشینی مصدق در قتل هژیر]..... ۱۰۱
- آش بوقلمون و هسته‌ی جبهه‌ی ملی]..... ۱۰۶
- دنباله داستان حضور در سفارت شوروی]..... ۱۰۸
- پیشنهاد اخراج مصدق از جبهه‌ی ملی]..... ۱۰۹
- نقش دکتر فاطمی و سازماندهی رسانه‌ها در حکومت مصدق]..... ۱۱۱
- تشکیل کمیسیون تبلیغات جبهه‌ی ملی با نظر دکتر فاطمی]..... ۱۱۹
- مصدق به وعده‌های خود عمل نکرد]..... ۱۲۶
- جلسات مطبوعاتی جبهه‌ی ملی در دوران حکومت ساعد]..... ۱۲۷
- روزنامه‌ی آتش و جبهه‌ی ملی]..... ۱۳۰
- تلاش بی‌وقفه دکتر فاطمی]..... ۱۳۲

- ۱۳۳.....[چگونه فاطمی روزنامه‌نگار شد]
- ۱۴۹.....[مسافرت فاطمی به فرانسه برای تحصیل]
- ۱۷۳.....[بازگشت دکتر فاطمی از فرانسه]
- ۱۷۵.....[ورود فاطمی به سیاست]
- ۱۷۶.....[کمک‌های شرکت نفت انگلیس به فاطمی]
- ۱۷۷.....[نقش روزنامه‌ی باختر امروز]
- ۱۸۰.....[فرصت‌طلبی دکتر فاطمی]
- ۱۸۵.....[هیچ‌کس با پذیرفتن نخست‌وزیری مصدق موافق نبود]
- ۱۸۷.....[حضور اعضای سفارت آمریکا در جلسه جبهه‌ی ملی]
- ۱۸۹.....[برقراری ارتباط با اعضای سفارت انگلیس به پیشنهاد دکتر فاطمی]
- ۱۹۳.....[اندیشه‌ی تشکیل حزب زحمتکشان و بقایی]
- ۲۰۵.....[حضور آیت‌الله کاشانی در بین اعضای جبهه‌ی ملی]
- ۲۱۰.....[اوج اختلاف در جبهه‌ی ملی از آغاز انتخابات دوره هفدهم]
- ۲۱۷.....[نمایه]

مقدمه

انتخابات دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی در مهر ماه ۱۳۲۸ توسط دولت ساعد آغاز شد. دخالت‌های هژیر، وزیر دربار، و بسیاری از صاحب‌نفوذان، اعتراض بسیاری از شخصیت‌های سیاسی را برانگیخت. مصدق‌السلطنه به همراه ۱۹ نفر از نخبگان و روزنامه‌نگاران، در اعتراض به انتخابات در ۲۲ مهر ماه در کاخ شاه متحصن شدند. آنها خواستار لغو انتخابات بودند. تحصن پس از چند روز بی‌هیچ نتیجه‌ای پایان یافت. متحصنین در روز اول آبان در منزل دکتر مصدق اجتماع کردند و پایه‌های جبهه‌ی ملی را بنیاد نهادند. جبهه‌ی ملی هدف اساسی خود را اصلاح قانون انتخابات، قانون مطبوعات و اصول حکومت نظامی اعلام کرد. ترور هژیر توسط فداییان اسلام موجب بطلان انتخابات گردید و در انتخابات مجدد، آقای مصدق، مکی، شایگان، بقایی، حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد و نریمان از اعضای جبهه‌ی ملی به مجلس راه یافتند. با بازگشت پیروزمندانه‌ی آیت‌الله کاشانی و مبارزات بی‌امان وی علیه انگلیسی‌های نفت‌خوار و وابستگان آنها و قتل رزم‌آرا، جبهه‌ی ملی قدرت تازه‌ای یافت و مجبور شدند مسئولیت اجرایی کشور را به مصدق بسپارند.

حرکت گروه‌های مختلف که تا قیام ۳۰ تیر به سوی هم‌گرایی پیش

می‌رفت، پس از این واقعه به واگرایی انجامید و هرلحظه شکاف موجود بین رهبران و هدایتگران حرکت ملی بیشتر شد تا اینکه با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حکومت مصدق سقوط کرد و سایر رهبران نیز به انزوا کشیده شدند.

احمد ملکی مدیر روزنامه‌ی ستاره، یکی از رجال و فعالان سیاسی است که خود در جریان تحسن و تأسیس جبهه‌ی ملی بوده و حوادث و وقایع منجر به تشکیل و ترکیب گروه‌ها را با دقت مشاهده کرده است. ملکی یکی از اعضای جبهه‌ی ملی بود که از جبهه‌ی ملی جدا شد و از مخالفین سرسخت مصدق گردید. ملکی پس از کوتادی ۲۸ مرداد، خاطرات خود را روزانه طی ۵۹ شماره در روزنامه‌ی ستاره منتشر کرد. با اینکه ملکی از روزنامه‌نگاران معروف ایران است خاطرات وی بسیار نامنظم، تکراری و فاقد انسجام منطقی است. در این حال این خاطرات به دلیل حضور نویسنده‌اش در جبهه‌ی ملی می‌تواند بسیاری از ناگفته‌های تاریخی را بیان کند. به علاوه این خاطرات می‌تواند علت شکست احزاب را در ایران تبیین نماید. به عقیده‌ی وی، انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی که در دوران حکومت دکتر مصدق برگزار شد، آخرین چوب خراجی بود که بر پیکر جبهه‌ی ملی وارد شد و اطرافیان مصدق که او را به عنوان فردی مؤمن به قوانین و وطن‌پرست می‌دانستند، جز ریاکاری و عوام‌فریبی، و بدتر از همه، جاه‌طلبی چیز دیگری از او نیافتند.

سراسر متن خاطرات به مطالعه و بررسی شخصیت و اعمال دکتر مصدق و دکتر فاطمی پرداخته است. از آنجاکه وی، خود از دوستان

فاطمی بود و در حقیقت دکتر فاطمی به نوعی از برکشیدگان وی محسوب می‌شد، توانسته است توصیفی دقیق و نظام‌مند از افکار و فعالیت‌های وی ارائه دهد. او در نهایت، به سعایت دکتر فاطمی در دوران نخست‌وزیری دکتر مصدق و بدگویی از روزنامه‌ی باختر امروز، اشاره و آن را امری بسیار ناپسند در دوران حیات سیاسی دکتر فاطمی قلمداد می‌کند.

نویسنده‌ی این خاطرات مهم‌ترین علت شکست مصدق را جاه‌طلبی و استبداد شخصی وی می‌داند و یادآور می‌شود که اگر وی چند صباحی نیز توانست شاهد پیروزی را در آغوش بکشد، مرهون تبلیغات و پروپاگاندا‌یی بود که وی به مانند سایر دیکتاتورها اعمال می‌کرد.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی، این خاطرات را نه به عنوان آخرین قضاوت در مورد جبهه‌ی ملی، بلکه به عنوان روایتی از یکی از اعضای جبهه‌ی ملی که در میانه‌ی راه از آنها جدا شد - و طبق سنت اعضای جبهه‌ی ملی در تاریخ، بایکوت شد - در دسترس اهل تحقیق قرار می‌دهد و قضاوت نهایی را به عهده‌ی آنها واگذار می‌کند.

این کتاب بدون هیچ کم‌وکاستی تنها با ویراستاری شکلی و اصلاح بعضی از اغلاط و افزودن عناوین در [] به چاپ می‌رسد. امید است مورد استفاده‌ی اهل دانش قرار گیرد.

در پایان از تلاش‌های بی‌وقفه‌ی همکاران معاونت انتشارات برای چاپ این کتاب تقدیر و تشکر می‌کنیم.

مرکز اسناد انقلاب اسلامی

[اوضاع داخلی ایران]

اگر خوانندگان گرامی فراموش نکرده باشند اوضاع مغشوش و پریشان کشور در ادوار پانزدهم و شانزدهم قانون‌گذاری و حمایت از طبقه‌ی مخصوص و معینی کلیه‌ی علاقه‌مندان به کشور را مایوس و دلسرد ساخته و همه در فکر بودند به طوری که دستجات افراطی چپ و مارکداران با نشان بیگانه‌پرست استفاده نمایند وضعی به وجود آید و رفورمی ایجاد گردد که مردم محروم این کشور بتوانند نفسی کشیده؛ اگر ممکن نباشد برای دوران زندگانی خود آنها آسایشی ایجاد گردد، لاقلاً امیدوار باشند که فرزندان‌شان در کشوری که دارای امنیت و عدالت است زندگانی خواهند کرد.

خرابی دستگاه‌های آن زمان و جانب‌داری از طبقه‌ی مخصوص و انحصار پست‌های حساس مملکت اعم از وزارت، وکالت، استانداری و غیره و تخصیص مناصب مورد توجه به افراد طبقه‌ی خاص طوری عکس‌العمل در دنیا ایجاد کرد که مقاله‌ی روزنامه‌نگار آمریکایی تحت عنوان «در ایران فقط هزار فامیل حکومت می‌کنند» در مطبوعات جهان انعکاس خاصی پیدا کرد و مردم بی‌پناه را وادار کرد شخصیت بی‌غرضی

را پیدا کنند که بتوانند با فعالیت وطن‌پرستانه‌ای دردهای مملکت را درمان و راه علاجی برای رفع این بدبختی‌ها که در کشورهای اروپا و آمریکا هم انعکاس یافته، پیدا نمایند و به همین مناسبت بود که رفت و آمد به منزل دکتر مصدق السلطنه شروع شد و همه از او نظر و عقیده برای حل این مشکلات مهم سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ایران می‌خواستند.

[تنها راه نجات انتخابات آزاد]

دکتر مصدق که آن وقت به مناسبت بعضی از شاهکارها که در رأس آن جلوگیری از واگذاری نفت شمال و سرکوبی قدرت وکلای توده‌ای در مجلس چهاردهم مرد ملی معروف شده بود، از توجه مردم با یک قیافه‌ی بسیار حق به جانبی که باهوش‌ترین مردان سیاسی را به دام می‌انداخت، سوءاستفاده کرده در جواب سؤال آخرین علاج اصلاح مملکت چیست چنین می‌گفت:

«تا انتخابات آزاد نباشد امید هرگونه اصلاحی را باید مردم این مملکت به گور ببرند و فقط در سایه‌ی انتخابات آزاد است که می‌توان قوانین تازه وضع و قوانین مضر را ملغی ساخت و در غیر این صورت هیچ عمل و اقدام مثبتی مؤرد ثمر نخواهد بود.»

بدیهی است با قانون ناقص انتخابات همه می‌دانستند که انتخابات آزاد مفهوم و معنایی نخواهد داشت و هیچ قوه‌ای نخواهد توانست از مداخله‌ی مأمورین دولت با وضعی که در شهرستان‌ها حکمفرما بود

جلوگیری نماید.

خوب به خاطر دارم آقای حسین مکی که در اقلیت دوره‌ی پانزدهم فداکاری می‌کرد از همان زمان با دکتر مصدق حشر و نشر داشت و برای تهیه‌ی نقشه‌ی اصلاحات با مشارالیه مشورت می‌نمود، ولی دکتر مصدق می‌گفت:

«آقا جان با این مجلس بهتر از این نمی‌شود باید انتخابات آزاد

شود».

این فکر دکتر مصدق و تلقین دائم او کم‌کم به خود نمایندگان مجلس و مدیران جراید تأثیر کرد و بسیاری از نمایندگان در همان وقت از قانون انتخابات پشت تریبون مجلس شورای ملی انتقاد می‌کردند و جراید هم مقالات خود را تخصیص به این موضوع داده و همه یک‌دل و یک‌زبان خواهان انتخابات آزاد بودند که از همین‌جا نطفه‌ی ایجاد جبهه‌ی ملی منعقد گردید و به تدریج اهل درد را به یکدیگر نزدیک ساخت. و چون مقدمات شروع انتخابات هم فراهم شده و آقای دکتر اقبال وزیر کشور دولت آن وقت مشغول اجرای امور انتخابات مجلس شورای ملی بود، از دور و نزدیک شکایاتی به دکتر مصدق و به جراید پایتخت مرتباً واصل می‌گردید، دکتر مصدق را به این فکر انداخت که از شاه استفاده نموده در حالی که هژیر سمت وزارت دربار را داشت عده‌ای را انتخاب و به عنوان تحصن به دربار شاهنشاهی رفته و از مداخلات دولت در امر انتخابات تمام مملکت به پیشگاه شاهانه شکایت نمایند و شاید موفق شوند دولت دیگری که در امر انتخابات مداخلاتی نکند بر سر کار آورند و حتی اگر لازم باشد به جراید مختلف جهان هم

برای توجه مراجع بین‌المللی به عدم آزادی انتخابات در کشور ایران متوسل شده و مطالبی اظهار دارند و دلایل دخالت را برای آنان ذکر نمایند.

[تحصن در دربار شاهنشاهی]

عده‌ای در حدود بیست نفر مرکب از وکیل و وزیر سابق و روزنامه‌نگاران به معیت آقای دکتر مصدق به دربار شاهنشاهی رفته و به عنوان تحصن اقامت گزیدند و باید انصاف داد که مرحوم هژیر نهایت احترام را به متحصنین گذارده و با کمال حسن سلوک و ادب‌پذیری بسیار مجلل و شایسته‌ای در تمام طول مدت تحصن از عده‌ی مزبور به عمل آورد و پس از بیست روز تحصن جواب دکتر اقبال وزیر کشور وقت به متحصنین ابلاغ شد که دولت مداخله‌ای ندارد و قانون انتخابات را اجرا می‌کند، اگر نقصی در قانون هست بایستی مجلس شورای ملی اصلاح کند و دولت وظیفه‌ای جز اجرای قانون ندارد.

هنگام خروج از دربار دکتر مصدق به پیشخدمت اطاق خود چنین گفت:

«امیدوارم دو سال دیگر که باز موقع تجدید انتخابات است به شما زحمت بدهم».

این عده از متحصنین که به منزل دکتر مصدق برگشتند. اساسنامه‌ای نوشته و تصمیم گرفتند مبارزه‌ی خود را فقط برای اجرای سه امر ادامه دهند.

ایجاد انتخابات آزاد، آزادی مطبوعات، اصلاح قانون حکومت نظامی

و تنها خط‌مشی این عده اجرای سه ماده‌ی مزبور مقرر گردید و کلیه‌ی اعضای آن به نام مؤسس «جبهه‌ی ملی» نامیده شدند و ورود هر شخص دیگری را برای تکمیل این عده و جهت پیشرفت اساسنامه، مقید به اتفاق آراء نموده و در حقیقت حق وتو برای خود قائل شدند.

ولی حتی یک نفر از تمام اعضای مؤسس هم حدس نمی‌زدند که دکتر مصدق خود روزی زمامدار شود و با همان قانون خود انتخابات فرمایشی را انجام دهد و خود به همان مجلس معرفی شده و بعداً خود به انتخاب افراد آن مجلس اعتراض نماید و بالاخره باز هم خود جناب ایشان مجلس را برخلاف قانون اساسی با فراندوم منحل ساخته، مقدمات تشکیل جمهوری دموکراتیک را فراهم فرمایند!!

مرحوم هژیر به دستور اعلیحضرت بسیار رفتار محترمانه و مؤدبی با متحصنین داشت و اکثر اوقات در سر میز ناهار و شام و حتی صبحانه حضور یافته و با اعضای جبهه‌ی ملی صرف غذا می‌نمود و بسیاری اوقات که فرصتی دست می‌داد غالباً بعضی از اعضای جبهه‌ی ملی با مرحوم هژیر در اطراف اصلاحات مملکت صحبت می‌کردند و خوب به یاد دارم که شبی من و آقای ارسلان خلعتبری و آقای آیت‌الله غروی با هژیر در اطاق وزیر دربار بحث در اطراف ترقی سطح فکر جوانان کشور داشته و می‌گفتیم:

«با اعزام این همه محصل به اروپا و آمریکا و جلب استادان دانشمند و تحصیل‌کرده امروزه روحیه‌ی جوانان کشور تغییر کرده است دیگر نمی‌توان به آنها گفت وکیل شما فلان شخص معین شده است. چرا می‌گذارید با این قانون ناقص در

امور انتخابات این همه مداخله شود؟»

مرحوم هژیر جواب داد:

به خدا اگر آقای دکتر مصدق شماها هم نخست‌وزیر باشد با سیاست فعلی جهان و قانون ناقص انتخابات بهتر از این نمی‌تواند جریان انتخابات را انجام دهد و بالاخره هژیر می‌گفت که من و آقای مصدق و سایر اشخاص هر کدام نظر خاصی به رفقا و دسته‌ی خود داریم در حالی که مناصب و مقامات در این مملکت و پست‌های خارجه به قدری زیاد است که برای تقسیم آن آدم کم داریم، ولی عیب کار در اینجاست که هر کس زمامدار شد می‌خواهد دوستانش چند پست را عهده‌دار و چند پست خالی را یدک بکشند و آن وقت است که اشخاص ناراضی فریاد و اوطنا و اقانونا می‌کشند و سهم می‌خواهند و حق هم دارند. شما ببینید فلان شخص وکیل عدلیه است، استاد دانشگاه هم می‌باشد از چند وزارتخانه به نام مشاور حقوقی و جوهی دریافت می‌کند تازه می‌خواهد وکیل هم بشود و وقتی نشد داد و فریاد برآرد که مسلمانی نیست. بیا بید اول عدالت را برقرار سازید همه‌ی کارها اصلاح می‌شود.

آن شب متأسفانه به حرف‌های مرحوم هژیر در دل خندیدیم چون ما با ایمان خاصی گرد دکتر مصدق را گرفته بودیم، ولی بعداً در عمل دیدیم که عین گفته‌ی چند سال قبل مرحوم هژیر در مورد دکتر شایگان یار غار و مشاور خاص دکتر مصدق عملی شد و اگر حسابی در کار باشد، معلوم خواهد شد این آقای معاون ریاست جمهور! در کابینه‌ی آقای دکتر مصدق چه مداخل و منافع مشروعی به جیب زده‌اند!!

مقصود این است عده‌ای که جبهه‌ی ملی را تشکیل می‌دادند با سادگی و ایمان خاصی دور مصدق را گرفته بودند و مرور زمان به آنها ثابت کرد چه اشتباه بزرگی را مرتکب شده‌اند و تا چه حد وقت مملکت را تلف و کشور را به ورطه‌ی نیستی و افلاس کشانیده‌اند. مثلاً هیچ‌کس نمی‌داند که با نخست‌وزیری دکتر مصدق آقایان ارسلان خلعتبری - مشار اعظم - حائری‌زاده علناً در جلسات جبهه‌ی ملی مخالفت نمودند و صراحتاً گفتند ما قرار داشتیم از راه مبارزه‌ی منفی و انتقاد از اعمال خلاف رویه‌ی قانونی مملکت را اصلاح کنیم، ولی به هیچ‌وجه قراری نداشتیم که دکتر مصدق نخست‌وزیر و همکارانی به این وضع انتخاب نماید و به همین مناسبت بود که در اولین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی پس از قبول نخست‌وزیری دکتر مصدق که در منزل آیت‌الله غروی تشکیل شد، همه‌ی اعضای جبهه به اتفاق آراء رأی دادند که دست دکتر مصدق را در تشکیل کابینه باز بگذارند و نظری به او ندهند تا فردا نگوید من انتخاب اشخاص را بنابر نظرات اعضای جبهه‌ی ملی نموده‌ام و از همان انتخاب اعضای اولین کابینه‌ی ایشان معلوم شد که طرز فکر چگونه است!!!

[هدف من از انتشار این خاطرات]

در این سلسله مقالات، قصد من انتشار اسراری از جبهه‌ی ملی که وجداناً ملزم به انتشار آن نیستم نمی‌باشد. آنها که در کار سیاست وارد هستند خوب می‌دانند که اولین درس کلاس سیاست حفظ اسرار است، ولی می‌خواهم مطالبی را به استحضار خوانندگان گرامی روزنامه‌ی

ستاره برسانم تا بدانند که دکتر مصدق از اوایل کار منحرف نبود، ولی وقتی که بر او مسلم شد از دستش کاری ساخته نیست و حفظ وجهه‌ی ملی هم اجازه‌ی کناره‌گیری و استعفا را نمی‌دهد، یکی پس از دیگری به اشتباهات عمدی و غیرعمدی تن در داد تا روزگار خود و مملکت را به اینجا کشاند!!

باید انصاف داد آقای عمیدی نوری از کلیه‌ی اعضای جبهه‌ی ملی زودتر دکتر مصدق را شناخت و پس از اینکه با دارا بودن عضویت جبهه‌ی ملی حملات به دکتر مصدق را شروع کرد از عضویت جبهه برکنار شد که تفصیل آن را در مقالات بعدی خواهم گفت.

عجب است دکتر مصدقی که خود تا پای جان برای جلوگیری از مداخله در امر انتخابات ایستاده بود در حکومت خویش چنان مداخلات در این امر حیاتی نمود که روی زمامداران گذشته را واقعاً سفید کرد. یکی از خصایص بارز و برجسته‌ی دکتر مصدق آدم‌شناسی و در حقیقت درک خصوصیات ذاتی افراد و به اصطلاح آشنایی کامل به رگ خواب مردم بود و به همین جهت بسیار مرد متواضع و فروتن و عوام‌فریبی بود که تاکنون در ایران نظیر آن دیده نشده است. مثلاً دکتر مصدق به هر نامه‌ای ولو از طرف فلان قصابی یا کباب‌فروشی نوشته می‌شد، جواب می‌داد و چون در امر انتخابات و وکیل‌تراشی واقعاً ورزیده بود می‌دانست از چه راهی باید در قلوب مردم جای گرفت و اگر فرضاً لب‌فروشی دست دکتر مصدق را در آن زمان می‌بوسید ایشان هم فوراً معامله به مثل نموده دست طرف را می‌بوسیدند! و خوب به یاد دارم در تحسن دربار وقتی یکی از بازاری‌ها دست ایشان را از روی کمال

احساسات بوسید، مصدق هم خم شده دست او را بوسید و گفت: شما فرزند بنده هستید!

از طرفی مردم را بهتر از هر کس می‌شناخت؛ چنانچه یک روز جلسه‌ی سری جبهه‌ی ملی در زمان تحصن در دربار شاهنشاهی تشکیل شد و چون مدت تحصن به طول انجامید و جوابی هم داده نشده بود، چند نفر پیشنهاد کردند که بهتر است همین امروز به تحصن خاتمه داده و در عوض در یکی از مساجد تهران تحصن اختیار نماییم.

مطابق معمول جلسات خودمانی بحث در اطراف این موضوع شروع شد و هر کس با دلایل قوی و برهان منطقی داد سخن داده و فکر مزبور را تراوش یک دماغ متفکر و پخته قلمداد نمودند و به جایی رسید که به نظر می‌آمد یک نفر هم مخالف این نظریه نباشد، ولی غفلتاً آقای دکتر مصدق انگشت بلند کرده و اجازه خواسته چنین اظهار بیان نمود:

«آقایان! شما مردم این مملکت را مثل من نمی‌شناسید. اگر در اینجا هستیم و عده‌ی زیادی به سراغمان نیاید می‌گوییم چون قید و شرط در میان است و خانه‌ی شخصی ماها نیست مردم با احتیاط از حضور در اینجا احتراز می‌کنند، ولی در مسجد که خانه‌ی خداست اگر روزی چند هزار نفر به دیدن ما نیایند نقشه‌ی مبارزه با این انتخابات به هم می‌خورد و اگر هم بیایند و اکثر برای آتش و پلو خواهند ماند و چه کسی خواهد توانست ناهار آن عده را فراهم کند و اگر هم آتش و پلو نباشد، تعداد مراجعین ما از دوستان خصوصی و آشنایان شخصی تجاوز نمی‌کند و آبروی همه‌ی متحصنین خواهد ریخت پس بهتر است فعلاً همین محل را ترک نگوییم»

یکی از آقایان اعضا گفت من با شمشیری صحبت کرده‌ام، حاضر است مجاناً تا روزی هزار نفر را چلوکباب بدهد.

دکتر مصدق گفت، اگر شمشیری فرضاً چنین کاری را انجام دهد، تعداد مراجعین به مناسبت خوردن چلوکباب مجانی نه برای تقویت افکار ما به حدی خواهد رسید که شمشیری هم از نیت خیر خود استعفا خواهد داد.

این بود قضاوت آقای دکتر مصدق نسبت به ملت ایران.

[تلاش اولیه‌ی اعضای جبهه‌ی ملی]

موضوع بسیار جالب توجهی که در جبهه‌ی ملی اوایل تأسیس و تشکیل آن مورد دقت و اهمیت قرار داشت این بود که تمام اعضای مؤسس جبهه با وحدت و هم‌بستگی عجیبی همکاری نموده و حقیقتاً چیزی که مورد توجه و نظر نبود تدارک منصب و جاه و مقام و یا پول و سوءاستفاده و اندوخته بود و این عده مانند اعراب صدر اسلام به خود تلقین کرده بودند اگر در اجرای آمال شخصی که اصلاح مملکت و رفورم اوضاع است موفق شدیم به نسبت کار و لیاقت همه چیز خواهیم داشت و اگر در این راه معدوم شدیم اقلأً مردم بدانند هنوز هم فداکاران و جانبازانی وجود دارند و بالاخره مانند همان مسلمانان صدر اسلام معتقد بودند اگر کشته شویم به بهشت می‌رویم و اگر کشته نشدیم در دنیا با سعادت زندگی کرده و آخرت هم از آن ما می‌باشد.

دکتر بقائی و حائری‌زاده و حسین مکی شبانه‌روز در بین محافل پارلمانی به فعالیت خستگی‌ناپذیری مشغول بودند. روزنامه‌نگاران

جبهه‌ی ملی شب و روز جراید را به خود مشغول می‌داشتند به طوری که تعداد جراید سمپاتیزان به جبهه‌ی ملی از بیست شماره‌ی روزانه و هفتگی تجاوز می‌کرد. آقایان مشار اعظم و خلعتبری و صالح رجال را به طرفداری از جبهه‌ی ملی تشویق می‌کردند و چون همه طرف‌دار آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات و اصلاح قانون حکومت نظامی بودند روز به روز جبهه‌ی ملی با همان عده‌ی اعضای مؤسس تقویت می‌شد و امیدواری در موفقیت افزون‌تر می‌گردید.

آقای دکتر مصدق را عده‌ی بسیاری از رجال سیاسی و جوانان وطن‌پرست در همان موقع محاصره کرده و پیشنهاد می‌کردند: «اکنون که شما جبهه‌ی ملی را پس از پایان تحصن دربار متشکل ساخته و حفظ نموده‌اید همین را اساس و هسته‌ی مرکزی حزب قوی و مؤثری قرار داده رسماً در کلیه‌ی شئون مختلف مملکت مداخله نمایید» و همین پیشنهاد در جلسات جبهه‌ی ملی نیز از طرف بسیاری از اعضای جبهه به دکتر مصدق می‌شد، ولی ایشان معتقد نبود و جواب می‌دادند:

«مملکت ما افرادش رشد برای تشکیل حزب سیاسی ندارند و به محض این که حزب تشکیل شد همه متوقع واگذاری شغل و مقام به آنها می‌باشند و چون محال است بتوانیم موجبات ارضای خاطر همه را فراهم نماییم، مخالفت شروع می‌شود و آن وقت است حزب هر قدر قوی باشد متلاشی می‌گردد و همین فورم جبهه‌ی ملی برای انجام سه مقصود کافی است و اگر موفق شدیم بزرگ‌ترین خدمت را به مملکت انجام داده‌ایم.»

بالاخره در اثر اصرار بسیار و مذاکرات مفصلی قرار شد که بعضی از احزاب را به نام وابسته به جبهه‌ی ملی بشناسیم، بدون اینکه مرامنامه‌ی آنان را در جبهه‌ی ملی تأیید نماییم. و از همان اوایل امر بعضی‌ها در چهار سال قبل مثل آقایان دکتر سنجابی [و] زیرک‌زاده اصراری داشتند که اعضای حزب ایران را جزو جبهه‌ی ملی بشناسند، ولی دکتر مصدق با مهارت خاصی از زیر بار این پیشنهاد شانه خالی می‌کرد و حتی با فداکاری که جوانان حزب دکتر بقائی به نام سازمان نظارت در انتخابات جهت حفظ صندوق انتخابات تهران می‌نمودند و تا صبح هر شب کشیک کشیده و مانع دستبرد صندوق بودند، دکتر مصدق قبول نکرد، سازمان مزبور ضمیمه‌ی جبهه‌ی ملی شود. فقط ناهار و شام جوانان محافظ صندوق‌ها از منزل آقای دکتر مصدق برده می‌شد و این جوانان که واقعاً با ایمان کاملی از روی وطن‌پرستی و صدق و صفا زحمت می‌کشیدند، بعضی از آنها شب‌ها گرسنه در مسجد سپهسالار مواظب صندوق‌ها بودند. با تمام این اوضاع و احوال و مراقبت‌های دائمی اعضای جبهه‌ی ملی باز بعضی از اعضای حوزه‌های انتخابی تقلب می‌کردند و آرای مخالفین جبهه‌ی ملی را بدون اجرای تشریفات قانونی در صندوق‌ها می‌ریختند و خلاصه هیچ‌یک از احزاب و جمعیت‌ها نتوانستند به هیچ وسیله‌ای وارد جبهه‌ی ملی شوند.

[اولین بگومگوها در امر انتخابات]

توجه مخصوص و شدید جبهه‌ی ملی در تبلیغ شدید برای انتخاب

شدن آقای دکتر مصدق، حائری‌زاده، حسین مکی، دکتر بقائی که اقلیت دوره‌ی پانزدهم را تشکیل می‌دادند، باعث شد که بین اعضای جبهه‌ی ملی رنجش‌ها و کدورت‌هایی به میان آید و برخی از اعضای مؤسس را که انصافاً ذی‌حق هم بودند به گله‌گزاری بسته و گریخته واداشت؛ به حدی که این گله‌ها در جلسات رسمی جبهه‌ی ملی هم منعکس می‌شد و مخصوصاً اعضای حزب ایران که می‌دیدند در درجه‌ی دوم انتخابات تهران هم برای دوره‌ی شانزدهم رأی ندارند، بسیار عصبانی بودند. آقای الهیار صالح که انصافاً مردی پاکدامن و وطن‌پرست و سیاستمدار باتجربه بود، چون اوضاع را چنین دید برخلاف خواسته‌های حزب ایران به مناسبت محبوبیتی که داشت خود را از کاشان نامزد نمود. ولی باید این نکته را هم در نظر داشت که آقای الهیار صالح تا آن وقت جزو اعضای مؤسس و مدیره‌ی جبهه‌ی ملی نبود و به عنوان هواخواه جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق اقداماتی می‌نمودند.

چون من نه نامزد وکالت از تهران و نه از شهرستان‌ها بودم و بیشتر همکاران جبهه‌ی ملی مطلب خود را با صراحت به من اظهار می‌داشتند، می‌دانستم که آقایان مشاراعظم، ارسلان خلعتبری، عمیدی نوری، عبدالقدیر آزاد، امیرعلائی که هر پنج نفر در تهران صاحب رأی بوده و نامزد وکالت دوره‌ی پانزدهم از مرکز بودند، از جریان جبهه‌ی ملی ناراضی می‌باشند. روزی به آقای دکتر مصدق قریب دو ساعت مذاکره گفتم چرا تمام مساعی خود را صرف انتخاب اقلیت دوره‌ی چهاردهم می‌کنید و برای آقایان مزبور جبهه‌ی ملی قدمی بر نمی‌دارید؟

دکتر مصدق جواب داد که:

«آقایان بهتر است از خارج شهر انتخاب شوند. چون محال است در تهران بدون بند و بست و ائتلاف با سایر دسته‌جات قوی موفق شد و آنها هم قبول نخواهند نمود که پول خرج کرده و نفقات و عده تهیه نموده هر ۱۲ نفر را از جبهه‌ی ملی بنویسند و به همین مناسبت است که آقایان مزبور جدا باید انصراف از این فکر حاصل نموده و به شهرستان‌ها برای وکیل شدن مراجعه و مسافرت نمایند.»

آقای عمیدی نوری با این فکر در روزنامه‌ی خود شروع به مبارزه نموده و ائتلاف جبهه‌ی ملی را با سایر دسته‌جات جهت بردن آرای طهران یک نوع حقه‌بازی انتخاباتی نام نهاد و معتقد بود اگر دکتر مصدق اعمال آنها را نمی‌پسندد چرا ائتلاف به نفع خود و رفقاییش کرده و آرای طرفداران خود را با نظر آنها می‌نویسد؟ و به همین مناسبت بود که در جلسات جبهه‌ی ملی که به مناسبت انتخابات طهران در آن هنگام تقریباً همه روزه تشکیل می‌شد، شرکت نمی‌کرد و حملات روزنامه‌ی عمیدی نوری که خود عضو جبهه‌ی ملی بود، بر همه‌ی اعضا گران می‌آمد، ولی دکتر مصدق تحمل نموده به روی خود نمی‌آورد و معلوم بود نقشه‌ای در پیش دارد.

خلاصه شبی در جلسه‌ی جبهه‌ی ملی رفتار آقای عمیدی طرح شد و دکتر مصدق گفت: چون من ریاست جلسات را دارم خود رأی نمی‌دهم و از جلسه خارج گردید و در نتیجه به اتفاق آراء رأی به عدم همکاری با آقای عمیدی داده شد و از طرف جبهه‌ی ملی به ایشان نوشتند که در جلسات شرکت ننماید. بعدها معلوم شد که با این سیاست خواسته‌اند

مندرجات روزنامه‌ی آقای عمیدی را به این ترتیب بدون اثر سازند و بگویند چون برای نمایندگی ایشان در تهران جبهه‌ی ملی کمک نکرده است به عملیات انتخاباتی جبهه اعتراض غیروارد می‌نماید.

مقصود این است که دکتر مصدق در امر انتخابات واقعاً به اصطلاح «درس خود را خوب روان بود» و با اینکه کراً مکی و بقائی و حائری‌زاده می‌گفتند: ائتلاف با فلان طبقه صلاح نیست و آنها به ما دروغ می‌گویند و طرفداران ناصالح آنها را در تعرفه‌ی انتخابات می‌نویسند، و از ذکر نام نامزدان جبهه‌ی ملی خودداری می‌کنند، آقای دکتر مصدق زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت: «آقا برای وصول به نتیجه‌ی مطلوب قبول چند مقدمه‌ی نامطلوب ضرری به گاو و گوسفند کسی وارد نمی‌سازد» و به همین مناسبت بود که دانشگاه و بازار که طرفدار اقلیت دوره‌ی چهاردهم بودند اجباراً نامزدان دولتی را در لیست خود جای دادند.

تمام فعالیت و جدیت کلیه‌ی افراد جبهه‌ی ملی صرف موفقیت دکتر مصدق و اعضای اقلیت دوره‌ی پانزدهم که تقریباً همه از اعضای جبهه‌ی ملی بودند، می‌گردید تا بتوانند در دوره‌ی شانزدهم به وکالت انتخاب شوند و معتقد بودند به مناسبت تشکیل جبهه‌ی ملی و تدوین اساسنامه و مقررات مسلماً هدف نهایی و منظور اصلی این جبهه که عبارت از آزادی انتخابات به وسیله‌ی تغییر قانون مطبوعات و اصلاح قانون حکومت نظامی مصوب در دوره‌ی پانزدهم مجلس است، به وسیله‌ی این نمایندگان عمل شود و به مرحله‌ی اجرا در خواهد آمد.

بدیهی است انتخاب آقایان مشار اعظم و نریمان و سایر نامزدان

جبهه‌ی ملی نیز مورد کمال علاقه‌ی تمام اعضای مؤسسه بود، ولی در درجه‌ی اوّل توجه همگی معطوف به موقعیت دکتر مصدق و حائری‌زاده و حسین مکی و دکتر بقائی شده بود؛ به این معنی که در حقیقت کم‌کم موضوع نفت هم وارد در کارهای جبهه‌ی ملی شده و علاوه بر سه موضوع نفت فوق‌الاشعار مؤسس جبهه‌ی ملی به تدریج متوجه شده بودند که حل موضوع نفت و قرارداد جدید بر پرستیژ و مقام و موقع جبهه‌ی ملی خواهد افزود.

باید این حقیقت را اعتراف کرد که سن دکتر مصدق هم اسباب ناراحتی فکر و تشویش خاطر همه‌ی افراد جبهه‌ی ملی شده و در چند جلسه درباره‌ی این امر مذاکراتی به میان آمد و بعضی عقیده داشتند که سن دکتر مصدق اجازه‌ی تصویب اعتبارنامه‌ی ایشان را در مجلس نمی‌دهد و اگر با تمام تبلیغات و اقدامات اعضای جبهه‌ی ملی و موفقیتی که پیشاپیش برای ایشان حدس زده می‌شد به نمایندگی دوره‌ی شانزدهم انتخاب شود، رندان خیراندیش هنگام طرح اعتبارنامه موضوع سن را پیراهن عثمان قرار داده و برای رد اعتبارنامه مطابق نص صریح قانون اقدام خواهند نمود و متأسفانه توضیحاتی که آقای دکتر مصدق در یکی از جلسات جبهه‌ی ملی درباره‌ی سن خود دادند، قانع‌کننده نبود و بالاخره تصمیم گرفته شد اقداماتی به عمل آید که شناسنامه‌ی ایشان اصلاح و این نقیصه برطرف و قرآن خانوادگی را ملاک سن دکتر مصدق قرار دهند.

باید تصدیق کرد که رل آقای حاج آقا حسام دولت‌آبادی، شهردار وقت تهران در تقویت جبهه‌ی ملی اتفاقاً بسیار مؤثر واقع گردید و

نامه‌ای که ایشان تنظیم کرده به عنوان مخدوش بودن صندوق لواسانات به امضای آقای سید محمد صادق طباطبایی، ریاست انجمن نظارت انتخابات تهران در کلیه‌ی جراید کشور انتشار دادند، حربه‌ی مؤثر و قاطعی بود که به هدف جبهه‌ی ملی کمک کرد و در نتیجه‌ی تجدید انتخابات و استعفای آقای طباطبایی و انتخاب آقای حکیم‌الدوله بسیاری از مشکلات و موانع برطرف گردید و هنگامی که موفقیت جبهه‌ی ملی محرز و مسلم شد، توجه اعضای جبهه‌ی ملی به انتخاب سایر نقاط کشور معطوف گردید. چند تن از اعضای حزب ایران که در جبهه‌ی ملی بودند اصرار بسیاری داشتند که جبهه‌ی ملی جداً در انتخابات حزب مزبور مداخله داشته و برای موفقیت اعضای حزب از شهرستان‌ها معاضدت و پشتیبانی نماید، ولی به هیچ‌وجه این امر مورد موافقت قرار نگرفت و آقای دکتر مصدق هم با این جریان موافق نبود.

دکتر مصدق اظهار داشت ما اولاً وسیله‌ای برای تقویت نامزدان حزب ایران نداریم و از طرفی به هیچ‌وجه تعهدی نسپرده‌ایم که چون یکی دو نفر از افراد حزب جزو اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی هستند برای آنان در انتخابات کمک نماییم و پس از یکی دو جلسه مذاکره در جلسات جبهه‌ی ملی بالاخره جریان به اینجا منتهی شد که افراد جبهه‌ی ملی آزاد باشند که برای هر نامزد انتخاباتی تبلیغ نمایند و به همین جهت بود که حزب ایران با تمام ادعاهایی که در شهرستان‌ها داشت و با اینکه خود را به جبهه‌ی ملی می‌چسباند، در هیچ‌یک از نقاط کشور موفقیتی در انتخابات دوره‌ی شانزدهم به دست نیاورد و جبهه‌ی ملی که از امر انتخابات فارغ شده بود تمام، هم خود را صرف تدوین اساسنامه

و آیین‌نامه‌ها کرده و همان‌طور که در شماره‌های قبل متذکر شدیم، موفق شد علاوه بر تنظیم اساسنامه برای تشکیل کمیسیون‌هایی به نام کمیسیون سیاسی و کمیسیون تبلیغات و انتخابات و کمیسیون نفت و کمیسیون تبلیغات و انتشارات اعضای خود را تقسیم و کار و فعالیت روزمره را شروع نماید، ولی تنها امری که باعث نگرانی بعضی‌ها شده بود این بود که عدم موفقیت برخی اعضای جبهه‌ی ملی در انتخابات عده‌ای را ناراضی کرده و این عدم رضایت‌ها گاه و بی‌گاه در جلسات جبهه‌ی ملی به شکل مخالفت حاد و شدید با پیشنهادات واقعاً سودمند و مفید نمودار [می‌شید] و از همان‌وقت بود که سعی داشتند به هر شکلی جلوی عدم رضایت‌ها گرفته شود.

مطلب دیگری هم که تا حدی بعضی‌ها را ناراحت ساخته بود، جریان آش و پلو و پول‌هایی بود که برای موفقیت افراد جبهه در طریق انتخابات جریان داشت و عده‌ای از افراد واقعاً مؤمن و معتقد به جبهه‌ی ملی برای موفقیت دکتر مصدق و مکی و بقائی و حائری‌زاده شخصاً خرج‌هایی می‌کردند که در انظار شبیه به مداخله در امر انتخابات بود و جبهه‌ی ملی نمی‌خواست با حربه‌ای که حریف در انتخابات کار می‌کند او هم توفیق حاصل نماید. ولی بالاخره در جلسه‌ای که موضوع طرح گردید، دکتر مصدق توضیح داد چون خود ما عامل این عمل نبوده و قصدمان موفقیت در انتخابات است، مسئولیت اعمال دیگران را بر گردن نمی‌گیریم و اگر به مناسبت شدت احساسات دسته‌ای یا جماعتی برای پیشرفت نامزدان جبهه‌ی ملی کارهایی انجام می‌دهند ما مسئول اعمال آنها نیستیم و چون از فواید آن اعمال و ثمرات اقدام آنان برخوردار

می‌شویم چه موجبی دارد آنها را مایوس و دلسرد نماییم؟ خلاصه جوانان حزب زحمتکشان که آن وقت با اسم سازمان جوانان مبارزه در انتخابات بودند، مقاومت‌های شدیدی در سرما و برف نموده، مخصوصاً بیداری شبانه‌روزی آنها بود که رندان موفق نشدند در شبستان مسجد سپهسالار دستبردی به صندوق بزنند.

[کمک‌های سرلشکر زاهدی به جبهه‌ی ملی]

من و آقای حسین مکی که سوابق زیادی از وطن‌پرستی و آزادی‌خواهی تیمسار سرلشکر زاهدی آن وقت (سپهد زاهدی، نخست‌وزیر فعلی) داشتیم و می‌دانستیم که زاهدی صدمه خورده از انگلیسی‌ها از وضع رقت‌بار و خراب مملکت بسیار متأثر و از مداخلات بی‌جا و بی‌مورد هزار فامیل در امر انتخابات راضی نیستند، با ایشان تماس گرفته و غالباً هفته‌ای دو یا سه روز با معظم له در حصارک شمیران و یا شهر ناهار صرف کرده و مشکلات را به اطلاعشان رسانیده و مدد می‌خواستیم و بایستی با نهایت انصاف و وجدان تصدیق نماییم اگر اقدامات بی‌غرضانه‌ی رئیس شهربانی وقت (تیمسار سرلشکر زاهدی) نبود جبهه‌ی ملی و اقلیت دوره‌ی پانزدهم در انتخابات دوره‌ی شانزدهم به مناسبت تعویض آراء و حتی تغییر صندوق‌ها به هیچ‌وجه موفقیت پیدا نمی‌کرد و در حقیقت سپهد زاهدی امروز و یا سرلشکر زاهدی دیروز بود که با نهایت حزم و احتیاط و دوراندیشی و کمال عقل با در نظر گرفتن حق و حقیقت و وضع ملت محروم و بدبخت ایران اقلیت به اصطلاح نفتی را کمک می‌نمود. و قصد ایشان در تقویت

جبهه‌ی ملی این بود که دکتر مصدق و یارانش در مجلس شورای ملی بتوانند از اعمال نفوذ دولت‌ها در سایر نمایندگان برای به تصویب رسانیدن قرارداد گس - گلشائیان ممانعت نمایند و با کمک روزنامه‌نگارانی که از اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی بودند، نیت سپهبد زاهدی فقط تقویت اقلیت نفتی و مبارزه با جرایدی بود که ندانسته از قرارداد گس - گلشائیان دفاع می‌نمودند.

به هر حال به تصدیق آقای مکی کمک‌ها و مساعدت‌های تیمسار زاهدی در آن زمان چه در مجلس سنا و چه در مجلس شورای ملی و چه در جراید عضو جبهه‌ی ملی مؤثرترین مساعدت‌هایی بود که باعث پیشرفت جبهه‌ی ملی در بردن آرای انتخابات تهران و مبارزه با قرارداد گس - گلشائیان محسوب می‌گشت و همین عملیات تیمسار زاهدی بود که سوءتفاهماتی را که مغرضین برای پیشرفت مقاصد شخصی خود بین دربار و جبهه‌ی ملی آن زمان ایجاد کرده بودند از میان برداشت و به همین مناسبت بود که دکتر مصدق دست همکاری به سوی تیمسار زاهدی دراز کرد و ایشان را در کابینه‌ی اول خود به سمت وزیر کشور به پارلمان معرفی نمود.

خوب به خاطر دارم هنگامی که در حصارک شمیران در منزل تیمسار سپهبد زاهدی با حضور آقای مکی و یکی دو تن از اعضای جبهه‌ی ملی غذای اختصاصی (کوفته‌ی همدانی) را صرف می‌کردیم، تیمسار سپهبد زاهدی به ناجوری اعضای جبهه‌ی ملی و عدم همبستگی اعضای آن اشاره نمود و متذکر شدند اگر بتوانید تصفیه‌ی مؤثری در جبهه‌ی ملی نمایید این جمعیت خواهد توانست هسته‌ی اولیه‌ی یک

کانون قوی ملی برای وحدت و اتفاق ملت ایران گردد و همان‌وقت توضیح می‌دادیم که با تمام حسن‌نیت و وطن‌پرستی که در دکتر مصدق سراغ داریم افسوس یک دنده است و لجوج و در برخی موارد می‌خواهد دیکتاتوری نماید و موضوع آقای حسیبی را برای ایشان مثال آوردم.

[چگونگی عضویت مهندس حسیبی]

در مقالات قبلی اشاره‌ای شد که برای قبول عضو جدید مطابق اساسنامه‌ی مقرر بود که از تمام اعضای جبهه‌ی ملی بایستی دعوت به عمل آمده و در دعوت‌نامه قید شود که مقصود از تشکیل جلسه انتخاب فلان شخص به سمت عضویت جبهه‌ی ملی است و در جلسه با ورقه‌ی مخفی رأی گرفته شده اگر اتفاق آراء حاصل شود آن شخص پیشنهاد شونده به عضویت جبهه‌ی ملی پذیرفته خواهد شد و حق و تو به این ترتیب برای خود قائل شده بودیم.

چندین جلسه آقای دکتر مصدق در اطراف مهندس حسیبی داد سخن داده و به اطلاع اعضای جبهه‌ی ملی رسانیدند که این شخص بسیار به جبهه‌ی ملی خدمت کرده است و نطق‌های تمام ماها در مجلس شورای ملی درباره‌ی نفت و پایه و مایه‌اش عصاره و خلاصه‌ی گزارشاتی است که حسیبی تهیه می‌کند و اگر اطلاعات او نباشد، نمایندگان اقلیت در مجلس نمی‌توانند با اطلاعات بسیار کم و ناقصی که دارند از حقوق ملت ایران در نفت جنوب دفاع نمایند و اجازه خواستند تا دعوت‌نامه‌ی رسمی برای انتخاب حسیبی تهیه و در جلسه‌ی بعد به

عضویت مشارالیه رأی داده شود.

من چون به هیچ‌وجه حسینی را ندیده و نمی‌شناختم از آقای مکی سؤال کردم که دوست عزیز تنها اطلاعات راجع به نفت داشتن دلیل صلاحیت در عضویت جبهه‌ی ملی نمی‌شود. آیا شما از اخلاق اجتماعی و رفتار این شخص اطلاعی به حد کافی دارید؟

آقای مکی شرح مبسوطی مبنی بر فضایل و کمالات حسینی اشعار و اضافه کردند مرد باتقوی و دیندار مسلمانی است که نمازش ترک نمی‌شود و اطلاعاتش هم پایه‌دار و عمیق است و فقط مردی عصبانی است و علت هم برای واقعه‌ی تأسف‌آوری است که چندی قبل برایش روی داد و فرزند جوانش زیر اتومبیل رفته است و به همین جهت حق، کنترل اعصاب خود را ندارد...؟

با خنده گفتم عجب شخص دیوانه‌ای را به عضویت جبهه می‌خواهید بپذیرید و خلاصه هفته‌ی بعد که دستور جلسه مطابق دعوت‌نامه‌ی قبلی انتخاب حسینی به عضویت جبهه‌ی ملی بود، من به او رأی نداده و مخالفت کردم؛ ولی چون رأی مخفی بود هیچ‌کس متوجه نشد که این رأی مخالف را چه شخصی داده است و همین‌طور در جلسه‌ی بعد هم مخالفت کردم و آقای دکتر مصدق بسیار عصبانی شده گفتند: پس مرا هم از عضویت جبهه‌ی ملی معاف فرمایید. همه با حال تعرض متذکر شدند که آقا شما می‌خواهید پایه‌های حکومت دموکراسی را بگذارید و عقیده‌ی اشخاص آزاد است، چرا مردم را مجبور به کشتن فکر و تغییر عقیده می‌سازید؟!

دکتر مصدق جواب داد، معلوم می‌شود به من اعتماد ندارید، من

ضمانت حسینی را از همه جهت می‌کنم و بالاخره بعد از مذاکرات زیاد قرار شد در سومین جلسه تکلیف موضوع روشن گردد.

فردای آن روز دکتر مصدق به خانام تلفن کرده و تقاضای ملاقات نمودند. بدیهی است من شخصاً به ملاقات ایشان شتافتم، معلوم شد رند خیراندیشی خط مرا شناخته و به ایشان گفته است که تنها مخالف مهندس حسینی فلان شخص می‌باشد. پس از توضیحات ایشان ناگزیر اقرار کرده و گفتم آقای مکی می‌گوید که به مناسبت وقوع حادثه‌ی شومی، موازنه‌ی عقلی ندارد و اعصاب خود را نمی‌تواند کنترل کند دکتر جواب داد:

آقا جان من هم نمی‌توانم اعصابم را کنترل کنم، پس چرا به من رأی می‌دهید و خلاصه از من قول گرفتند مخالفت خود را استرداد نمایم و بالاخره در جلسه‌ی بعد بدون هیچ زحمت آقای مهندس حسینی به اتفاق آراء به عضویت جبهه‌ی ملی منصوب و برای شرکت در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی دعوت شد. مقصود این است که دکتر مصدق واقعاً دارای یک روح خودخواهی و دیکتاتوری بود، به هیچ‌وجه طاقت نداشت که عقیده‌ای برخلاف عقیده و نظریه‌ی او در کارها حکمفرما باشد.

[چگونگی انتخاب دبیر جبهه‌ی ملی]

بسیار به موقع است که جریان انتخاب دبیر جبهه‌ی ملی را برای استحضار خوانندگان ارجمند توضیح دهیم که خود در تأیید همین خصلت دکتر مصدق می‌باشد.

به طور عادی و معمولی نامه‌ها و تلگراف‌هایی که به نام جبهه‌ی ملی می‌رسید به دستور دکتر مصدق آقای مکی جواب می‌داد و خلاصه صورت جلسات جبهه‌ی ملی از طرف ایشان تنظیم می‌شد، ولی محل جلسات چون به طور دائم از اوایل امر در منزل دکتر مصدق بود دعوت‌نامه را هم خود دکتر مصدق تنظیم و ارسال می‌داشتند.

در یکی دو جلسه صحبت شد که خوب است آقای مکی رسماً به سمت دبیر جبهه‌ی ملی با این همه زحماتی که متحمل شده، منصوب شوند و تقریباً هیچ‌کس مخالف نبود. من گفتم دیگر محتاج رأی نیست و به همین سمت ایشان را به جراید معرفی کنیم؟ دکتر مصدق گفت آقا کار باید با قاعده پیشرفت کند یک جلسه را اختصاص به انتخاب دبیر جبهه‌ی ملی می‌دهیم و با ورقه رأی خواهیم گرفت. با این نظر دکتر مصدق کسی مخالف نبود، ولی تقریباً همه فهمیدند که ایشان دارای نظریه‌ی خاصی می‌باشند.

پس از پایان جلسه از مکی ماجرا را سؤال کردم و ایشان متذکر شد که دکتر مصدق برای انتخاب دکتر شایگان دست و پا می‌کند!!

خلاصه دعوت‌نامه برای انتخاب دبیر جبهه‌ی ملی رسید و قبل از روز مقرر دکتر با من تلفناً صحبت کرده و گفتند حتماً به دکتر شایگان رأی بدهید، جواب دادم محال است نه من و نه عده‌ای از سایر دوستان عضو جبهه‌ی ملی به دکتر شایگان رأی بدهیم، چون حقیقتاً مکی فعالیت شبانه‌روزی جهت تقویت جبهه‌ی ملی داشته و در مجلس هم بیش از دکتر شایگان دوندگی می‌کند و اساساً انصاف نیست آقای مکی را این‌طور دلسرد و آزرده‌خاطر سازیم. دکتر مصدق گفت آقا جان شما به

دکتر شایگان رأی بدهید من مکی را راضی خواهم کرد!!

روز تشکیل جلسه از آقای مکی سؤال شد ایشان گفتند: مناسبت ندارد من به نفع دکتر شایگان از رفقای خود تمنایی کنم. بالاخره مذاکرات رسمی جلسه شروع شد و گفتیم چون همه با هم دوست هستیم بهتر است قبل از رأی گرفتن قبلاً توافق در انتخاب دبیر به عمل آید، دکتر مصدق اظهار داشت، خوب است دو دبیر انتخاب کنیم: دبیر اول و دبیر دوم که آقای مکی هم کارهای سابق خود را داشته باشند. بدیهی است آقای مکی زیر بار نرفتند و مذاکراتی در این زمینه به عمل آمد و دکتر مصدق که تقریباً بوی عدم موفقیت به مشامش رسیده بود، چنین اظهار عقیده کرد:

«به مناسبت کارهای نفت که ضمیمه بر سایر کارها شده است ما نامه‌های زیادی از خارجه خواهیم داشت. بهتر است آقای دکتر شایگان دبیر خارجی و مکی دبیر داخلی باشند»، ولی این نظر هم مورد تأیید قرار نگرفت و بالاخره رأی گرفته شد. عده‌ی حاضر در جلسه‌ی آن روز اگر درست به خاطر مانده باشد ۱۵ نفر بودند.

آقای حسین مکی ۹ رأی، آقای دکتر شایگان ۵ رأی داشتند و در نتیجه آقای مکی انتخاب شد، ولی از نظر نزاکت و ادب به آقای دکتر مصدق گفت: اگر اجازه بدهد، حاضرم استعفا بدهم، ولی دکتر مصدق عصبانی بود جوابی نداد. اما با نهایت تأسف باید عرض کنم از آن روز که نقشه‌ی ایشان عملی نشد، کاری کرد که عملاً پست دبیری از جبهه‌ی ملی حذف شد؛ یعنی کمیسیون‌های تبلیغات و انتشارات و سیاسی و نفت و غیره هر کدام منشی برای خود انتخاب کرد و مخبر داشتند به

طوری که مخبر کمیسیون برای جراید خبر تهیه می‌کرد و پس از تصویب در جلسه‌ی علنی جبهه‌ی ملی به جراید می‌داد و همچنین منشی‌ها صورت‌جلسات را خود تنظیم می‌کردند و نامه‌های وارده به کمیسیون‌های مربوطه رفته منشی‌ها جواب می‌دادند و مخبرین گزارش عملیات کمیسیون‌ها را در جلسات علنی جبهه‌ی ملی می‌خواندند و توضیح می‌دادند و اگر اعتراضی می‌شد دفاع می‌نمودند، و به این ترتیب دکتر مصدق حرف خود را بر کرسی نشانده و تا هنگام قبول پست نخست‌وزیری که در جلسات جبهه‌ی ملی شرکت نمی‌نمودند، عملاً آقای مکی را از پست دبیری معزول ساخته بود. اکنون خوانندگان ستاره خوب متوجه می‌شوند که نقص بزرگ دکتر مصدق یک‌دنده‌ای، لجاجت، عناد و خلاصه دیکتاتوری او بوده است.

[عضویت امیر تیمور کلالی و الهیار صالح در جبهه‌ی ملی]

پس از اینکه با رأی مخفی آقایان عمیدی نوری، مدیر روزنامه‌ی داد به جرم مخالفت و انتشار مقالاتی مبنی بر مداخله‌ی عمال جبهه‌ی ملی در امر انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی و آقای عباس خلیلی، مدیر روزنامه‌ی «اقدام» به علت نزدیکی با سپهبد رزم‌آرا از عضویت مؤسس جبهه‌ی ملی خارج و دعوت‌نامه برای شرکت در جلسات آنها فرستاده نمی‌شد، در فکر بودند دو نفر دیگر را به عضویت جبهه‌ی ملی انتخاب نمایند.

در آن هنگام درخواست‌های زیادی به اسم آقای دکتر مصدق برای

عضویت جبهه‌ی ملی از طبقات مختلف می‌رسید، ولی عده‌ای در حدود بیست نفر متحصن شده و شبانه‌روز فعالیت کرده و قلماً و قدماً مبارزه برای تحصیل آزادی انتخابات و آزادی مطبوعات نموده بودند و حق نبود که اشخاص تازه‌ای بدون تحمل هیچ‌گونه محرومیت از ثمره‌ی مجازات و زحمات آنان برخوردار گردند. ولی دکتر مصدق متأسفانه نظریات خود را به جبهه‌ی ملی تحمیل نمود و چون واقعاً در آن هنگام همه از روی ایمان و خلوص نیت با او همکاری می‌کردند ناچار این قبیل تحمیلات را هم با نظر قبول تلقی کرده و دم نمی‌زدند.

انتخابات تهران در شرف اتمام بود که آقایان الهیار صالح و امیر تیمور کلالی را آقای دکتر مصدق به حضور در جلسه‌ی علنی جبهه‌ی ملی دعوت نمود و با حضور خود آنها نظریات اعضای جبهه‌ی ملی را در مورد قبول همکاری و عضویت آنان استعلام نمود و بالاخره الهیار صالح صددرصد مورد قبول همه بود و آقای امیر تیمور هم در ادوار مختلف مجلس روح آزادی‌خواهی نشان داده بود، به اتفاق آراء مورد قبول قرار گرفتند و از آن پس در جلسات جبهه‌ی ملی شرکت می‌کردند و پس از انتخاب آقای صالح به نمایندگی کاشان چندین جلسه هم جلسات جبهه‌ی ملی در منزل آقای صالح تشکیل گردید.

پس از گشایش دوره‌ی شانزدهم مجلس، فراکسیونی به نام فراکسیون جبهه‌ی ملی در مجلس تشکیل گردید و نمایندگان عضو جبهه‌ی ملی فراکسیون مزبور را تشکیل داده و یک اقلیت بسیار قوی و مؤثری را در مجلس شانزدهم به وجود آورده بودند.

اگرچه در جلسات نمایندگان جبهه‌ی ملی مدیران روزنامه‌های جبهه

شرکت می‌کردند، ولی همین تشکیل جلسات بدون حضور تمام اعضای جبهه مقدمات ایجاد برودت را در جبهه‌ی ملی فراهم نمود؛ به طوری که از آن تاریخ چند نفر از اعضای جبهه در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی شرکت نکرده و عملاً جبهه‌ی ملی را ترک گفته بودند.

مطلب مهمی که از طرف آقای مشاراعظم پیشنهاد و مورد تصویب قرار گرفت این بود که آقای دکتر مصدق در تمام جلسات علنی دوره‌ی شانزدهم شرکت نمایند و فقط روزهایی که لازم است نطق قبل از دستور برای تضعیف دولت‌ها ایراد و یا اتخاذ تصمیم مهمی در میان باشد به مجلس بروند و دکتر مصدق هم با این ترتیب توانست رل مهمی را در دوره‌ی شانزدهم در طریق مبارزه‌ی منفی بازی کند.

[طرح مسئله‌ی نفت در جبهه‌ی ملی]

از همان تاریخ بود که فعالیت برای نفت شروع شد؛ به حدی که هدف اولیه‌ی جبهه‌ی ملی که آزادی انتخابات، مطبوعات و اصلاح قانون حکومت نظامی بود، تحت‌الشعاع جریان نفت قرار گرفت و پس از چند جلسه مذاکره در اطراف اصول در جبهه‌ی ملی مذاکرات به پارلمان سرایت کرد.

دکتر مصدق معتقد بود که اگر کار نفت اصلاح شود، امور انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات پس از آن خود به خود اصلاح می‌شود و برخی دیگر از اعضای جبهه‌ی ملی برعکس ایشان عقیده داشتند که پایان یافتن کار نفت بر طبق حفظ مصالح صاحبان حقیقی نفت که ملت ایران می‌باشند، زمانی میسر و مقدور است که کشور ما دارای آزادی

مطبوعات و آزادی انتخابات باشد و این مورد اختلاف مهم همیشه بین آقای دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی باقی بود تا جایی که دکتر مصدق زمامدار شد و در عمل دیدیم بنابر عقیده‌ی قدیمی خود، کوچک‌ترین قدمی برای آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات برداشت و حتی در تمام دوره‌ی بیست و هفت ماهه‌ی نخست‌وزیری با نهایت قدرت و شدت قانون حکومت نظامی را تقریباً در تمام مملکت اجرا کرد و انتخابات دوره‌ی هفدهم را با کثیف‌ترین وضعی که تاریخ ایران به یاد ندارد انجام داد و مطبوعات را به طوری تحت تهدید و تخفیف قرار داد که واقعاً در تاریخ مطبوعات ایران نظیر چنین فجایع و وقایعی وجود ندارد که مدیر روزنامه را ترور کرده اموالش را بسوزانند و غارت کنند و تازه به توقیف خود مدیر روزنامه در میان جانین و آدم‌کشان قناعت نکرده مزاحم زن و فرزند و افراد خانواده‌ی او گردند. و به همین جهات بود که عده‌ای معتقد شده‌اند دکتر مصدق به مناسبت عدم توفیق در امر نفت گرفتار مالیخولیا شده و کار مداوم و زیاد بدون استراحت، او را به سادیسیم خاصی مبتلا ساخته بود که منجر به وقایع خونین می‌گردید و خون‌های جوانان بی‌گناه و رشیدی که در دوره‌ی زمامداری ایشان ریخته شد، تاکنون سابقه نداشته است.

جبهه‌ی ملی را بایستی پس از قبول نخست‌وزیری دکتر مصدق منحل شده بدانیم و چه کسانی به دکتر مصدق اندرز دادند که قبول پست دولتی را ننموده و بی‌جهت وجهه و محبوبیت خویش را در خطر نیاندازد موضوع جالب توجهی است که در مقالات بعدی خواهد آمد.

[مناسبات خارجی جبهه‌ی ملی]

موضوع بسیار مهمی که در اوایل تشکیل جبهه‌ی ملی جلب نظر می‌نمود، توجه سیاست خارجی نسبت به روش و شخصیت و اهلیت افراد مؤسس جبهه‌ی ملی و طرز رفتار و خط‌مشی شخص دکتر مصدق بود.

روزنامه‌های طرفدار سیاست شمالی و حزب توده مرتباً جبهه‌ی ملی را به باد فحش و ناسزا گرفته و اساساً جبهه‌ی ملی را طرفدار سیاست استعماری و دست‌نشانده‌ی دول استعماری می‌دانستند و روزنامه‌های منتسب به حزب توده می‌نوشتند چون دول غربی نتوانستند به وسیله‌ی قوام‌السلطنه حزب دموکرات را حفظ نموده و مقاصد خود را به وسیله‌ی آن حزب انجام دهند، ناگزیر به عنوان حمایت از آزادی مطبوعات و انتخابات دست به تشکیل و تأسیس جبهه‌ی ملی زده‌اند.

از طرفی به مناسبت وجود بعضی از افراد متمایل به احزاب چپ در جبهه‌ی ملی مانند دکتر شایگان و دیگران سیاست‌های انگلیس و آمریکا جبهه‌ی ملی را یک دسته‌ی افراطی چپ و متمایل به سیاست شمال می‌دانستند و چون طرز نگارش روزنامه‌های توده‌ای حقیقت را بر ما مکشوف ساخته بود، کمیسیون سیاسی جبهه‌ی ملی مأمور شد که تماسی با عمال سیاست خارجی گرفته و به هر دو طرف ثابت کند که این عده فقط یک جمعیت ملی است که نه به صورت حزب و نه دسته و جمعیتی تشکیل شده است، بلکه قصدش در پیرامون سه موضوع اصلاح قوانین انتخابات و مطبوعات و حکومت نظامی دور می‌زند و بدیهی است کمیسیون سیاسی اقدامات اساسی در این مورد به عمل آورد که در

موقع خود در اطراف آن بحث و چگونگی را توضیح خواهم داد؛ خصوصاً چون همه‌ی اعضای جبهه‌ی ملی که نماینده و یا روزنامه‌نویس بودند برای تماشای فیلمی در سفارت کبرای اتحاد شوروی دعوت شده و حضور یافته بودند. در همان وقت، نماینده‌ی خبرنگار انگلیسی در سفارت مذاکراتی نموده و اظهار داشت اگر جبهه‌ی ملی از سیاست همسایه‌ی شمالی تبعیت نمی‌کند چرا همه در این ضیافت حاضر شده‌اند؟ به او جواب داده شد که اگر سفارت شما هم برای نمایش فیلم دعوت کند، حاضر خواهند گردید.

مقصود این است که یکی از مشکل‌ترین کار جبهه‌ی ملی هم مبارزه با این نوع سوءتفاهمات همسایه‌ی شمالی و جنوبی بود و پس از اقدامات مفصلی در عمل بر همه معلوم شد که قصد جبهه‌ی ملی، تعقیب سیاست خاصی نیست و اساس سیاست او حفظ موازنه بین همسایگان و تعقیب سیاست بر اصل معامله‌ی متقابل است.

[آیت‌الله کاشانی و جبهه‌ی ملی]

اگر خوانندگان گرامی به خاطر داشته باشند حضرت آیت‌الله کاشانی در آن هنگام به طور تبعید از کشور خارج شده و در لبنان بودند، ولی در مصاحبه‌ها و مباحثات خود همواره از عملیات و اقدامات جبهه‌ی ملی طرفداری و جانب‌داری کرده و نجات ملت ایران را در سایه‌ی انتخابات آزاد به وسیله‌ی اصلاح قانون ناقص انتخابات می‌دانستند و چون مردم پایتخت احساسات بسیار شدیدی نسبت به آقای کاشانی نشان داده و در آرای خود همه‌ی دسته‌جات نام آقای کاشانی را به

عنوان نماینده‌ی دوره‌ی شانزدهم مجلس از تهران نوشته و جبهه‌ی ملی هم در رأس نامزدان انتخاباتی همه‌جا برای آقای کاشانی فعالیت می‌نمودند، در نتیجه پس از اقداماتی که برای بازگشت آقای کاشانی به ایران به عمل آمد، جبهه‌ی ملی تصمیم گرفت استقبال شایانی از معظم‌له نماید و با اینکه آقای دکتر مصدق از خانه خارج می‌شد، قرار گذاشتیم آقای دکتر مصدق هم در ساعت ورود هواپیما در فرودگاه مهرآباد حضور یابند.

من به منزل آقای دکتر مصدق رفتم و چند تن از اعضای جبهه‌ی ملی حضور داشتند و همگی به اتفاق به فرودگاه شتافتیم. بدیهی است هزاران نفر از طبقات مختلف در فرودگاه گرد آمده و به زحمت اعضای جبهه‌ی ملی توانستند خود را به چند متری محل نشستن طیاره برسانند و پس از اینکه آقای کاشانی پیاده شدند با اعضای جبهه‌ی ملی روبوسی کرده و جمعیت آیت‌الله را بر روی دوش گرفته با اتومبیل بردند و ما به اتفاق آقای دکتر مصدق که بسیار از کثرت جمعیت و گرمای هوا متأثر بود از بیراهه «جاده‌ی قزوین کارخانه‌ی دخانیات» به منزل آقای دکتر مصدق رسیدیم و از همان وقت فعالیت شروع شد که آقای کاشانی هم عضویت را قبول نمایند و پس از دید و بازدیدها روزی حضرت آیت‌الله در جلسه‌ی جبهه‌ی ملی شرکت نمودند و در جواب قبول عضویت اظهار داشتید من از خواست‌های جبهه‌ی ملی تقویت می‌کنم، ولی عضویت جبهه را قبول ندارم، آقای دکتر مصدق در ضمن نطقی گفتند شما سرپرستی جبهه‌ی ملی را در جلسات و همچنین سرپرستی فراکسیون جبهه‌ی ملی را در مجلس شورای ملی عهده‌دار باشید و توجه

شما به این امر خود موجب تقویت جبهه‌ی ملی خواهد بود.

بالاخره تبلیغ، کار خود را کرد و از روز ورود کاشانی انتشار مقالات و اخبار مربوط به آیت‌الله کاشانی و شرکت در جلسات جبهه‌ی ملی خواهی نخواهی حضرت کاشانی را در ردیف افراد جبهه‌ی ملی قرار داد و چون آیت‌الله احساس کردند که جبهه‌ی ملی واقعاً جز خیر و صلاح مملکت نظری ندارد، چند هفته پس از ورود شروع به تقویت جبهه‌ی ملی نمودند و ابهام سیاسی که ایجاد شده بود با مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های آقای کاشانی برطرف شد و با اینکه به هیچ‌وجه در مجلس شورای ملی حاضر نشده و در جلسه‌ی خصوصی یا عمومی دوره‌ی شانزدهم شرکت نمودند فراکسیون جبهه‌ی ملی را هدایت کرده و در جلسات نمایندگان جبهه‌ی ملی که در منزل آقای الهیار صالح و یا دکتر مصدق تشکیل می‌شد شرکت نموده و در جلسات عمومی جبهه هم اغلب حضور می‌یافتند، ولی در نصایح و اندرزها می‌گفتند، خودتان می‌دانید من که عضو جبهه‌ی ملی نیستم و در همین جا بود که همه جواب می‌دادند حضرتعالی مافوق جبهه‌ی ملی و سرپرستی می‌فرمایید. بعدها خواهیم دید که همین آقای دکتر مصدق که آیت‌الله را مافوق خود می‌دانست و از افکار و عقاید معظم‌له تبعیت می‌نمود چه رفتاری کرد که مورد قبول و باور کردنی نیست و پس از موفقیت در زمامداری و عدم پیشرفت امر نفت چه مخالفت‌ها با آقای کاشانی کرد که بر ضرر خود او و ملت ایران تمام شد و مسلماً امروز آقای دکتر مصدق از لجاجتی که در انتخاب همکاران خود نموده و حرف هیچ‌کس را قبول ننموده است پشیمان است، ولی آیا این پشیمانی‌ها سودی دارد؟

جلسات جبهه‌ی ملی گاهی وقایعی اتفاق می‌افتاد که وقتی انسان امروز در اطراف آن‌قدری به تفکر و تعمق می‌پردازد آن‌وقت معلوم می‌شود که دکتر مصدق چه روح پاکی داشت و با چه علاقه‌ای می‌خواست واقعاً به مردم خدمت کند، ولی حس دیکتاتوری، غرور، خودخواهی، لجاجت و به قول بعضی‌ها اجبار در انتخاب همکاران نامناسب و یا بی‌سلیقه‌گی در تعیین افراد بی‌شخصیت برای مشاغل برجسته چگونه مملکت را در ورطه‌ی نیستی و هلاکت کشانید و خود را هم برای ابد لکه‌دار و بیچاره ساخت.

[مواضع جبهه‌ی ملی در برابر دولت منصور]

اعضای جبهه‌ی ملی می‌دانند که کابینه‌ی منصورالملک تا حدی مورد حمایت دکتر مصدق و یارانش قرار داشت و به همین جهت بود آقای منصورالملک که مردی باذکاوت و هوشمند و به راستی سیاستمدار باتدبیری است، تا آخرین روز کابینه‌ی خود حاضر نشد یک کلمه درباره‌ی امر نفت مثبت یا منفی بر زبان آورد و در جواب سؤال دکتر مصدق و دیگر نمایندگان دوره‌ی شانزدهم که عضو جبهه‌ی ملی بودند و فشار و اصرار آنها که عقیده‌ی حکومت منصور در مورد قرارداد گس-گلشائیان چیست؟ منصورالملک جواب می‌داد:

«قراردادی که دولت سابق تقدیم مجلس کرده مطالعه کنید و ببینید اگر مطابق مصلحت مملکت است تصویب فرمایید، اگر مضر به مصالح و منافع ملت ایران تشخیص دادید رد نمایید. به هر حال تکلیف دولت را معلوم کنید چون شرکت تا تعیین

تکلیف اوضاع دیناری نمی‌پردازد».

این جواب دیپلماسی آقای منصورالملک از این جهت بود که نمی‌خواست مخالفت جبهه‌ی ملی را به سوی خود بکشد و به همین مناسبت وقتی در جلسه‌ی علنی جبهه‌ی ملی روش جبهه نسبت به حکومت منصور مطرح بود، تقریباً همه می‌گفتند اقلیت مجلس نبایستی اعمال نیک حکومت‌ها را انتقاد کند. اکنون که رزم‌آرا رفته و منصورالملک آمده است و برنامه‌ی مردم پسندی به پارلمان ارائه کرده، باید او را تقویت کرد و اگر برخلاف مصلحت قدمی برداشت استیضاحش نمود و ملت ایران نمی‌پسندد که جبهه‌ی ملی با هر حکومتی بدون جهت مخالفت نماید.

آقای دکتر مصدق هم شخصاً طرفدار همین نظریه بود و در این زمینه بیاناتی ایراد کرد و گفت ما دوستی و دشمنی با اشخاص نداریم و تا دولت‌ها از طریق صلاح مملکت خارج نشده‌اند، انتقادی نداریم و لااقل سکوت می‌کنیم. دکتر شایگان در همین جلسه در ضمن نطق مفصلی با بیانات مصدق مخالفت کرده و گفت: شأن جبهه‌ی ملی مخالفت با تمام دولت‌ها است و تا خود جبهه‌ی ملی دولت تشکیل نداده است باید با تمام دولت‌ها مخالفت کند.

این اظهار بر دکتر مصدق گران آمد و گفت رزم‌آرا سران توده‌ای را از زندان نجات داد و وکلای جبهه‌ی ملی را محبوس ساخت و این همه آزادی عمل به جناح چپ داد تا حدی که این همه اشکال را فراهم کرده و اکنون منصورالملک با آنها مشغول مبارزه‌ی قانونی است، مگر شما توده‌ای هستید که با او مخالفت می‌کنید؟

دکتر شایگان گفت: من در این مرحله تابع نظریه‌ی جبهه‌ی ملی نخواهم بود و به طور انفرادی با دولت منصورالملک مخالفت خواهم کرد.

دکتر مصدق عصبانی شده گفت: شما غلط می‌کنید و چنانچه چنین رویه‌ای را تعقیب نمایید از جبهه‌ی ملی خارج خواهید شد.
دکتر شایگان با عصبانیت گفت: «زهی افتخارا!» و از جلسه با تعرض شدید قهر کرده خارج شد.

عده‌ای از اعضای جبهه‌ی ملی به دکتر مصدق گفتند این نوع تعرض شما شایسته نبود. آقای ارسلان خلعتبری شخصاً برای بازگشت دکتر شایگان از منزل دکتر مصدق خارج شده و ایشان را که پیاده به سمت منزلش روان بود، نزدیک کاخ اشرف به اصرار به منزل دکتر مصدق برگرداند و به این وسیله نگذاشتند کدورتی به عمل آید.

امروز که به یاد این داستان می‌افتم متعجب می‌شوم چرا دکتر مصدق از تمایلات چپی دکتر شایگان در آن وقت به خوبی مسبوق بود اجازه می‌داد در امور حکومتش مداخله نماید و کار را به تغییر رژیم و جمهوریت بکشانند و از طرفی حس دیکتاتوری دکتر مصدق به خوبی روشن می‌شود که تا چه حد از شنیدن عقیده‌ای مخالف نظریه و افکار خود دستخوش عصبانیت و ناراحتی می‌شد و دکتر مصدق مؤدب و مردم‌دار وقتی این نوع مخالفت‌ها پیش می‌آمد از ذکر کلمات ناهنجار خودداری نمی‌کرد حتی به نخست‌وزیر وقت گفت:

سرت را مثل جوجه خواهم برید!

این صفات که وقتی با خودخواهی توأم شد، سرانجام وضع امروزی

را برای شخص پیش می‌آورد.

[آغاز فروپاشی جبهه‌ی ملی اول]

جبهه‌ی ملی را باید از هنگامی که آقای دکتر مصدق به پیشنهاد آقای جمال امامی نماینده‌ی دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی قبول نخست‌وزیری را نمود، منحل شده بدانیم و اگرچه بعد از نخست‌وزیری آقای دکتر مصدق جلسات جبهه‌ی ملی تا مدت یکسال در اوایل شروع جزیانات انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی برای موفقیت در انتخابات به طور غیرمرتب بدون حضور دکتر مصدق و غالباً با شرکت آیت‌الله کاشانی تشکیل می‌شد، ولی دیگر مقررات جبهه‌ی ملی به هیچ‌وجه رعایت نمی‌گردید و بالاخره هر کس سعی می‌کرد گلیم خود و دوستانش را از موج بدر ببرد و صحبت از کار دسته‌جمعی و توجه به احوال مملکت در میان نبود و خصوصاً رقابت‌ها و کدورت‌هایی در میان بود که بیشتر اوقات جبهه‌ی ملی صرف استماع شکایات اشخاص و یا اقدام برای رفع گله و آشتی دادن اعضای جبهه می‌شد و دکتر مصدق پس از نخست‌وزیر شدن فقط در یک جلسه‌ی جبهه‌ی ملی شرکت نمود و از آن پس به هیچ‌وجه حتی در یک جلسه هم شرکت نداشت و در همان جلسه بود که منجر به قهر آقای عبدالقدیر آزاد که از آن تاریخ از جبهه خارج شد، گردید. با تمام اقداماتی که برای التیام بین ایشان و دکتر مصدق به عمل آمد و مساعی و اقداماتی که جهت بازگشت آقای عبدالقدیر آزاد معمول شد، منتج به نتیجه‌ای نگردید و

آقای آزاد از تاریخ نخست‌وزیر شدن دکتر مصدق عملاً جبهه‌ی ملی را ترک گفت و نه تنها در جلسات شرکت نمود، بلکه در جلسات علنی مجلس شورای ملی اقدامات بسیار حاد و دامنه‌داری هم ضد کابینه‌ی دکتر مصدق می‌نمود.

موضوعی که مورد اختلاف اعضای جبهه‌ی ملی شده بود، تصمیمات و به اصطلاح مصوباتی بود که از طرف آقای دکتر مصدق گرفته شده و یا اتخاذ می‌گردید و اگرچه به نام جبهه‌ی ملی و از اسم و نفوذ جبهه‌ی ملی استفاده می‌شد، ولی روح جبهه‌ی ملی از آن قبیل تصمیمات عاری از خبر و اطلاع بود و این امر تقریباً تمام اعضای جبهه را ناراحت و نگران و مستعد برای استعفا و کناره‌گیری ساخته بود؛ منتهی چون کوچک‌ترین سوءنیت و غرض شخصی از طرف آقای دکتر مصدق استشمام نمی‌شد، مانع از گسیختن بندهای محکم جبهه‌ی ملی شده بود. اگر جبهه‌ی ملی اعتراض می‌کرد که چرا بدون مشورت و نظر ما فلان تصمیم اتخاذ شده است؟ جواب می‌دادند که چون به اطلاع فراکسیون جبهه‌ی ملی که مرکب از نمایندگان است که عضو مؤسس جبهه‌ی ملی می‌باشند رسیده و مورد تصویب قرار گرفته است، موجهی نداشت که آقایان اعضای دیگر جبهه را زحمت داده و جلسه تشکیل می‌دادیم تا تصمیم مزبور را به اطلاع‌شان برسانیم. بدیهی است به هیچ‌وجه این طرز استدلال و بیان اعضای جبهه‌ی ملی را قانع نمی‌ساخت و روز به روز شکاف در جبهه پیدا می‌شد و بر عمق این شکاف افزوده می‌گردید، ولی دکتر مصدق اساساً توجهی به این امر نداشت.

برای نمونه ماده واحده‌ی الغای تصمیمات مجلس مؤسسان را ذکر می‌کنیم که دکتر مصدق به مجلس شورای ملی پیشنهاد مزبور را تسلیم کرد و با نهایت بروودت و سردی تلقی گردید و مورد تصویب قرار نگرفت و همین امر را بهانه و دستاویزی قرار داده و اعضای جبهه‌ی ملی که عضویت مجلس را نداشتند، به سختی و شدت به دکتر مصدق حمله کرده و گفتند: با اینکه اعضای جبهه را روزنامه‌نگار و وکیل دادگستری و حقوقدان و مردان سیاسی تشکیل می‌دهد چرا چنین موضوع مهمی را در جلسه‌ی علنی جبهه‌ی ملی طرح نکرده در میان نگذاشتید و بدون مشورت ما اقدام نمودید تا سرانجام چنین نتیجه‌ی تلخی به بار آورد و دکتر مصدق این‌طور در مجلس شکست بخورد؟ خوب به یاد دارم که آقای ارسلان خلعتبری نطقی کرده و گفت: اساساً معلوم نیست که ماده واحده‌ی پیشنهادی شما در این موقع به ضرر و زیان مملکت تمام نشود و سلب اختیارات مزبور به وسیله‌ی پیشنهاد ماده واحده باعث تجزیه‌ی کشور نگردد. دکتر مصدق جواب داد که در فراکسیون طرح و تصویب شده است و آقای حائری‌زاده ادعا کردند که با ما هم مشورتی به عمل نیامده است، ولی دکتر مصدق اظهار داشت که شما غایب بودید وانگهی مگر ما حق پیشنهاد دادن به موجب نظریه‌ی شخصی نداریم. جواب داده شد به شرطی که در جراید آگهی دهید که فلان تصمیم نظر شخصی من است و به همین جهات و گله‌مندی‌ها بود که در همان موقع دکتر مصدق مصاحبه‌ای با جراید داخلی نمود و توضیح داد که به عقیده‌ی من بایستی کلیه‌ی تصمیمات مجلس مؤسسان به وسیله‌ی ماده واحده‌ای از طرف مجلس شورای ملی الغا گردد، و

هر چه گفتند که این سابقه‌ای که مجلس شورای ملی تصمیمات مؤسسان را الغا نماید، بسیار بد و به ضرر مملکت است، به گوش دکتر مصدق نرفت. همین‌طور که اقدام به رفراندوم را همه به این مرد گوشزد کردند و الغای دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی را که خیانت به مملکت است هزاران نفر گفتند، ولی نشنید و عاقبت خود و مملکت را گرفتار ساخت.

[اولین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی بعد از نخست‌وزیری مصدق]

پس از رأی اعتمادی که دکتر مصدق از مجلس شورای ملی دوره‌ی شانزدهم و مجلس سنا اخذ نمود، اعضای جبهه‌ی ملی را برای تشکیل جلسه‌ی رسمی در منزل خود دعوت کرد. در این جلسه به استثنای یکی دو نفر، اعضا تقریباً همه حاضر بودند و اولین جلسه و آخرین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی در زمان نخست‌وزیری دکتر مصدق بود که شخصاً در آن جلسه مشورت کرده و قرار مذاکرات را داده بودند. چند تن اجازه‌ی صحبت خواستند و در ضمن تبریک به دکتر مصدق از قبول نخست‌وزیری و دریافت رأی اعتماد از طرف مجلسین این‌طور صحبت شد که چون آقای نخست‌وزیر از طرف فراکسیون جبهه‌ی ملی مأموریت تشکیل کابینه را پیدا نکرده و بلکه اکثریت ایشان را به نخست‌وزیری رسانیده‌اند دست ایشان را در تشکیل کابینه بازگذارند تا از هر دسته و طبقه‌ای که می‌خواهند آزادانه صحبت کرده هر کس را شخصاً مصلحت می‌دانند به عضویت کابینه‌ی خویش برگزینند و جبهه‌ی ملی به هیچ‌وجه مداخله‌ای در انتخابات همکاران دکتر مصدق نداشته باشد و به این

ترتیب، مشارالیه آزادانه کابینه‌ی خود را تشکیل داده و بدون مشورت با اعضای جبهه‌ی ملی پروگرام دولت خود را عملی نماید.

بدیهی است این طرز بیان که گویا قبلاً بین یکی از دو تن از اعضای جبهه‌ی ملی با دکتر مصدق پخته و آماده شده بود، مورد قبول بعضی از اعضا قرار نگرفت و اجازه‌ی صحبت به عنوان مخالف خواستند.

بدواً آقای ارسلان خلعتبری در ضمن نطق مستدلی اظهار داشت که این تصمیمات فردی که گرفته می‌شود، لطمه‌ی غیر قابل جبرانی از نظر سیاست بر پیکر جبهه‌ی ملی وارد می‌سازد و یکی از آنها قبول زمامداری آقای دکتر مصدق و فراکسیون جبهه‌ی ملی در داشتن رل اقلیت و مخالفت با تصمیمات غیر قانونی دولت‌ها بوده و اکنون که ایشان نخست‌وزیری را قبول کرده‌اند، رل فراکسیون جبهه‌ی ملی در بهارستان چه خواهد بود؟

آیا فراکسیون جبهه‌ی ملی همان رل اقلیت را بازی می‌کند که این عمل از نظر پیشوایی دکتر مصدق در جبهه‌ی ملی و ریاست عالی‌ای که بر جبهه‌ی ملی دارد درست از آب در نخواهد آمد و اگر به صف اکثریت بیوندند آن محبوبیت عمومی و وجهه‌ای [را] که در جامعه در اثر کوشش‌ها و مجاهدت‌های متمادی به دست آورده است از دست خواهد داد، و این نیست مگر در سایه‌ی اقدام به اتخاذ تصمیمات بدون مشورت و جلب موافقت سایر اعضای جبهه‌ی ملی و بالاخره ایشان اضافه کردند اکنون هم دیر نشده است اگر دکتر مصدق امروز از مقام نخست‌وزیری مستعفی گردند آسمان به زمین نخواهد آمد و خواهند گفت جبهه‌ی ملی موافقت با نخست‌وزیری من نکرد و مجبور به استعفا

شدم و تازه در جامعه محبوب‌تر خواهند گشت.

آقای حائری‌زاده توضیح دادند که آقای دکتر مصدق با نمایندگان عضو جبهه‌ی ملی هم مشورت ننموده‌اند و فقط بر اثر پیشنهاد آقای جمال امامی قبول مسئولیت کرده است، ولی اگر از اولین روز مستعفی گردد خواهند گفت جبهه‌ی ملی فقط می‌تواند انتقاد کند و از انجام کار مثبت و اعمال مفید به حال مملکت خودداری بنماید؛ ولی در مورد انتخاب اعضای کابینه چون وضع بسیار حساس است با اینکه هیچیک از نمایندگان عضو جبهه‌ی ملی نامزد وزارت نیستند و حاضر هستند دست ایشان را کاملاً در انتخاب همکاران‌شان باز بگذارد، ولی بدون نظر هم نیستند و اگر افراد مارکدار و نشان‌داری را به عضویت کابینه دعوت نمایند، من نه تنها رأی نخواهم داد، بلکه مخالفت هم خواهم کرد و روی هم رفته چون در مقابل کار انجام شده ما را قرار داده‌اند، فعلاً نمی‌شود اقدامی کرد،

در این موقع آقای عبدالقدیر آزاد خطاب به دکتر مصدق اظهار

داشت:

«من از این بازی‌های پشت پرده سر در نمی‌آورم، دسته‌ای سیاسی به نام جبهه‌ی ملی تشکیل گردیده و اشخاصی هم برای تقویت این جبهه زحمت کشیده و فعالیت نموده‌اند. اکنون که زمام امور به دست آنها افتاده است مسلماً باید خود در کابینه عضویت داشته و با شرکت در دولت هدف‌ها و آمال سیاسی خویش را به مرحله‌ی اجرا و عمل درآورند و به مردم نشان بدهند که اهل حرف نبوده و مرد میدان عمل هستند و اینکه

می‌گویید دست دکتر مصدق را برای انتخاب همکاران باز بگذارید به هیچ‌وجه صحیح نیست و در تمام دنیا فقط احزابی در تشکیل دولت موفق می‌شوند که تمام اعضای کابینه را از طرفداران خود و از اعضای مورد وثوق و اعتماد حزب انتخاب می‌نمایند مگر ماها آلت آقای دکتر مصدق بوده‌ایم که پایه‌ی نخست‌وزیری ایشان را کار بگذاریم و آن وقت خداحافظی کنیم و من به هیچ‌وجه نمی‌توانم جواب حزب استقلال را که پشتیبان جبهه‌ی ملی بوده‌اند بدهم.»

دکتر مصدق با حال عصبانیت گفت من به هیچ‌وجه با پشتیبانی جبهه‌ی ملی نخست‌وزیر نشده‌ام، بلکه با کمک اکثریت مجلس که هیچ کدام عضو جبهه‌ی ملی نیستند زمامداری را قبول کرده‌ام و از این ساعت هم به هیچ‌وجه در جبهه‌ی ملی شرکت نمی‌کنم و اساساً شرکت دولت در جبهه‌ی ملی شایسته نیست و آقای آزاد هم هر تصمیمی میل دارند اتخاذ نمایند.

بدیهی است آقای آزاد با تعرض از جلسه خارج و دیگر شرکتی در جلسات جبهه‌ی ملی ننمود و همان روز هم حزب استقلال اعلامیه‌ی شدیدی ضد دکتر مصدق تنظیم کرده بود که با وساطت بعضی از اعضای جبهه‌ی ملی از انتشار آن موقتاً جلوگیری گردید و آقای عبدالقدیر آزاد دکتر مصدق را به استیضاح تهدید نمود و بعداً مخالفت شدید ایشان با دکتر مصدق شروع گردید. بدیهی است تقریباً تمام اعضای جبهه‌ی ملی حق را به آقای آزاد می‌دادند، ولی به قول آقای مشار اعظم چون جبهه‌ی ملی در مقابل کار انجام شده قرار گرفته بود نمی‌توانست کاری بکند و آقای دکتر مصدق این دفعه هم نشان داد که

بدون مشورت با فکر دیکتاتوری هرچه فکر خود تشخیص می‌دهد همان را تعقیب و دنبال می‌نماید.

در اولین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی که با حضور دکتر مصدق تشکیل شد و تنها جلسه‌ای بود که با سمت نخست‌وزیری دکتر مصدق در آنجا حضور به هم رسانید، پس از رفتن آقای عبدالقدیر آزاد صراحتاً اظهار داشت که چون من رئیس دولت هستم دیگر در جلسات شرکت نخواهم کرد و آقایان خود می‌توانند تشکیل جلسه داده و تصمیمات لازم اتخاذ نمایند و اکنون هم که موافقت دارند دست مرا در انتخابات وزیران باز گذارند، تشکر می‌کنم و امیدوارم بتوانم از افکار عالیه و برجسته‌ی هیئت مؤسس جبهه‌ی ملی همیشه به نفع مردم و مملکت استفاده نمایم.

در همان جلسه من و آقای مکی به طور خصوصی با ایشان مذاکره کرده و گفتیم اگر ممکن است لااقل حسین فاطمی را به سمت معاونت خودتان انتخاب کنید؛ چون معاونت نخست‌وزیر ملازم با عضویت در کابینه نیست و به این ترتیب لااقل یک نفر را در جبهه‌ی ملی وارد کرده‌اید که بتواند رابط بین شما و جبهه‌ی ملی باشد. آقای دکتر مصدق فوراً زیر بار نرفت، ولی وعده داد که مطالعه کرده و نتیجه را به استحضار ماها خواهند رسانید و خلاصه جلسه‌ی مزبور با کمال تلخی پایان یافت و تقریباً تمام اعضای جبهه، ناراضی خانه‌ی دکتر مصدق را ترک گفته و از طرز تفکر دکتر کاملاً متعجب و متحیر بودند و قرار شد به وسیله‌ی تلفن یکدیگر را مسبوق ساخته و جلسه‌ی بعد را در منزل آقای آیت‌الله غروی تشکیل دهیم.

اگرچه غالباً معتقد بودند جبهه‌ی ملی را خاتمه یافته باید تلقی کرد، ولی برخی از آقایان می‌گفتند که دکتر مصدق آب حیات ننوشیده است، فرض کنید ایشان به مرض سکتہ در گذشته است ما نباید فعالیت سیاسی خود را فقط در سایه‌ی وجود او بدانیم و بعد از این جبهه‌ی ملی باید با آزادی و وسعت عمل بیشتری کار کند و برای ریاست و ارشاد هم بایستی دست به دامان آقای آیت‌الله کاشانی شد.

[دومین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی پس از نخست‌وزیری مصدق]

به‌طوری‌که مقرر بود، جلسه‌ی دوم جبهه‌ی ملی پس از نخست‌وزیری دکتر مصدق در منزل آیت‌الله غروی تشکیل گردید و در آنجا هم بیاناتی به عمل آمد و خصوصاً نمایندگان مجلس که عضو جبهه‌ی ملی بودند اظهار عقیده کردند که عدم شرکت اعضای جبهه‌ی ملی در محیط مجلس شانزدهم بسیار حسن تأثیر نموده و همه معتقد شده‌اند که جبهه‌ی ملی قصدش به دست آوردن جاه و مقام نیست و مذاکره کرده‌اند اگر دکتر مصدق در امر نفت توفیق حاصل نماید، تمام نمایندگان به اتفاق آراء از ایشان پشتیبانی خواهند کرد.

در همین جلسه هم آقای حائری‌زاده برای استمالت و دلجویی نامزدان وزارت اظهار داشتند: در این کشور پست‌های آبرومند بسیاری است که بر وزارت هم از حیث مقام و هم از جهت پول برتری و اولویت دارد. اگر در بین جبهه‌ی ملی داوطلبانی باشد که واقعاً شایستگی احراز این قبیل مقامات و مناصب را داشته باشند، دکتر مصدق به هیچ‌وجه از تفویض مقامات مزبور به دوستانش شانه خالی نخواهد کرد.

در همین جلسه، آقای مکی متذکر شدند که قرار است امروز آقای حسین فاطمی را به سمت معاونت معرفی نماید و این خود طلعه‌ایست که دکتر مصدق با جبهه‌ی ملی به هم زده، بلکه به مناسبت مقام نخست‌وزیری نمی‌خواهد هم خود را دولت و هم ملت بداند.

اواخر جلسه بود که دکتر فاطمی انتصاب خود را به سمت معاونت نخست‌وزیری اطلاع داد و اعضای جبهه را که تا حدی مأیوس بودند امیدوار ساخت و در نتیجه تصمیم گرفته شد جلسات جبهه‌ی ملی مرتباً در منزل آقای مشار اعظم به ریاست معظم‌له تشکیل یافته و سعی شود که دولت را صد در صد تقویت نمایند تا در امر مشکل نفت توفیق حاصل یافته و زحمات و خدمات جبهه‌ی ملی بر باد نرود.

به طوری که سابقاً گفتیم، اشخاص و عناصری هم بودند که از اوان تشکیل جبهه‌ی ملی صادقانه و صمیمانه قلماً یا قلماً با جبهه‌ی ملی همکاری کرده و متحمل تمام محرومیت‌ها و ناکامی‌ها شده بودند و بدیهی است اکنون که رئیس و مرشد و به قول روزنامه‌ی ستاره پیشوای جبهه‌ی ملی ریاست دولت را عهده‌دار شده است، متوقع انجام تقاضاها و ارجاع مشاغلی بودند و چون دکتر مصدق همه را به وعده و وعید می‌گذارید، عموماً صدای عدم رضایت و مخالفت بلند کرده و در مقام رفاقت، کسب تکلیف می‌نمودند که آینده‌ی آنان چه خواهد شد؟

از جمله روزنامه‌ی آتش را باید اسم برد و انصاف داد که آقای میراشرافی مالاً و جاناً همکاری‌های صادقانه و سودمندی با جبهه‌ی ملی نموده و نه تنها جلسات فرعی جبهه‌ی ملی در باغ صبا را اداره کرده و متحمل تمام هزینه‌ها می‌شدند، روزنامه‌ی آتش هم مبارزه‌ی بسیار شدید

و غیر قابل انقطاعی با رزم‌آرا نمود که منجر به توقیف روزنامه‌ی آتش و تعقیب آقای میراشرفی گردید، ولی با اینکه ایشان عضو جبهه‌ی ملی نبودند از میدان به‌در نرفته و هیچ‌یک از وعده‌های مالی و مقامی حکومت رزم‌آرا او را متقاعد نساخت و قهراً انتظار داشت در حکومت دکتر مصدق پس از آن همه تحمل محرومیت و ناکامی و تحمل خسارت مهم و برجسته‌ی مالی، دکتر مصدق توجهی به ایشان بنماید و خصوصاً چند بار که به دکتر مصدق تذکر دادم با نهایت بی‌انصافی گفت:

«آقا جان ایشان خودشان با رزم‌آرا مخالفت می‌کردند، چرا به حساب من می‌گذارند و اگر همکاری با ما کرده‌اند، سلیقه‌ی شخصی ایشان بوده است بنده چه تعهدی دارم».

این قبیل اعمال ناپخته و غیرمنصفانه‌ی دکتر مصدق باعث شد اشخاصی مانند آقایان میراشرفی و آزاد از همان اوایل زمامداری دور دکتر مصدق را خط بکشند و از او جدا شوند.

[انتخابات دوره‌ی هفدهم]

انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی که در زمان حکومت مصدق‌السلطنه انجام شد، آخرین چوب حراجی بود که بر پیکر جبهه‌ی ملی وارد گردید به این معنی این جماعتی که حقیقتاً از روی کمال ایمان و خلوص نیت دور این مرد گرد آمده و مصدق‌السلطنه را مرد ملی تمام عیار و مؤمن به قوانین می‌دانستند و به‌نام جبهه‌ی ملی شب و روز در سفر و حضر برای پیشرفت و موفقیت او اهتمام و کوشش نموده و

نقشه می‌کشیدند به خوبی فهمیدند که در چنته‌ی جناب آقای دکتر مصدق جز رباکاری و عوام‌فریبی و بدتر از همه جاه‌طلبی چیز دیگری نیست و تمام اعمالی را که حکومت‌های گذشته انجام داده و آقای دکتر مصدق فریاد اعتراضش به آسمان رسیده و اعلام جرم می‌نمود، شخص خود ایشان با نهایت تهور و رشادت انجام نموده و بدون هیچ‌گونه باک و ترسی از کلیه‌ی مقررات و قوانین برای بر کرسی نشاندن نظریه‌ی خود از هیچ عمل خلاف قانونی ابا و امتناع ندارد...!!

بعضی‌ها می‌گویند که دکتر مصدق پس از گرفتن اختیارات قوه‌ی مقننه و مجریه منحرف گردید و اموری انجام داد که تاریخ آینده از ذکر نام آن شرم خواهد داشت، ولی من سوگند یاد می‌کنم که هنگام شروع مقدمات انتخابات دوره‌ی هفدهم پارلمان، در دوران زمامداری پیشوای محبوب (!) بر تمام اعضای جبهه‌ی ملی، مثل روز روشن شد که کلیه‌ی عملیات دوران تحصن در دربار و تشکیل جلسات و صدور اعلامیه‌ها همه و همه بازی و بلکه بازی خطرناک سیاسی بوده است.

و به محض اینکه دکتر مصدق بر خر مراد سوار شد، تمام اعمالی را که به آقای دکتر اقبال، وزیر کشور انتخابات پانزدهمین دوره‌ی قانونگذاری منتسب می‌ساخت، صد برابر شدیدتر انجام داد و مخصوصاً از این جهت ایراد شدید بر دکتر مصدق وارد است که آزادی انتخابات و مطبوعات و لغو قانون حکومت نظامی در حقیقت جزء نماز دکتر مصدق شده بود و این مرد مؤمن عوام‌فریب حیات ایران و استقلال مملکت و خلاصه حق نفس کشیدن مردم ایران را موکول به انجام این سه امر ساخته بود و اگر به مناسبت مبارزه‌ی مهمی که برای ملی شدن

نفت و طرد عمال بیگانه در جریان اجرا و عمل بود مطبوعات را مقید ساخته و مقررات حکومت نظامی را شدیداً اجرا می‌کرد. از لحاظ مبارزه با ضد استعمار هیچ‌کس ایرادی نداشت، ولی مداخله در امر انتخابات آن هم به آن صورت رسوا و مفتضح دیگر برای هیچ‌یک از اعضای جبهه‌ی ملی شکی باقی نگذاشت که دکتر مصدقی که دوست و دشمن فریاد می‌کنند نقشه نداشت از روز ورود به تهران در پنجاه سال پیش نقشه داشت و مخالفت او با سلطنت رضاشاه و ایراد آن نطق مشهور در بهارستان و سایر اعمال سیاسی را که کلمه به کلمه مطابق دستور و نقشه انجام می‌نموده است و تا روز ۲۸ مرداد هم که به خانه‌ی همسایه فرار کرد و زن و فرزند خود را در میان رگبار مسلسل بی‌پناه و یاور باقی گذاشت دارای نقشه بوده است و در سایه‌ی همان نقش قدیمی بود که دکتر مصدق که می‌ترسید اگر قبول کند نخست‌وزیری نماید، پشت دروازه‌ی تهران ساربانان را برای اینکه بگویند در حکومت مصدق امنیت نیست سر می‌برند و خون ناحق ساربان گریبانگیر ساحت مقدس ایشان می‌گردد؛ به قدری بی‌اعتنا به قتل نفس گردید که همه حدس می‌زدند مانند ضحاک شده است و اگر در ظرف یک ماه چند نفری در اثر سیاست مدبرانه‌ی حکومت ایشان به خاک و خون در نخلتند مبتلا به غش و ضعف اعصاب می‌گردد! به هر حال، تمام اعضای جبهه‌ی ملی که در امر انتخابات دوره‌ی هفدهم وارد شدند به نقشه‌های شیطانی پیشوا پی‌بردند و فهمیدند که این آقای بزرگوار بهتر از تمام ایران به بازی انتخابات آشنا است و برای تحقیق فرد چلوکباب‌فروش تا فلان

دانشگاه چنان مهارتی دارد که باید گفت:

«مادر دهر مانند دکتر مصدق نیرنگ‌باز ماهری تاکنون نیافریده است.»

نویسنده‌ی ساده این‌طور در ملاقاتی که با دکتر مصدق پس از آن همه خدمات و جان‌فشانی‌ها و اتلاف مال و جان و کمک، که حقاً تصور می‌کردم فقط برای مملکت است، در منزل ایشان هنگام شروع انتخابات دوره‌ی هفدهم به عمل آوردم پی به ماهیت واقعی جناب پیشوا (!) بردم. در پاسخ من که می‌خواهم از فلان نقطه نامزد انتخابات شده و فعالیت نمایم البته شما هم کمک کنید؛ یعنی به مأمورین دولت بگویید فقط مداخله نمایند چنین جواب داد:

«آقا جان وکیل شدن آتش و پلو دادن می‌خواهد و بقیه تمام حرف است. اگر آتش و پلو می‌دهی وکیل می‌شوی والا رقیب گردن کلفت تو در همان نقطه مثل ریگ پول خرج می‌کند. مردم عامی که سهل است خود منخلص را هم اغفال خواهد کرد. من پدرانۀ نصیحت می‌کنم از این حرف بگذر و اگر من قرآن برایت قسم بخورم که مداخله‌ای در امر انتخابات ندارم بشنو ولی باور مکن.»

این بود خلاصه‌ای از نیت پیشوا درباره‌ی آزادی انتخابات!!

[اختلافات در جبهه‌ی ملی اوج می‌گیرد]

به طوری که سابقاً متذکر شده‌ام پس از نخست‌وزیری دکتر مصدق حتی برای یک دفعه هم اتفاق نیفتاد که آقای دکتر مصدق در جلسات

جبهه‌ی ملی که چندبار در منزل آیت‌الله غروی و سپس در منزل آقای مشاراعظم تشکیل می‌گردید شرکت نمایند، ولی در جلسات منزل آقای مشاراعظم غالباً آقای آیت‌الله کاشانی حضور پیدا می‌کردند و بیشتر کار ایشان به نصیحت و اندرز جبهه‌ی ملی و توجه آنان به وحدت و اتفاق کشیده بود و علت این بود که پس از نخست‌وزیری دکتر مصدق یک دست نامرئی دائماً در کار بود که بین اعضای جبهه‌ی ملی نفاق و تفرقه بیاندازد و غالباً این دست‌های نامرئی و پشت پرده را خود آقای دکتر مصدق می‌شناختند و مخصوصاً چون بیشتر اوقات در یک طرف اختلاف آقای دکتر شایگان قرار داشت این توهم و شائبه بیشتر به حقیقت مقرون می‌گردید و در هر حال می‌توان گفت حتی یک جلسه هم نبود که در منزل آقای مشاراعظم در اوایل جلسه مذاکراتی برای رفع نفاق و کدورت بین یک یا چند تن از اعضای جبهه‌ی ملی به عمل نیامد و خصوصاً هر قدر به انتخابات دوره‌ی هفدهم نزدیک‌تر می‌شدیم، اختلاف مزبور شکل جدی‌تر و مؤثرتری را به خود می‌گرفت و تلاش آقایان کاشانی و مشاراعظم برای اصلاح کمتر به نتیجه‌ی مطلوب می‌رسید.

در اثر شرکت بعضی از اعضای جبهه‌ی ملی در کابینه‌ی دکتر مصدق مانند آقایان دکتر شایگان وزیر فرهنگ و امیر علانی وزیر دادگستری و الهیار صالح وزیر کشور کمتر جلسه‌ای بود که با حضور لااقل نصف به اضافه‌ی یک اعضا تشکیل شود و همچنین دکتر فاطمی تا قبل از تیر خوردن اساساً شرکت نمی‌کرد و پس از مضروب شدن هم بدیهی است در جلسات حاضر نمی‌شد و به همین جهات بود که حق است جلسه‌ی

جبهه‌ی ملی را پس از پایان تشکیل آن در منزل آقای دکتر مصدق منحل شده بدانیم و تأسف در اینجا است اگر تصمیماتی هم در جلسات اتخاذ می‌گردید مورد احترام و اجرای دکتر مصدق قرار نمی‌گرفت و به همین جهت بود که اعضای جبهه‌ی ملی برای خود حساب جداگانه و شخصی با مصدق باز کرده بودند و کسانی که تا حدی متواضع‌تر و مطیع‌تر بودند غالباً تخته پوست خود را به منزل آقای دکتر مصدق برده غالب اوقات را در مصاحبت ایشان می‌گذرانیدند و همین‌ها بودند که دارای پست‌ها و مشاغل گوناگون گردیده و بر تمام اعمال و کردار دکتر مصدق صحنه می‌گذاشتند و بعداً خواهید دید که فکر گرفتن اختیارات را هم که در خود دکتر مصدق بود این آقایان تقویت نمودند.

وضعیت جبهه‌ی ملی به طوری رسیده بود که با اطلاع قبلی و تلفن و تمنا در شب تشکیل جلسه فقط چهار یا پنج نفر حضور می‌یافتند و نزدیک ساعت ده و یازده شب چند نفر از نمایندگان جبهه‌ی ملی که در مجلس عضویت داشته حاضر شده و چند دقیقه مقداری خوراکی مصرف کرده با نهایت اعتذار به مناسبت تراکم امور و کار مرخص می‌شدند و بدیهی است این اجتماع هم به احترام آقای مشار اعظم بود که چون جلسات در منزل معظم‌له تشکیل می‌گردید و پذیرایی‌ها هم مجلل بود، تقریباً ترک آن را جایز نمی‌شمردند.

مثلاً در جلسه‌ای که آقای مکی کتباً دعوت کرده بودند، تقریباً اکثریت در منزل آقای مشار اعظم حضور یافتند، ولی همه تعجب کردند وقتی معلوم شد که خود آقای مکی حضور پیدا نکرده‌اند و پس از تحقیق معلوم شد چون آقای مکی آن ایام با حضرت کاشانی قهر بوده و

معلوم گردیده بود آقای کاشانی به جلسه خواهند آمد، با اینکه خود آقای مکی دعوت کننده بودند، حضور نیافته بودند!!

[تشدید اختلافات در آستانه‌ی انتخابات دوره‌ی هفدهم]

به هر حال، اختلاف بین اعضای جبهه‌ی ملی به قدری شدید شده بود که هنگام شروع انتخابات دوره‌ی هفدهم، کوچک‌ترین موافقتی حتی بین چهار نفر از نامزدان انتخابات جبهه‌ی ملی در میان نبود و هرچه آقای کاشانی در جلسات نصیحت می‌کردند که این اختلاف و نفاق به سود دشمنان جبهه‌ی ملی تمام خواهد شد کسی توجه نمی‌کرد و هر کدام به اصطلاح به یک ساز می‌رقصیدند. آقای مهندس زیرک‌زاده با اینکه در تهران دویست رأی نداشتند، می‌خواستند تمام نمایندگان دوره‌ی هفدهم تهران از حزب ایران باشند.

آقای دکتر بقائی هم عقیده داشتند که حزب زحمتکشان و حزب مجاهدین اسلام نامزدانش از طرف جبهه‌ی ملی معرفی گردند. آقای مکی معتقد بودند که جبهه‌ی ملی نبایستی بیشتر از هشت نفر نامزد تهران معرفی کند و زیرک‌زاده از اصفهان و شمس قنات آبادی از شاهرود انتخاب شوند.

آقای حائری‌زاده توضیح می‌دادند که اگر تمام تهران را برای جبهه‌ی ملی تخصیص دهند، مردمان مجربی که در ادوار گذشته در پایتخت آرائی داشته‌اند چه خواهند شد و دکتر فاطمی می‌گفت حال که قدرت در دست ما است بایستی تمام نامزدان ما پیشرفت کنند!!

کسانی بودند در جبهه‌ی ملی که هم زحمت کشیده بودند و هم در

تهران رأی داشتند، ولی کسی توجهی به آنها نمی‌کرد؛ مثلاً با نهایت قدرت می‌گفتند بهتر است آقای ارسلان خلعتبری به جای این‌جانب از تهران به مازندران برود و آقای علی زهری مدیر روزنامه‌ی شاهد که البته عضو جبهه‌ی ملی نبود، ولی همکاری بسیاری کرده بود از تهران جزء نامزدان جبهه‌ی ملی اعلام شوند.

خلاصه چنان اوضاع درهم و برهمی به وجود آمده بود که هر جلسه بین چند نفر اختلاف و احياناً قهر و خروج از جلسه پیش آمد می‌کرد و هیچ معلوم نبود عاقبت این اوضاع به کجا خواهد کشید.

در اثر مخالفت‌های آقای دکتر بقائی و حائری‌زاده و مکی در اقلیت دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی و مبارزات اصولی که با قرارداد گس- گلشائیان نموده بودند، نه‌تنها در پایتخت، بلکه در شهرستان‌ها هم مردمانی از روی ایمان و عقیده و خلوص نیت طرفدار آنها بودند و اکنون که انتخابات دوره‌ی هفدهم می‌رفت توسط حکومت آقای دکتر مصدق شروع گردد، برخی از نمایندگان دوره‌ی پانزدهم مجلس شورای ملی اطراف آقایان مزبور را سخت محاصره کرده می‌خواستند با کمک‌های معنوی آنان در حوزه‌های انتخابیه موفق شوند. علاوه‌بر دست‌خط‌هایی که خطاب به اهالی وطن‌پرست مثلاً جوشقان یا یزد یا فرضاً ابرقو از آقای کاشانی می‌گرفتند، انتظار داشتند وکلای اقلیت را به محل کشیده با ایراد خطابه و نطق به نفع خود موافقت مردم محل را نسبت به خود جلب نمایند و این امر هم یکی از اشکالات بزجسته‌ی جلسات جبهه‌ی ملی را تشکیل می‌داد.

دکتر بقائی آن‌وقت انصافاً مردی اصولی بود و آقای حائری‌زاده هم

شخصی نبود که زیر بار انجام توقعات شخصی برود، ولی آقای مکی چون در کار نفت و خلع بد بسیار زحمت کشیده و محبوبیت خاصی در آن زمان تحصیل نموده و از طرفی زودتر تحت تأثیر رفاقت و احساسات قرار می‌گرفت بیش از همه گرفتار این قبیل تمنیات و توقعات بود و نامزدان انتخاباتی را می‌خواست راضی نماید و این امر شدیداً مورد اختلاف افراد جبهه‌ی ملی قرار داشت.

مثلاً آقای مکی با تمام قوا برای انتخاب آقای دکتر فاطمی از تهران فعالیت می‌نمود و تقریباً شب و روز خود را وقف انجام این امر مهم ساخته بود و به همین مناسبت آقای دکتر بقائی نام آقای علی زهری را به میان کشیده و آقای شمس قنات آبادی که در جمعیت مجاهدین اسلام به نفع جبهه‌ی ملی و جبهه‌ی ضد استعمار فعالیت می‌کردند، از طرف آقای کاشانی نامزد شده و خلاصه هر یک از آقایان جبهه‌ی ملی یک نفر را در تهران برای دوره‌ی هفدهم یدک می‌کشیدند و چند نفری را هم در شهرستان‌ها نامزد ساخته بودند و خلاصه این فکر به میان آمده بود که نمایندگان دوره‌ی هفدهم چه از تهران و چه از شهرستان‌ها بایستی از اعضای وابسته به جبهه‌ی ملی انتخاب شوند و بسیاری از اعضای جبهه‌ی ملی شدیداً مخالف این نظریه و عقیده بودند و اینجا یک تشتت عجیب و بی‌سابقه‌ای در جبهه‌ی ملی ایجاد گردیده بود؛ خصوصاً که دکتر مصدق هم گوشش بدهکار هیچ‌کدام از این اعمال و افعال نبود و خود مشغول انتخاب اشخاص مورد نظر برای اداره‌ی امور انجمن‌ها بود و مرتباً در ملاقات‌ها نامزدهای عجیبی را تقویت می‌کرد و به همین جهات هر آن بیم انحلال جبهه‌ی ملی با طرز بی‌سابقه‌ای

می‌رفت.

گفته می‌شد که بیست نفر اعضای جبهه‌ی ملی را در تهران و شهرستان‌ها در ضمن لیست انتخابات گذاشته و بقیه‌ی نقاط را بگذارید مردم آزادانه به هر کس مایل هستند رأی بدهند و به دست خود پایه‌ی دیکتاتوری را در مملکت کار نگذارید، ولی افسوس هیچ‌کس زیر بار این نظریات مصلحانه نمی‌رفت و حتی پس از چند جلسه مذاکره در جبهه‌ی ملی قرار شد آقای آقامیرزا سید علی بهبهانی را که همیشه یکی از افراد خانواده‌ی آنان از اول مشروطیت در تهران نامزد بودند در ضمن لیست بگنجانند و از آرای ایشان به نفع جبهه‌ی ملی استفاده کنند و حتی این موضوع توافق با آقای بهبهانی در جراید هم منعکس گردید؛ ولی در عمل دیدیم که بر نامزدان حزب ایران به جای آقای بهبهانی اضافه نمودند و ایشان در دوره‌ی هفدهم از تهران انتخاب نگردیدند.

کم‌کم کار مخالفت در جبهه‌ی ملی به مناسبت انتخابات تهران می‌رفت به جاهای نازکی کشیده شود. هر قدر تذکر داده می‌شد که اگر شما ۱۲ نفر مرد سیاسی و تحصیل‌کرده و مجرب نتوانید یا هم در دادن لیست کاندیدای انتخابات تهران توافق نمایید، چگونه خواهید توانست در اداره‌ی مملکت موفق شوید، به خرج نمی‌رفت و کار به جایی رسیده بود که در منزل آقای مشارعظم - که محل تشکیل جلسات بود - کار به خط و نشان کشیدن می‌رسید و دیوار سالن آقای مشار شاید هم اکنون از خط و نشان یادگار اختلافات آن زمان شواهدی را به ظاهر نشان دهد!!

خلاصه آخرین راه‌حلی که پیدا شد این بود که تمام آقایان اعضای

جبهه‌ی ملی برای انتخاب دوره‌ی شانزدهم اختیار مطلق و به اصطلاح درست به آقای کاشانی بدهند و از رأی معظم‌له به هیچ‌وجه عدول نمایند و پس از چند جلسه مذاکره در این باب چون به هیچ‌وجه موافقتی بین آقایان حاصل نمی‌گردید شرحی مبنی بر تفویض اختیارات کامل به حضرت آیت‌الله کاشانی نوشته و به امضای تمام اعضای جبهه‌ی ملی رسید و به آقای کاشانی تسلیم گردید و این عمل تا حدی خطر انحلال جبهه‌ی ملی را موقتاً از بین برد، ولی چون تمام افراد جبهه‌ی ملی پی به نیات باطنی آقای دکتر مصدق برده بودند، می‌خواستند به هر وسیله‌ای شده است لااقل مطامع شخصی را پیش ببرند!!

آن صفا و صمیمیت و ایمانی که در افراد جبهه‌ی ملی نسبت به دکتر مصدق وجود داشت - که حتی جان این پیرمرد رنجور را به خطر می‌انداختند - در اثر حس غرور و جاه‌طلبی و خودخواهی دکتر مصدق تبدیل به احساسات ایجاد منفعت شخصی و استفاده‌ی خصوصی گردیده و همین امر بود که دکتر مصدق بدبخت را خانه خراب کرد و اگر تا این وقت از پرونده‌ی نفت با ایمان کامل دفاع می‌شد از موقعی که حس شد تمام حرف‌های دکتر مصدق برای ارضای شهوات شخصی و مطامع فردی است و این عملیات برای اقناع شهوات مقام‌پرستی و جاه‌طلبی خود اوست غالب افراد جبهه‌ی ملی نسبت به زمان و زمین مأیوس گردیده و هرکدام راهی را برای خود شخصاً انتخاب و دنبال نمودند!!

دکتر سنجابی و امیر علایی و صالح که به وزارت رسیده و عشقی نسبت به وکالت در بادی امر نشان نمی‌دادند و آقای امیر تیمور کلالی

هم فقط خراسان را محل انتخابیه‌ی خود می‌دانستند، بقیه هم که یا از تهران و یا از شهرستان‌ها نامزد شده بودند و شب و روز خویشتن را وقف پیشرفت و موفقیت در کارهای عادی شخصی کرده و برای همین منظور فعالیت می‌نمودند و بغض و حسادت متأسفانه جای خود را به وحدت و اتحاد و دوستی و یگانگی داده همه برای هم چاه می‌ساختند و اشکال می‌تراشیدند. در تنها کرج و شهریار که یک نماینده بیشتر ندارد، اشخاص گوناگونی را تقویت می‌کردند؛ مثلاً شخص دکتر مصدق طرفدار کهد بود او تمام افراد انجمن‌ها را مطابق میل کهد انتخاب می‌کرد...!!

آقای کاشانی فرد دیگری را مورد توجه قرار داده و حتی روزی به کرج تشریف فرما و نسبت به انتخاب آن شخص مذاکراتی به عمل آوردند، آقای حسین مکی برای موقعیت نامزد دیگری به کرج عزیمت و توصیه‌هایی نمودند، آقای دکتر بقائی یک نفر از افراد حزب زحمتکشان ایران را در شهریار تقویت می‌کردند، حزب ایران از یکی از اعضای حزب خود برای انتخاب در کرج حمایت می‌نمود، آقای دکتر فاطمی با بلندگو و دار و دسته به شهریار مسافرت و برای آقای ارسنجان‌ی مدیر روزنامه‌ی داریا نطق کرد و خدمات ایشان را در پیشرفت تز دکتر مصدق درباره‌ی نفت ستوده بود و تازه خود جبهه‌ی ملی هم یک نفر نامزد برای کرج داشت و کهد هم به اتکای دکتر مصدق مثل ریگ پول خرج می‌کرد و آدم می‌تراشید.

خوب معلوم است که جریان انتخابات همین کرج تنها بهترین معرف عدم روح وحدت و همکاری و یگانگی اعضای جبهه‌ی ملی بود و اگر

بعضی‌ها امیدوار به استفاده از حسن شهرت و نام جبهه‌ی ملی نبودند در همان ایام جبهه‌ی ملی را متلاشی شده به دنیا معرفی می‌کردند؛ اگرچه بعداً در اثر عدم تشکیل خود به خود متلاشی شد.

با اینکه تمام آقایان اعضای جبهه‌ی ملی به موجب امضای خود متعهد شدند که در مورد جریان انتخابات دوره‌ی هفدهم تابع نظریات حضرت آیت‌الله کاشانی باشند، مع‌هذا اشکال کار تهران تمام نشده بود و تازه شخص آقای دکتر مصدق زیر بار نمی‌رفت و ایشان هم نظریاتی به اشخاص علاوه‌بر جبهه‌ی ملی داشته و می‌گفتند نایستی تهران را در بست تحویل جبهه‌ی ملی داد، ولی خوشبختانه آقای کاشانی با اختیارات تام و نفوذ بسیاری که داشته جوابگویی‌های لازم را نموده و به این ترتیب تا حدی اختلاف انتخاب نامزدان انتخابات دوره‌ی هفدهم پایتخت از بین رفت و افراد مشغول تدارک رأی و اقدام به تبلیغات و دسته‌بندی و جلب مقامات بازاری و متنفذ نموده و به همین مناسبت بود که در اثر ائتلاف با بازار آقای راشد را فقط موافقت نمودند در آرای خود نوشته و در صندوق‌ها نام ایشان را وارد نمایند.

علت اختلاف شدیدی که در این هنگام در جبهه‌ی ملی ایجاد گردیده بود رفتن حس اعتماد و اطمینانی بود که سابقاً افراد جبهه متحد‌القول و متحد‌الکلمه نسبت به آقای دکتر مصدق ابراز نموده واقعاً معتقد بودند، ولی هنگامی که به تدریج در عمل متوجه شدند که آزادی انتخابات و روزنامه‌ها و الغای حکومت نظامی تا موقعی مورد احترام پیشوای جبهه‌ی ملی قرار داشت که خود ایشان عهده‌دار مسند نخست‌وزیری نشده بودند، هر کسی می‌خواست اعمال نظر شخصی

نموده و اغراض خصوصی خود را به کرسی بنشانند و به همین مناسبت است که این همه خرابکاری که از نظر مادی برای حکومت سابق ذکر می‌شود و جوازهای حریر و جو و بی‌ترتیبی خرید تریاک و غیره متذکر می‌شوند و پرونده‌های مالی نفت و غرامت و مالیات‌ها را پیش می‌کشند به نظر من به هیچ‌وجه قابل اهمیت نبوده. وعقیده دارم تمام زیان‌ها و خساراتی که دکتر مصدق فهمیده و نفهمیده به ملت بدبخت ایران وارد ساخت قابل جبران است، ولی خسارات معنوی و زیان‌های اخلاقی که بر پیکر این مردم نحیف وارد شده است با هیچ بها و قیمتی ترمیم نمی‌شود؛ بلکه چند نسل باید بگذرد تا ملت ایران بتواند فساد ضایعات معنوی دکتر مصدق را ترمیم و جبران نماید.

[جریان استعفای دکتر مصدق]

چون در این یادداشت‌ها سعی شده است بدون کوچک‌ترین لغزشی کلیه‌ی جریانات جبهه‌ی ملی را به طوری که وارد بوده‌ام و حافظه اجازه می‌دهد برای استحضار هم‌میهنان گرامی متذکر شوم و چندین بار توضیح داده‌ام که پس از برقراری و تأسیس جبهه‌ی ملی تمام جلسات در منزل آقای دکتر مصدق تشکیل می‌شده و به محض اینکه مشارالیه به نخست‌وزیری رسید، فقط یکبار جلسه‌ی جبهه‌ی ملی در منزل ایشان تشکیل گردید. اینک با پوزش از خوانندگان گرامی برای تکمیل توضیح مزبور اضافه می‌کنم که یک جلسه‌ی دیگر جبهه‌ی ملی هم در منزل شخص آقای دکتر مصدق تشکیل و منعقد شد و آن هم زمانی بود که دکتر مصدق مصراً تصمیم به تقدیم استعفا از نخست‌وزیری به مجلس

شورای ملی دوره‌ی شانزدهم - که در رأس آن آقایان جمال امامی و شوشتری قرار داشتند و با کابینه‌ی دکتر مصدق مخالفت‌های شدید نموده و مطالبی موهن و افتراآمیز از طرف بعضی از وکلای اقلیت نسبت به آقای دکتر مصدق در پشت تریبون ایراد به وسیله‌ی بلندگو و پخش آن از رادیو تهران به سمع ملت ایران رسیده بود - [گرفته بود] بسیار بر دکتر مصدق گران و ناراحت آمده و تصمیم به تشکیل جبهه‌ی ملی برای دومین بار پس از نخست‌وزیری در منزل خود اتخاذ و به همه‌ی آقایان اعضای جبهه اطلاع داده شد که در منزل ایشان حاضر شوند و در آن جلسه حتی وزیران عضو جبهه‌ی ملی هنوز هم حضور یافته و آقای آیت‌الله کاشانی هم از اول وقت در جلسه‌ی مشارکت داشتند.

من که متأسفانه صراحت لهجه‌ی خود را که مانع از پیشرفتم می‌شد هیچ‌وقت ترک نمی‌گفتم. قبل از تشکیل جلسه از دکتر سؤال کردم که شما اظهار داشتید دیگر در جلسه‌ی جبهه شرکت نمی‌کنید و از تشکیل جلسات در منزل خود عذر خواستید چه شد که امروز همه را دعوت فرموده‌اید و خود هم مشارکت در جلسه می‌فرمایید؟

دکتر مصدق جواب داد: چون از عضویت دولت مستعفی شده‌ام دیگر تشکیل جلسات در منزلم بدون مانع خواهد بود. البته این پاسخ که ابتدا به ساکن ایراد شد باعث تعجب من گردید و معلوم شد تقریباً هیچ‌یک از اعضای جبهه‌ی ملی جهت تشکیل این جلسه را نمی‌دانند (به استثنای دکتر فاطمی و وزیران کابینه) و همه از یکدیگر علت تشکیل جبهه را سؤال می‌کردند و هیچ‌کس نمی‌دانست این سیاستمدار کهنه‌کار چه نقشی را مجدداً با تشکیل جبهه‌ی ملی در منزل خود می‌خواهد بازی

کند.

پس از حضور اعضای جبهه و اعلام رسمیت جلسه که بیش از چند نفر غایب نبودند آقای دکتر مصدق چنین اظهار نمود:

«به تصدیق آقایان با مزاج علیل از این جهت قبول نخست‌وزیری را نمودم که واقعاً کاری برای مملکت انجام داده و باری از دوش مردم بردارم و در درجه‌ی اوّل کار نفت و هدف تشکیل جبهه‌ی ملی که آزادی انتخابات و مطبوعات و الغای حکومت نظامی است را از پیش ببرم. متأسفانه در عمل معلوم شد با این مجلس دوره‌ی شانزدهم انجام کوچک‌ترین امر اصلاحی به خواب و خیالی بیشتر شباهت ندارد و با تشکر از فراکسیون جبهه‌ی ملی و سایر نمایندگان که صادقانه و یا از راه مقاصد سیاسی به من کمک نموده‌اند، مجبورم استعفای دولت خود را تقدیم دارم و خواستم قبل از تقدیم استعفا، که متن آن هم تهیه شده است، اوّل موضوع را به عرض آقایان محترم برسانم و عرض کنم که کارشکنی‌ها و هتاک‌های اقلیت دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی به هیچ‌وجه اجازه‌ی ادامه‌ی زمامداری به بنده نمی‌دهد و اینها نخواهند گذاشت کار نفت به مرحله‌ی قطعی خود که اخراج دست بیگانه از این مملکت است برسد و البته ظاهراً می‌گویند ما در امر نفت دست بسته تسلیم دولت دکتر مصدق هستیم، ولی در عمل هزاران اشکال و هتک حرمت و افترا به میان می‌آورند که من شانه از زیر بار مسئولیت خالی کنم و چون دیگر کاسه‌ی صبرم لبریز شده است استعفا می‌دهم».

البته چون موضوع مهم مملکتی در میان بود و از طرفی هنوز اعضای جبهه‌ی ملی دست این سیاستمدار فرتوت ناقل را نخوانده بودند،

هیچ‌کس نگفت که مگر هنگام قبول با ما مشورت کرده و نظریه خواسته‌اید که اکنون هنگام استعفا نظریه‌ی ما را استعلام می‌کنید. و همه با تأثیر شدید و تعجب از روش اقلیت دوره‌ی شانزدهم از دکتر مصدق خواستند که در مقابل این مشکلات و موانع مقاومت نمایند.

در همین جلسه آقای کاشانی نطق مؤثری نمودند که همه، حتی دکتر مصدق، را متأثر ساخت و آقای کاشانی توضیح دادند که اگر در اوان کار، جبهه‌ی ملی قیام کرد و نهضتی برپا نموده اکنون این نهضت مربوط به ملت ایران است و این ایرانیان هستند که نهضت را برپا ساخته‌اند که کم‌کم به تمام کشورهای مشرق زمین ریشه دوانیده است و من و شما در رأس این نهضت هستیم - شما نباید به این زودی از میدان در بروید. البته اقلیت از خدا می‌خواهد شما استعفا بدهید، ولی به‌عکس باید مردانه مقاومت کنید ما همه دنبال شما هستیم و خدا شاهد است من کفن پوشیده برای شهادت در طریق این نهضت حاضر می‌شوم و همه‌ی شما را تقویت می‌کنیم؛ استعفا دادن کار کودکانه‌ای است. نطق آقای کاشانی و تأیید دیگران در آن جلسه دکتر مصدق را از تقدیم استعفا - که مسلماً در آن هنگام به ضرر مملکت بود - منصرف ساخت و بعدها فهمیدیم دکتر مصدق چه رل‌های سیاسی برای حفظ مقام بازی می‌کند که یکی از آنها تشکیل همین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی در مهتابی منزل خویش بوده است!!

[خدمات جبهه‌ی ملی]

یک نکته‌ی مهم از خاطر خوانندگان گرامی روزنامه‌ی ستاره نایستی

محو شود و آن این است که اگر جبهه‌ی ملی به مناسبت تعلل و تسامح و همچنین حس جاه‌طلبی و خودخواهی دکتر مصدق در اصلاح قانون انتخابات و مطبوعات و همچنین قانون حکومت نظامی توفیقی به دست نیاورد، ولی در سایر شئون و امور مهمه‌ی مملکتی خدماتی به مملکت و ملت ایران نمود که در تاریخ مسلماً ثبت و ضبط گردیده و می‌توان گفت بعد از وقایع شهریور جبهه‌ی ملی تنها دسته‌ی محدود و مشخص و متشکل سیاسی بود که اصلاحات بسیار عمیق و دامنه‌داری را در این مملکت به عمل آورد و پایه‌ی اساسی کارهای برجسته‌ای را بنا نهاد. مثلاً نباید فراموش کرد که جبهه‌ی ملی باعث شد که اسم ایران در تمام قاره‌ی پهناور گیتی با احترام به میان آمد و شالوده‌ی یک نهضت اساسی مترقی را در ایران کار گذاشت و چون قصد تمجید و تحسین عملیات جبهه‌ی ملی نیست فقط تذکر مختصری داده و از این مطلب می‌گذرم.

کراً گفته‌ام کلیه‌ی مطالب برجسته در جبهه‌ی ملی مطرح می‌شد، ولی افسوس گوش شنوایی نبود و چون دکتر مصدق و چند تن از یاران نزدیکی که به اصطلاح قاب او را دزدیده و دستش را خوانده و بر خر مراد سوار بودند، گوششان بدهکار شنیدن نبود و به مناسبت خودخواهی و غروری که در این طور مواقع متأسفانه به بعضی از مردم کم ظرفیت روی می‌کند نخواستند تذکرات بی‌غرضانه و بی‌ریای جبهه‌ی ملی را گوش کنند و گویی طبیعت وضع امروز را برای آنان پیش‌بینی کرده بود و الا اگر اشتباهاتی را مرتکب نمی‌شدند نه وضع خودشان این‌طور می‌شد و نه مملکت را به وادی خطرناک نیستی و افلاس می‌کشانیدند.

باز هم مجبورم تکرار کنم که پس از نخست‌وزیری دکتر مصدق حق

این است که جبهه‌ی ملی را منحل شده بدانیم و اگر جلساتی هم تشکیل شده فقط برای استفاده از حسن‌پذیرایی و اغذیه و اطعمه و اشربه گوارای منزل آقای مشارعظم بوده است و یا برای از بین بردن اشکالات زندگی خصوصی و یا موفقیت در هدف‌های شخصی و آقایان دکتر شایگان- دکتر فاطمی در درجه‌ی اول و مهندس حسینی و زیرک‌زاده و سنجابی در درجه‌ی دوم برای دکتر مصدق روزگاری ساخته بودند که به جبهه‌ی ملی کاملاً بی‌اعتنا [شده] و تصور می‌کردند که تا دنیا برقرار است دکتر مصدق نخست‌وزیر و این آقایان هم دنیا به کام و مرادشان خواهد بود.

در یکی از جلسات جبهه که مانند قشون شکست‌خورده اعضای جبهه‌ی ملی می‌آمدند و می‌رفتند و در منزل آقای مشارعظم تشکیل شده بود، صحبت از خلع ید و اخراج انگلیسی‌ها به میان آمد. خوب به خاطر دارم که آقای ارسلان خلعتبری از حسینی پرسید اگر شما کارشناسان خارجی شرکت ملی نفت را اخراج کنید چند نفر ایرانی دارید که کار آنها را انجام دهد؟

حسینی پاسخ داد که عذر پانصد نفر از آنها را مجبوریم بخواهیم که خارجی هستند و بیش از ده یا بیست نفر متخصص ایرانی نیست که جایگزین آنها گردند. خلعتبری گفت: پس این چه کاری است که انجام می‌دهید و چرا می‌خواهید بعد از ملی شدن نفت این مؤسسه‌ی عظیم را که متعلق به ایران است از کار بیندازند. حسینی گفت: ما عذر آنها را خواهیم خواست و خودشان می‌روند. نریمان گفت به جهنم که می‌روند.

خلعتبری توضیح داد که چرا با حقوقدان‌ها مشورت نمی‌کنید، شما نفت را مطابق قانونی ملی کرده‌اید، چرا به دادگاه دادگستری آبادان برای خلع ید شرکت نفت عرض حال نمی‌دهید تا با حکم دادگاه عدلیه از شرکت غاصب نفت خلع ید کرده و به این ترتیب احترام خود را هم در دنیا حفظ کرده باشید و این عمل شما نسبتاً شبیه این است که خانهای را در دادگاه، عدلیه برای خلع ید از مستأجر رأی داده باشد و اجرای عدلیه برای اقدام به اجرای حکم دادگاه خانه را به توپ ببندد چرا آبادان را از کار می‌اندازید و ملت را تا این درجه مقروض و گرفتار می‌کنید؟ البته آن روز همه به ریش ما می‌خندیدند و اگر از خدا نمی‌ترسیدند شاید پاپوشی هم می‌دوختند، ولی نمی‌دانستند که در سایه‌ی عمل احمقانه و بچه‌گانه‌ی آنها روزی خواهد رسید که کارشناسان دنیا بگویند شش ماه فرصت و صد میلیون دلار پول می‌خواهد تا آبادان خاموش مجدداً مانند روز اوّل روشن شود.

آیا باز به لجاجت و خودخواهی و سوءتدبیر دکتر مصدق و اطرافیانش ایمان نمی‌آورید؟

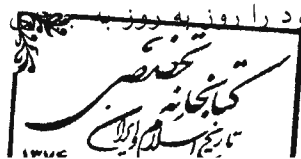
[چگونگی پیوستن حزب ایران به جبهه‌ی ملی]

هنگامی که تلاش‌ها و کوشش‌های افراد مؤسس جبهه‌ی ملی برای تبدیل جبهه به یک حزب متشکل سیاسی به جایی نرسید و اقدامات و فعالیت‌های بسیاری که در اوان تأسیس جبهه‌ی ملی جهت اجرای این نظریه و نقشه به کار برده شد و در دکتر مصدق کارگر نیفتاد، بعضی از آقایان اعضای جبهه سعی می‌کردند که به هر وسیله‌ای است از قدرت و

نفوذ جبهه‌ی ملی استفاده کرده حزب و یا جمعیتی را که خود در رأس آن بودند وابسته و پیوسته به جبهه‌ی ملی نشان دهند، بالاخره موفق شدند تا موافقت دکتر مصدق را به این نکته جلب کنند که ذکر پیوستگی و وابستگی جمعیتی را به جبهه‌ی ملی در اساسنامه‌ی جبهه بنمایند تا هم نظر دکتر مصدق را که جبهه‌ی ملی حزب سیاسی و یا دسته‌ی متشکل سیاسی به معنای جمعیت و حزب نیست تأمین نمایند و هم در راه تصمیمات و پیشنهادات جبهه‌ی ملی این طور وانمود کنند که این احزاب خدمت کرده و صد در صد منظور جبهه را تعقیب و از تصمیماتش تبعیت نموده و اقداماتش را حمایت خواهند کرد.

بدیهی است در بسیاری از نکات تمام احزاب جهان تقریباً با یکدیگر هماهنگی و وحدت نظر دارند؛ مثلاً حفظ آزادی و تقویت نیروی ملی و ترقی سطح زندگانی افراد و تنزل هزینه‌ی زندگانی اشخاص نکاتی است که مورد علاقه‌ی تمام احزاب و جمعیت‌ها می‌باشد، ولی نکته‌ی اصلی و اساسی که مورد اختلاف جمعیت‌ها است غالباً حتی در مرام‌نامه‌های حزبی هم قید نمی‌شود و خلاصه رندان خیراندیش وقتی سرسختی دکتر مصدق را از عدم قبول ورود به حزب سیاسی فهمیدند از راه تقویت جبهه‌ی ملی خود را وارد در این جمعیت ساختند که در رأس آنها حزب ایران را بایستی نام بزد.

این حزب که در آن وقت به مناسبت ابراز علاقه‌ی شدید به قیام پیشه‌وری مورد نفرت و حتی بغض وطن پرستان و آزادی خواهان بود و بسیاری از جوانان تحصیل کرده و وطن پرست حزب مزبور را ترک گفته و به شکل انشعاب درآمد [بودند] خود را روز به روز به جبهه‌ی ملی



نزدیک کرد و تحت حمایت و تقویت از تصمیمات جبهه‌ی ملی به تدریج خود را در اجتماع تطهیر نمود و توانست از فراموشی مردم و نزدیکی به جبهه‌ی ملی حداکثر استفاده را نماید و تا آن وقت که عده‌ی اعضای مؤثر آن از تعداد انگشتان دست و پا تجاوز نمی‌نمود در اوایل تأسیس جبهه‌ی ملی [توانست] عده‌ی خود را به یکصد نفر برساند. از طرفی آقای دکتر شایگان هم سعی می‌کرد جمعیت خود را که بیش از هشتاد نفر از اعضای وزارت فرهنگ و دارایی نبودند و آقای دکتر کاویانی آنها را اداره می‌کرد و هنگام انتخابات از آنها استفاده می‌نمودند به جبهه‌ی ملی بپیوندند، ولی تلاش و زحمت دکتر کاویانی دکتر شایگان هم بدون نتیجه ماند و دکتر مصدق به هیچ وجه زیر بار نرفت. و فراموش نمی‌کنم که روزی در سه سال قبل در اثر اصرار دکتر شایگان که این جمعیت بیش از چند هزار نفر است و استدعای پیوستگی به جبهه‌ی ملی را دارند، دکتر مصدق با نهایت صراحت لهجه اظهار داشت: «آقا جان شما چرا گول می‌خورید اینها یک عده‌ی پنجاه یا شصت نفری هستند که دور شما را گرفته‌اند و در خفا در احزاب دیگر هم اسم‌نویسی کرده‌اند، هدف اولیه‌ی اینها رتبه و اضافه‌حقوق است اگر تأمین کردید با شما هستند والا برای یک روز هم همکاری نخواهند کرد. خواهش می‌کنم جبهه‌ی ملی را آلوده نکنید».

این مقاومت‌ها و سرسختی‌های دکتر مصدق در اوایل تأسیس جبهه‌ی ملی تمام اعضای مؤسس جبهه را دلگرم و راضی می‌ساخت که دکتر مصدق با علاقه‌مندی کامل می‌خواهد جبهه‌ی ملی را مافوق احزاب

و جمعیت‌ها ساخته و از بند و بست‌های خصوصی و شخصی خارج نگاه دارد و الحق دیده نمی‌شد که دکتر مصدق در آن زمان حتی زیر بار یک توصیه‌ی خصوصی هم برود. تنها جمعیتی که مورد حمایت دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی قرار گرفت، سازمان نظارت جوانان در انتخابات است که به رهبری آقای دکتر بقائی در آن اوقات تشکیل گردیده بود و انصافاً جوانان از جان‌گذشته و وطن‌پرستی بودند که بدون کوچک‌ترین اجر و مزد و پاداشی برای هدف خود و تقویت نیات خویش شبانه‌روز کار می‌کردند و چون صمیمانه انجام‌وظیفه می‌نمودند موفقیت آنان هم بسیار روشن و حتمی بود و همین جمعیت بودند که بعدها به لیدری دکتر بقائی پایه‌ی زحمتکشان ایران را بنا نهادند و پس از اختیارات دکتر مصدق بدون هیچ‌گونه تشویشی او را هم از حمایت و تقویت خویش محروم کرده و کنارش گذاشتند.

بنابراین دکتر مصدق به هیچ‌وجه در اوایل امر تحت تأثیر قرار نمی‌گرفت، ولی بدبختانه رندان حزب ایران ابداً مأیوس نشده از اوایل تأسیس جبهه‌ی ملی مهندس حقشناس را مأمور پختن دکتر مصدق کردند و این شخص هم شب و روز مزاحم دکتر مصدق می‌شد و نظریات و اغراض خود را به صور مختلف در دماغ دکتر مصدق وارد می‌ساخت و تا جایی رسانید که دکتر مصدق را از همان روزهای اوّل جبهه‌ی ملی راضی کرد با حسیبی ملاقات نموده و نظریات او را در مورد طرح ملی کردن صنعت نفت و خلع ید و اداره کردن آبادان و دیگر امور مربوط به نفت استماع کند و به تدریج همین ملاقات‌ها زمینه‌ای شد که دکتر مصدق حسیبی را به اصرار به عضویت درآورد.

بعدها دیده شد که طرح‌های خانمان برانداز همین آقای مهندس حسینی در امر نفت چگونه بزرگ‌ترین منبع طلاخیز مملکت را متوقف ساخت و از همه مهم‌تر عدم لیاقت و اداره‌ی کارگردانان نفت اموال را هم به سرقت بردند و ملت بدبخت ایران را مقروض و ورشکست معرفی نمودند و امروز است که تازه آقایان اعضای جبهه‌ی ملی متوجه می‌شوند که نقشه‌ی رندان خیراندیش چه بود و چرا حزب ایران تا این درجه سعی داشت خود را به جبهه‌ی ملی نزدیک ساخته و جبهه‌ی ملی را از هدف اصلی و اساسی خود که تأمین آزادی انتخابات و مطبوعات بود، منحرف سازد!!

[اعتقاد مصدق به تبلیغات]

یکی از دلایل موفقیت دکتر مصدق در کلیه‌ی امور سیاسی و اجتماعی پندی بود که دکتر مصدق از هیتلر پیشوای آلمان آموخته بود: به این معنی که در دومین جنگ جهانی عموم مطلعین به اوضاع سیاست بین‌المللی و فنون جنگی متحدالقول و الکلمه عقیده داشتند که قشون آلمان را تبلیغات به طرف فتح و ظفر پیش می‌برده است و در اثر توجه به فنون مختلف پروپاگاندا و تأثیر تبلیغ بود که قوای نازی کلیه‌ی کشورهای اروپا به استثنای بریتانیای کبیر و حتی آفریقا و تا استالین‌گراد را فتح نمود، والا با نقشه‌های سفیهانه‌ی هیتلر بایستی از همان روزهای اوّل محکوم به شکست گردد و می‌شود گفت دنیای دموکرات و کشورهای پشت پرده‌ی آهنین پس از جنگ بین‌المللی دوم معتقد شدند که در سایه‌ی تبلیغ موفقیت در هر امری بسیار سهل و ساده می‌باشد و

دکتر مصدق این مطلب را بهتر از هر کس درک کرده بود و حتی در زندگانی خصوصی خود هم امر تبلیغ را ادامه داده و در سایه‌ی تبلیغات شاهد موفقیت را در آغوش می‌کشید.

شبی در ضمن جلسه‌ی جبهه‌ی ملی در اوایل امر آقای عباس خلیلی مدیر اقدام بی‌نهایت کسل و مبتلا به سر درد بود. دکتر مصدق گفت اسپرین بایر دارم که اعجاز می‌کند و به اشاره‌ی ایشان گماشته دکتر یک ظرف بزرگی که دو برابر سطل‌های معمولی بود محتوی هزاران قرص اسپرین بایر به وسط جلسه‌ی جبهه آورد و آقای خلیلی یک قرص آن را استفاده کردند و چون بعد از جنگ و کارخانه‌ی بایری وجود نداشت با اجازه‌ی دکتر مصدق چند قرص هم با خود بردند. من که در کنار دکتر مصدق جای داشتم پرسیدم آقا این همه قرص سردرد چه مصرفی دارد و تصور نمی‌فرمایید فاسد شود؟! آقای دکتر مصدق جواب دادند: آقا جان من با مردم معاشرت دارم و سردرد هم مرضی است که غالب مردم موقتاً به آن مبتلا می‌شوند و چون معاشرت من با اشخاص زیاد است به این وسیله فوراً کسالت موقتی آنها برطرف گشته تا آخرین روز حیات فراموش نمی‌کنند که قرص اسپرین بایر دکتر مصدق آنها را شفا داده است و یاد من خواهند بود ضمناً از آقای خلیلی پرسید کسالت شما برطرف شده است و فی‌الواقع آقای خلیلی سردردش تسکین یافته و نشاط همیشگی خود را از سر گرفته بود.

همچنین دکتر مصدق روانشناس، خوب می‌دانست که ایرانی زود تحت تأثیر نمک قرار می‌گیرد و به همین جهت است که جمله‌ی «نمک گیر شده‌ام» مخصوص ما ایرانیان است و این موضوع مورد توجه

خاص دکتر مصدق بود. به محض اینکه چند نفر از افراد جبهه‌ی ملی در مجلس متحصن می‌شدند و یا جوانانی به‌نام نظارت صندوق انتخابات در کنار صندوق آراء برای محافظت کشیک داده شب زنده‌داری می‌نمودند، از منزل آقای دکتر مصدق شام و ناهار چربی برای آنان فرستاده می‌شد.

مگر فراموش کرده‌اید که مرتب قالی و قالیچه و گلدان نقره و قوطی سیگار نقره و کارهای قلمزده شیراز و اصفهان به خارجیان هدیه می‌کرد و به این وسیله نام خود را در جراید فرنگستان به‌نام نابغه‌ی مشهور شرق محفوظ می‌داشت.

خلاصه از یادآوری امثال فوق قصدم توجه این مهتر نسیم عیار و سیاستمدار کاردان به امر پروپاگاندا می‌باشد و می‌خواهم نتیجه بگیرم که دکتر مصدق با فن تبلیغ توانست از آیت‌الله کاشانی دوری نماید، کابینه‌ی خود را از آسیب محفوظ نگاه دارد.

تمام اعضای جبهه‌ی ملی می‌دانند که رکن برجسته‌ی جبهه‌ی ملی و همچنین حافظ واقعی کابینه‌ی دکتر مصدق آیت‌الله کاشانی بود و دکتر مصدق به تمام معنی و کلمه از آقای آیت‌الله کاشانی حداکثر استفاده را می‌نمود و اخیراً که نارضایتی‌های آقای کاشانی علنی گشته و حتی در جلسات جبهه‌ی ملی در منزل آقای مشارعظم با صراحت لهجه از اعمال دکتر مصدق انتقاد می‌نمودند و مسلماً تمام مطالب را رندان کهنه‌کار به گوش دکتر مصدق می‌رسانیدند، آقای کاشانی شروع به فعالیت کرده و دکتر مصدق فن مخصوص تبلیغاتی خود را به کار برد و به طوری که همه می‌دانند در انتخابات دوره‌ی هفدهم هر کس او را

ملاقات می‌کرد، جواب می‌داد: من به هیچ‌وجه نامزدی ندارم حضرت آیت‌الله برای قم، محلات، کرج، تربت، اصفهان و خوزستان توجه‌شان به فلان شخص یا اشخاص می‌باشد و البته بغض و کینه‌ی نامزدان با نفوذ محلی را نسبت به آیت‌الله کاشانی جلب می‌نمود و تنها یکی از فرزندان آقای کاشانی را که در جراید رسماً از نامزدان انتخابات بود، نامزد بیست حوزه به اشخاص معرفی می‌کرد و به تدریج می‌خواست با این زرنگی به وجهه‌ی آیت‌الله خلل وارد آورد و حتی شنیدم بین مکی و آیت‌الله را هم تبلیغات آقای دکتر مصدق شکراب ساخته بود؛ چون همه‌جا می‌گفته است جق نبود با تشریف داشتن حضرت آیت‌الله، آقای مکی وکیل اول تهران باشد. در صورتی که همه‌ی مردم تهران می‌دانند آقای کاشانی نامزد انتخابات تهران به هیچ‌وجه نبودند و در اثر فشار و اصرار جبهه‌ی ملی - که در تمام جلسات آن وقت جبهه حضور داشتم - آیت‌الله اجازه دادند که جراید نامزدی ایشان را اعلام دارند.

به هر حال، دکتر مصدق که از نفوذ آیت‌الله کاشانی به قول آقای مشارعظم کم‌کم (مرعوب) شده بود، هر روز سعی می‌کرد در سایه‌ی شهرت و تبلیغ و انتشار دروغ‌های بزرگ و توخالی، آیت‌الله کاشانی را به اصلاح بی‌نفوذ و کم‌قدرت معرفی کند و بعدها خواهیم دید که با چه مهارتی این رل خود را ادامه داده و به پایان رسانید.

دستگاه‌های تبلیغاتی دکتر مصدق به کار افتاد تا هر قدر ممکن است از وجهه‌ی آیت‌الله کاشانی در جامعه بکاهند و بدین وسیله میخ زمامداری و فرمانفرمایی مصدق‌السلطنه را محکم‌تر نماید و برای اجرای این نظریه از هیچ اقدامی فروگذار نمودند. بدیهی است مردم رنجیده و

مصیبت کشیده‌ی این مملکت از یک مرجع عالیقدر شایسته‌ی روحانی که مرد و مردانه قیام کرده و به اوضاع سیاست هم مداخله می‌نماید انتظار دارند وقتی مأمورین دولت به عرض و داد آنان توجه نمی‌نمایند آن مرجع روحانی و آیت‌الله واقعی دردهای بی‌درمان دنیوی آنان را هم علاج کند؛ مثلاً یکی آن‌قدر برای روشنایی رشوه داده و تازه به گرفتن یک شعله‌ی برق موفق نشده است، دیگری از دولت طلبکار است هر قدر پول پرداخته که طلب حقه‌اش را دریافت نماید توفیق نیافته، شخص سومی را چون به خان حاکم تعظیم نکرده زندانی نموده‌اند خانواده‌اش شکایت می‌گویند و چهارمی می‌گوید برادرم دو سال است زندانی می‌باشد هنوز مورد اتهام او اعلام نشده است و هزاران بدبختی‌ها و گرفتاری‌های نظیر آنها. و آیت‌الله کاشانی چه کند اگر توصیه به ادارات مربوطه برای رفع شکایات مردم بینوا نکند؟

خوب به خاطر دارم دو سال قبل همین آیت‌الله کاشانی بدون اطلاع اولیای روزنامه‌ی ستاره نامه‌ای به شخص مصدق‌السلطنه برای توجه به وضع روزنامه‌ی ستاره مرقوم داشته و اشعار کرده بودند «که روزنامه‌ی ستاره واقعاً روزنامه‌ی ملی و خدمتگزار است؛ چرا دستگاه‌های شما از دادن اعلان که حق مشروع روزنامه است خودداری می‌کنند که این روزنامه‌ی کهنسال مجبور و ناگزیر به تعطیل گردد؟»

بدیهی است این توصیه‌ها ناگزیر به ادارات دولتی می‌رود و از قرار معلوم آقای دکتر مصدق دستور داده بود توصیه‌های حضرت آیت‌الله کاشانی را جمع کنند و به همه می‌گفت علت مخالفت آقای کاشانی به اختیارات مطلقه‌ی من همین توصیه‌ها است که چون در مورد توجه قرار

نمی‌گیرید با من مخالفت می‌کنند.

همه می‌دانند که مرحوم مدرس یکی از شخصیت‌های بارز و برجسته‌ی سیاسی این مملکت بوده است و وقتی وفات کرد فقط یک تخته پوست کهنه‌ی گوسفند و زیلوی پاره برای دکتر مدرسی فرزندش ارثیه‌ی بیشتر نگذاشت، ولی روزی پنجاه تا صد کاغذ توصیه از طرف مدرس برای رفع بدبختی‌های مردم صادر می‌گردید. ولی دکتر مصدق که رند کهنه‌کار و سیاستمدار مکاری بوده این توصیه‌ها را پیراهن عثمان ضد کاشانی ساخته بود.

فرزند کاشانی یعنی آقای سید مصطفی کاشانی در نزد همه محبوب است و جوان تحصیلکرده لایق و وطن‌پرستی است و آقای حسین مکی می‌خواست چون مردم آبادان فقط به ایشان رأی می‌دهند نفر دوم هم از مردم تقاضا کند نام آقا مصطفی کاشانی‌زاده را بنویسند و چون آقای مکی مقرر بود از تهران انتخاب شوند و مردم پایتخت واقعاً در آن هنگام سر و دست برای انتخاب مکی می‌شکستند آقای مکی از آبادان استعفا دهد و نفر دوم یعنی آقا سید مصطفی وکیل دوره‌ی هفدهم از آبادان گردد، کجای این عمل جرم است که دکتر مصدق آن را بزرگ کرده در روزنامه‌های دولتی داد نوشتند و به همه‌ی مردم هم می‌گفت و تازه این عمل فرضاً جرم هم باشد اگر آیت‌الله زاده‌ای خدای ناکرده جرمی مرتکب گردد چرا گردن آیت‌الله می‌گذارید!؟

یکی از آقایان کاشانی کاندید [ای] نمایندگی از ساوه بود [و] شب و روز فعالیت می‌کرد. مسلم است از نفوذ پدر هم برای انجام این حق مشروع که در تمام امریکا و اروپا هم معمول است و تبلیغات مشروع

برای موفقیت در انتخابات می‌نمایند استفاده می‌کرد و گاهی حضور داشتیم که به اصرار در جلسات جبهه‌ی ملی حضور یافته و مزاحم پدر عالیقدر روحانی شده و توقعاتی جهت انجام آرزوی خود داشت، پدر محترم هم تا جایی که مشروع بود از روی اکراه و اجبار تقاضای او را اجابت می‌کرد؛ مثلاً به مدیر روزنامه‌ی ستاره می‌فرمود که چند بار آگهی برای ایشان انتشار دهد و یا چون در منزل آقای مشارعظم بودیم فرضاً ظرف نارنگی و پرتقال را دستور می‌دادند برای محترمین ساوه که همراه آقازاده آمده بودند ببرند. من نمی‌فهمم این امور چه اعمال نامشروعی بود که تبلیغات مصدق‌السلطنه در بوق و کرنا می‌دمید و در جرایدش با کاریکاتور و نقاشی ترسیم می‌نمودند و به قدری هم گاهی مؤثر می‌شد [که] حتی اعضای جبهه‌ی ملی را منحرف می‌ساخت!!

چنانچه آقای مکی قبل از انتخاب دوره‌ی هفدهم یک شب جلسه‌ی جبهه‌ی ملی را برای تشکیل در منزل آقای مشارعظم دعوت نموده بودند، ولی خود به جبهه حاضر نشدند و فردای آن روز که گله کردم، آقا خود شما دعوت می‌کنید و شرکت نمی‌فرمایید جواب دادند: چون شنیدم آقای کاشانی به جبهه می‌آیند من نیامدم، ولی پس از رفتن شما ساعت یازده منزل آقای مشار رفتم چون هنوز انتخابات دوره‌ی هفدهم شروع نشده بود که بین افراد جبهه‌ی ملی اختلافاتی شروع شده باشد و یا مثلاً چرا آقای مکی وکیل اول تهران گردیده است گفت و شنودهایی شود. با تعجب پرسیدم با آقای کاشانی مخالفت دارید این پیرمرد محترم که شب و روز خود را وقف موفقیت شماها نموده است.

آقای مکی جواب دادند هر جا می‌روم یکی از آقازاده‌های آقای

کاشانی هستند و تمام حوزه‌های انتخابیه را می‌خواهند تیول خود نمایند در صورتی‌که فقط به آقا سید مصطفی عقیده دارم و بس.

مقصود این است که تبلیغات و تلقینات سوء مصدق السلطنه در آقای مکی هم اثر کرده و دستگاه‌ها در آن وقت تصمیم داشتند به هر قیمتی است ضد آیت‌الله اقدام نماید و مقصود دکتر این بود که تنها شخصیت مؤثر برای اداره و ریاست جبهه‌ی ملی را هم از بین ببرد تا شخصاً بتواند از مقام و موقعیت و نفوذ سوء استفاده نماید.

[علت بی‌نظمی خاطرات من]

دو نکته‌ی اساسی و برجسته در مطالعه‌ی این یادداشت‌ها امیدوارم از خاطر خوانندگان محترم و گرامی روزنامه‌ی ستاره هیچ‌گاه فراموش نگردد.

یکی اینکه جبهه‌ی ملی پس از مبارزات اصولی و منطقی که برای آزادی انتخابات و مطبوعات و اصلاح قانون حکومت نظامی به عمل آورد که منجر به انتخاب آقای دکتر مصدق در مجلس شورای ملی از نظر رعایت مواد اساسنامه‌ی جبهه‌ی ملی و آئین‌نامه‌هایی که جلسات متعددی از وقت جبهه را اشغال و تصویب شد دیگر منحل شده باید دانست و جبهه‌ی ملی به معنای واقعی خود وجود نداشت؛ به طوری‌که خود نمایندگان که عضو جبهه‌ی ملی بودند می‌بریدند و می‌دوختند و به نام جبهه‌ی ملی معروف می‌کردند و قبول مقام نخست‌وزیری از طرف آقای دکتر مصدق کاملاً این حقیقت را ثابت کرد که دیگر جبهه‌ی ملی وجود ندارد.

دیگر اینکه یادداشت‌های مزبور اگر مرتباً انتشار نمی‌یابد به مناسبت این است که با رجوع به حافظه نکات برجسته‌ی آن به یاد آمده و منتشر می‌شود و چون از اوایل تشکیل جبهه‌ی ملی فکری برای گردآوری این یادداشت‌ها نداشتم مرتباً جریانات روز را یادداشت ننموده‌ام و بنابراین، وقایع مهم و برجسته‌ی آن به همین مناسبت در دسترس استحضار خوانندگان گرامی بدون رعایت تأخر و تقدم گذارده می‌شود.

اکنون برای اثبات این مطلب که جبهه‌ی ملی در اواخر امر جز اجتماع چند تن نمایندگان عضو جبهه در مجلس شورای ملی چیز دیگری نبود به ذکر یک واقعه‌ی زنده مبادرت می‌شود:

[اخراج امیرعلایی از جبهه‌ی ملی]

یکی از اعضای جبهه‌ی ملی آقای شمس‌الدین امیر علایی بود که علاوه بر وفاداری به دکتر مصدق نسبتی هم با او و آقای مشارعظم که از رجال برجسته‌ی جبهه‌ی ملی بودند، داشته و خود ایشان هم از جهت داشتن شغل برجسته‌ی قضائی (دادستانی دیوان کیفر) و سابقه‌ی وزارت کشاورزی از محترمین با ایمان جبهه‌ی ملی محسوب می‌شدند.

هنگامی که جبهه‌ی ملی تمام مبارزات خود را به یک سو نهاده و شب روز مشغول فعالیت علیه شخص سپهبد رزم‌آرا بود و جراید منسوب به جبهه‌ی ملی و روزنامه‌ی آتش که فعالیت شدیدی به نفع جبهه‌ی ملی و بر ضد رزم‌آرا نشان می‌داد گرم کار بودند، خبر آوردند که آقای امیر علایی به استانداری گیلان منصوب و به زودی به سمت مأموریت خویش حرکت می‌نماید. بدیهی است چون آقای امیر علایی

کوچک‌ترین مشورتی با جبهه‌ی ملی برای قبول این پست به عمل نیاورده بود بر همه گران آمد، ولی هنگامی که با ایشان مذاکره شد گفتند ما برای یک هدف مقدسی جبهه‌ی ملی را تشکیل دادیم که من تا آخر عمر نسبت به آن که آزادی انتخابات و مطبوعات است وفادار خواهم ماند، ولی قرار نیست که از گرسنگی خود و خانواده‌ام تلف شوم و انگهی جبهه‌ی ملی که دیگر وجود ندارد و هرچه فراکسیون پارلمانی تصمیم می‌گیرد، همان الزام‌آور است و به هیچ‌وجه ایرادی به من از جهت قبول پست استانداری حکومت رزم‌آرا وارد نیست.

پس از قتل سپهد رزم‌آرا آقای علاء کابینه‌ی خود را تشکیل و آقای امیر علانی را به سمت وزیر دادگستری انتخاب و به مجلس معرفی نمود و رأی اعتماد گرفتند. بدیهی است این بار هم آقای امیر علانی مشورتی با جبهه‌ی ملی ننموده بود. آقای حسین مکی که از تمام اعضای مؤسس جبهه حساس‌تر بودند، شبی موضوع را با عصبانیت در جلسه‌ای که به همین مناسبت بعد از مدت‌ها تشکیل داده بودند در میان نهاده و شدیداً نسبت به این روش امیر علانی اعتراض نمودند که در نتیجه منتهی به اخذ رأی و اخراج امیر علانی از جبهه‌ی ملی گردید و آرای کافی برای این عمل تحصیل شد، ولی آقای ارسلان خلعتبری شدیداً اعتراض کرده و اظهار داشتند:

«آقای علاء از من هم برای شرکت در کابینه برای احراز پست وزارت کار دعوت نمودند و من چون رویه‌ی جبهه‌ی ملی نسبت به کابینه‌ی آقای علاء روشن نبود نزد ایشان رفته به همین مناسبت از شرکت در کابینه‌ی آقای علاء معذرت

خواستم و به علاوه چون از راه وکالت دادگستری زندگانیم تأمین است، روش من طرف مقایسه و نسبت با امیر علانی نیست و این مرد محترم به جز از طریق دریافت حقوق دولتی ممر معاش ندارد. از طرفی، مگر در سایر نقاط دنیا کابینه‌ها از افراد مختلف‌المرام و مسلک تشکیل نمی‌شود و همه‌ی آنها برای پیشرفت هدف خویش و اصلاح کابینه و امور مملکت کار نمی‌کنند. از طرفی چه عیبی دارد که یک عضو جبهه‌ی ملی در کابینه باشد تا اگر تصمیماتی ضد جبهه فرضاً اتخاذ شود، شماها را مسبوق نمایند و مهم‌تر از همه جبهه‌ی ملی دیگر وجود ندارد، آقایان چند نفر وکیل هستند همه روزه دور هم جمع می‌شوید و هر کاری می‌خواهید انجام داده و مشورتی هم با هیچیک از ماها نمی‌کنید...!!!»

این بیانات تأثیر خود را کرد و به پیشنهاد دکتر مصدق رأی اخراج امیر علانی که به تصویب رسیده بود، کان لم یکن تلقی شد و مقرر گردید در روزنامه‌ها صدایش را در نیاورند.

مضحک‌تر از همه‌ی اینها، نطق آقای دکتر مصدق در مجلس دوره‌ی شانزدهم پس از قبول نخست‌وزیری است که در جواب اعتراض اینکه چرا امیر علانی عضو کابینه‌ی رزم‌آرا را دکتر مصدق به وزارت معرفی می‌کند، اظهار نموده‌اند که امیر علانی از طرف من در آن کابینه‌ها مأموریت داشته است!

البته آقای دکتر مصدق نفعی از انحلال جبهه‌ی ملی نمی‌برد و این سیاستمدار موقع‌شناس می‌دانست که از نفوذ افراد جبهه‌ی ملی خوب استفاده می‌کند و در همه حال همه نسبت به او سمت مرئوسی دارند.

ولی به این جهت خصوصاً پس از قبول نخست‌وزیری جبهه‌ی ملی را عملاً منحل ساخت که نمی‌خواست با این عده مشورت کند و به اصطلاح از لجاجت و خود رأیی و دیکتاتوری خویش عدول نماید.

[انتشار اساسنامه‌ی جبهه‌ی ملی]

پس از اینکه چند جلسه جبهه‌ی ملی مرتباً تشکیل شد و اساسنامه‌ی از طرف هیئت مؤسس برای تعیین خط‌مشی جبهه در راه وصول به هدف جبهه که همان سه امر اصلاح قوانین انتخابات و مطبوعات و حکومت نظامی بود تنظیم گردید و مواد آن یک به یک در جلسات مرتب قرائت و با حک و اصلاح و مشورت دسته‌جمعی به تصویب رسید، چون خارج از محیط جبهه‌ی ملی تعبیرات مختلف و گوناگونی درباره‌ی خط‌مشی این دسته به عمل می‌آمد، تصمیم گرفته شد متن اساسنامه در روزنامه‌هایی که صاحبان آن از اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی می‌باشند درج، و برای استحضار عموم ملت ایران منتشر گردد و حتی مقالاتی درباره‌ی آن نشر نیافته و ثابت نمایند که جبهه‌ی ملی به هیچ‌یک از احزاب و جمعیت‌های سیاسی وابستگی نداشته بلکه هر کمک و مساعدتی که از طرف احزاب سیاسی برای پیشرفت هدف مقدس جبهه‌ی ملی به عمل آید با آغوش باز پذیرفته و اظهار امتنان و تشکر خواهد نمود.

مقالات مزبور در جراید مختلف منتشر شد و اتفاقاً انتشار مقالات نه تنها تعبیرات و تفسیرات مختلف را در اطراف جبهه‌ی ملی محدود نکرد، بلکه سوءظن و بدگمانی‌ها را تشدید ساخت و همین امر جبهه‌ی

ملی را به فکر انداخت که توضیحات بیشتری در اطراف روش خود داده و ضمناً بیش از پیش توجه خود را به امور سیاسی معطوف نماید.

[دیدار اعضای جبهه‌ی ملی از سفارت شوروی]

در همین اوقات که مقارن ایام آخرین ماه‌های عمر دوره‌ی مجلس بود، به طور تصادفی دعوتی از طرف سفارت کبرای شوروی جهت نمایش یک فیلم ساخت جماهیر شوروی به نام کلیه‌ی نمایندگان سیاسی دول خارجه رجال، محترمین نمایندگان مجلس شورای ملی، مدیران روزنامه‌ها و معاریف برای تماشای فیلم و به صرف شام در محل سفارت به عمل آمده بود و این دعوت درست مصادف با زمانی بود که روزنامه‌های توده‌ای جبهه‌ی ملی را با حملات شدید خود طرفدار سیاست بلوک غربی معرفی می‌کردند و جراید دیگر هم خط‌مشی جبهه‌ی ملی را موافق با نیت و آمال دست چپی‌های افراطی و حتی بعضی از آنها توده‌ای می‌دانستند!!

موضوع دعوت در جبهه‌ی ملی طرح گردید و آقای دکتر مصدق عادتاً به هیچ‌یک از دعوت‌های سفارتخانه‌ها جواب مثبت نداده و در هیچ مهمانی و ضیافتی حاضر نمی‌شد، ولی تصمیم گرفته شد هر یک از اعضای جبهه که دعوت شده‌اند در این ضیافت شرکت نمایند.

خوب به خاطر دارم که آقایان حائری‌زاده، حسین مکی، حسین فاطمی در مهمانی حاضر شدند و پس از پایان قسمت اول سینما که محصول اتحاد شوروی و یکی از شاهکارهای برجسته‌ی صنعت سینما بود، در ضمن ضیافت با آقای دهر، مستشار سفارت کبرای آمریکا

مصادف شدیم و پس از تعارفات دوهر گفت:

«بد نیست اعضای جبهه‌ی ملی در ضیافت‌ها هم دسته‌جمعی گردش می‌کنند» جواب داده شد که: «اتحاد سبب قدرت است» و به تدریج سر صحبت باز و معلوم شد آقای دوهر به اصطلاح از پاپ هم کاتولیک‌تر شده و جبهه‌ی ملی را اساساً تابع مرام کمونیست فکر نموده است!

البته آن شب مذاکراتی با دوهر به عمل آمد و این سوء تعبیر توضیح داده شد، ولی معلوم نبود توضیحات ما تا چه حدی دوهر را قانع ساخته است، ولی همین امر باعث طرح موضوع در جلسات بعدی جبهه‌ی ملی گردید و پیشنهاد شد که کمیسیون‌هایی به نام کمیسیون سیاسی، کمیسیون سازمان، کمیسیون تبلیغات، کمیسیون‌های شهرستان‌ها، فوراً مرکب از اعضای جبهه‌ی ملی تشکیل شده و اگر هم به مناسبت کمی عضو یک نفر در دو یا سه کمیسیون لازم بود شرکت نماید موافقت نمایم تا بیشتر فعالیت نموده و سوء تفاهمات به مناسبت توجه عموم به طرز کار جبهه‌ی ملی خود به خود مرتفع گردد و با اینکه به کمیسیون‌ها اختیارات تام برای انجام امور داده شده بود، مع هذا آقای دکتر مصدق اصرار داشتند که منبر هر کمیسیون گزارش عملیات خود را به جلسه‌ی عمومی جبهه‌ی ملی تقدیم دارد و پس از تصویب شروع به انجام و اقدام گردد.

بدیهی است این کار از نظر کمیسیون سیاسی و تبلیغات قابل اجرا نبود؛ چون جلسات جبهه‌ی ملی بیش از هفته‌ای یکبار تشکیل نمی‌گردید و روزنامه‌های وابسته به جبهه‌ی ملی همه روزه منتشر می‌گردید و بسیار اتفاق می‌افتاد که یک امر سیاسی پس از پایان جلسه‌ی

جبهه وقوع می‌یافت و لازم می‌شد در اطراف آن قلمفرسایی شود و عملی نبود که کارهای سیاسی روزنامه را متوقف نمایند تا هفته‌ی بعد در جبهه‌ی ملی مطرح کرده پس از تصویب تعقیب گردد.

آقایان حائری‌زاده و مشارعظم معتقد بودند که چون جرایدی که به جبهه‌ی ملی کمک می‌کنند هیچ‌کدام ارگان رسمی جبهه‌ی ملی را نداشته و به اصطلاح سمپاتی‌زبان می‌باشند، مقالات سیاسی آنها تعهدی را برای جبهه‌ی ملی در سیاست ایجاد نمی‌نماید و آقایان مدیران جراید مزبور که عضو هیئت مدیره و مؤسس جبهه‌ی ملی می‌باشند بایستی آزاد باشند هر نوع نظر سیاسی دارند ابراز کنند.

ولی آقای دکتر مصدق کاملاً مخالف این نظریه بود و عقیده داشت که باید مطالبی که قبلاً پخته و حلاجی شده است مورد بحث جراید قرار گیرد و همین مذاکرات باعث شد که راه‌حلی پیدا شود و به این نتیجه رسیدیم که جراید عضو مؤسس جبهه‌ی ملی، همه روزه یا هفته‌ای سه روز چند ساعتی با حضور خود جلسه تشکیل دهند و با شخص دکتر مصدق هم تماس گرفته و با جلب نظر مشارالیه مطالب سیاسی را تعقیب و انتشار دهند و البته مدت کوتاهی هم که بیش از سه الی چهار ماه به طول نینجامید به طوری که بعدها به تفصیل در این یادداشت‌ها خواهد آمد - این نظریه‌ی دکتر مصدق عملی گردید. ولی اکنون معلوم می‌شود که روح خودخواهی و دیکتاتوری تا چه پایه در پیشوای جبهه‌ی ملی حلول کرده بود که مایل بود روزنامه‌هایی که با سرمایه‌ی شخصی بدون اخذ دیناری کمک از جبهه‌ی ملی منتشر می‌گردید، تابع نظریات و اغراض ایشان باشند!!

[کی پایه‌ی جبهه‌ی ملی گذاشته شد؟]

در شماره‌ی روز جمعه (پریروز) در ستون (نظری به روزنامه‌های کشور) روزنامه‌ی ستاره مطالب جالب توجهی مورد بحث قرار گرفته بود که آقای حسین مکی نماینده‌ی محترم مجلس شورای ملی در مقاله‌ای برای مجله‌ی خواندنی‌ها نوشته‌اند تذکر داده‌اند که هسته‌ی اولیه‌ی جبهه‌ی ملی هم بنابر پیشنهاد معظم‌له بنا شده و مورد تصویب عموم اعضای مؤسس قرار گرفته است!!

به همین جهت است که قبل از تعقیب بقیه‌ی مقالاتی که در این ستون درباره‌ی جبهه‌ی ملی انتشار می‌یابد، لازم دانستیم این موضوع را تشریح ساخته هم آقای مکی دوست محترم خود را از اشتباه بیرون بیاورم و هم تاریخ جالبی را به عرض خوانندگان گرامی روزنامه‌ی ستاره درباره‌ی جبهه‌ی ملی برسانم.

بدیهی است نه هسته‌ی جبهه‌ی ملی در دربار کار گذاشته شد و نه نام آن را جناب آقای مکی پیشنهاد کردند، بلکه پس از پایان تحصن دربار که آن هم بنابر اصرار و تأکید و سفارش چند تن از دوستان دکتر مصدق بود تقریباً یک ماه و نیم بعد پایه‌ی جبهه‌ی ملی گذاشته شد و نام آن تعیین گردید.

هنگامی که متحصنین فهمیدند با قانون ناقص انتخابات حتی با تحصن هم نمی‌توانند کوچک‌ترین نتیجه‌ای حاصل نمایند، شبی در دربار جلسه‌ای تشکیل و نطق‌های مختلفی ایراد و گفته شد، اگر تمام مدت انتخابات را هم به تحصن و صرف اغذیه‌ی مقوی و اشره‌ی گوارا در دربار بگذاریم برای مخالفین مغنم‌تر است که با خیال راحت در

انتخابات رل خود را بازی کرده و نامزدان خویش را به موفقیت نزدیک‌تر می‌سازند و عاقلانه‌ترین راه این است که تحصن را ترک گفته دنبال فعالیت برای پیشرفت نامزدهای خویش برویم و خانه‌ی دکتر مصدق را مرکز فعالیت انتخاباتی قرار دهیم.

هنگام خروج از تحصن انتخابات تهران در انتها درجه‌ی موقعیت حساس خود رسیده بود و همه‌ی آقایان متحصنین که عده‌ی آنها نوزده نفر بودند، به سهم خویش مشغول فعالیت شدند که مخصوصاً به هر وسیله‌ایست دکتر مصدق از تهران انتخاب شوند و بدیهی است مخالفین هم تمام قدرت خود را برعکس جهت عدم توفیق مصدق به کار می‌بردند و حتی بعضی از آنها برای ایجاد تفرقه و نفاق بین متحصنین دربار نام آقایان مکی و حائری‌زاده و یا دکتر بقائی را در آرای طرفداران خود می‌نوشتند و از دکتر مصدق به هیچ‌وجه خبری نبود.

جلسه‌ی متحصنین که هنوز نام جبهه‌ی ملی را رسماً نداشت و اساسنامه‌ی برای آن تنظیم نشده بود، تمام ذکر و فکرش موفقیت در انتخابات تهران بود و پس از اخذ آراء در تهران صندوق‌های رأی را تحت نظر جوانان سازمان نظارت بر انتخابات دکتر بقائی به مناسبت عزاداری دربار شاهنشاهی در مسجد سپهسالار از آن محل به عمارت فرهنگستان انتقال داده بودند و همه نگران بودند که مخالفین فعل و انفعالاتی به ضرر دکتر مصدق در صندوق‌های آراء در فرهنگستان نمایند. روز عاشورا (عصر) جلسه در منزل دکتر مصدق تشکیل گردید و پس از مذاکراتی قرار شد علاوه بر جوانان بیدار سازمان نظارت بر انتخابات هر ۲۴ ساعت دو نفر از متحصنین هم برای اداره کردن جوانان

مزبور در عمارت فرهنگستان صندوق‌های رأی را از نزدیک برای عدم دستبرد دولتی‌ها و مخالفین محافظت نمایند و به مناسبت اهمیت موقع روزهای یازدهم و دوازدهم و سیزدهم محرم هم جلسات خود را مرتباً در منزل دکتر مصدق تشکیل دهند.

[عقب‌نشینی مصدق در قتل هژیر]

گویا روز یازدهم یا دوازدهم محرم بود که برای تشکیل جلسه، اولین نفری بودم که وارد منزل دکتر مصدق شدم و دیدم دکتر مصدق بر روی تختخواب خود در تالاری که جلسات آنجا تشکیل می‌شد دراز کشیده و رنگش غیر طبیعی و بسیار نگران است. پس از تعارفات معمولی و ذکر این مطلب که تو از همه‌ی دوستان موقع شناس‌تر و پونکتونل‌تر هستی (کراراً این مطلب را دکتر مصدق برای اهمیت به وقت‌شناسی در جبهه‌ی ملی در مورد من تذکر می‌داد و تشویق می‌نمود) پرسیدم مگر مبتلا به کسالت هستید؟ جواب داد خیر، ولی بدانید ما دیگر تمام شده‌ایم و باخت ما در انتخابات حتمی است. پرسیدم چرا تا این درجه با اینکه هنوز قرائت آراء شروع نشده است مایوس هستید گفت شما با اینکه روزنامه‌نویس هستید، خبر مهمی ندارید الساعة به من تلفن کردند که هژیر وزیر دربار را با گلوله در مراسم روضه‌خوانی مسجد سپهسالار مضروب کرده‌اند و گویا کلکش را کنده‌اند.

این جمله عین عبارت دکتر مصدق بود. من با تلفن در مقام تحقیق برآمدم و معلوم شد مضروب را به بیمارستان برده‌اند ولی قتل او معلوم نیست. به تدریج در ظرف نیم ساعت سایر آقایان متحصنین حاضر شدند

و بدیهی است صحبت در اطراف قتل مرحوم هژیر دور می‌زد و همه به وسایلی در مقام تحقیق از اشخاص به وسیله‌ی تلفن‌های دکتر مصدق برآمدند و بالاخره جلسه تشکیل شد، ولی دکتر مصدق به حال زار و نزار بر روی تختخواب افتاده و اظهار داشت که دیگر تلاش برای انتخابات مورد فایده نخواهد بود و همه پاک باخته شده‌ایم و رفقا مطمئن باشند که شکست ما حتمی است...!

پس از نطق‌های گوناگون که در جلسه شد، دکتر مصدق اظهار عقیده کرد که آخرین کار ما انحلال این جلسات است [و] فقط باید اعلامیه‌ای منتشر کرد و به ملت ایران گفت که ما تلاش خود را برای آزادی انتخابات تا حدی که مقدور بود از تحسن و دادن اعلامیه و تشکیل سازمان نظارت انتخابات به عمل آوردیم، ولی با قتل هژیر و ایجاد حکومت نظامی به هیچ‌وجه اعتمادی در تغییر صندوق‌های فرهنگستان نیست و بیش از این نبایستی از ما انتظار فداکاری جهت حفظ حقوق مردم پایتخت در انتخابات را داشت.

این نظریه‌ی دکتر مصدق مورد قبول قرار گرفت و قرار شد اعلامیه‌ی بسیار تند و تیزی تهیه شود و در جلسه‌ی بعد قرائت و سپس برای همیشه این جلسات تعطیل گردد و اتفاقاً آقای حسین مکی مأمور شدند که به منزل آقای حسن صدر مدیر روزنامه‌ی قیام ایران در دربند رفته و نظر دکتر مصدق و سایرین را برای آقای صدر که حضور نداشتند توضیح داده و اعلامیه‌ی مزبور را تهیه و در جلسه‌ی فردا عصر پس از قرائت برای طبع و انتشار بدهند. و با اتخاذ این تصمیم جلسه‌ی آن شب پایان یافت و حاضرین که دکتر مصدق را تا آن درجه مایوس

دیدند از موفقیت در انتخابات همگی به کلی مأیوس گردیده و آخرین جلسه‌ی متحصنین را همان جلسه می‌دانستند.

هنوز بیست و چهار ساعت از ترور مرحوم هژیر نگذشته بود که جلسه‌ی جبهه‌ی ملی در منزل آقای دکتر مصدق تشکیل گردید تا اعضای جبهه اعلامیه‌ای را خطاب به ملت ایران که قرار بود آقای حسن صدر تهیه و توسط آقای مکی برای جرح و تعدیل در جبهه‌ی ملی ارسال دارند، مورد شور و مطالعه قرار دهند.

همان‌طور که به عرض رسانیدم، آقای دکتر مصدق پس از ترور هژیر چنان از موفقیت در پیشرفت امور انتخابات تهران مأیوس شده بود که هر نوع توضیح و استمالتی مورد قبول او قرار نمی‌گرفت و حتی معتقد بود که هژیر را کشته‌اند تا جبهه‌ی ملی را به عنوان اتهام در توطئه‌ی قتل هژیر بدنام و منحل ساخته و صندوق‌های آراء را که در عمارت فرهنگستان بود تغییر داده و مانع از انتخابات دکتر مصدق و سایر نامزدان جبهه‌ی ملی گردند.

در همان روز تشکیل جلسه آقای حسین مکی از منزل آقای حسن صدر یک ربع قبل از ساعت شش بعد از ظهر که موعد مقرر تشکیل جلسه‌ی جبهه بوده است، با اتومبیل خود از دربند به سمت منزل آقای دکتر مصدق روانه می‌شوند و در بین راه از رادیوی اتومبیل خود استفاده کرده و مسبوق می‌شود که مأمورین فرمانداری نظامی در تعقیب ایشان می‌باشند، به همین جهت است که احتیاط نموده به منزل دکتر مصدق نمی‌آیند.

هنگامی که اکثریت جبهه‌ی ملی در منزل دکتر مصدق در انتظار

اعلامیه‌ی آقای حسن صدر بودند و مرتباً دکتر مصدق در اطراف تمام شدن کار جبهه‌ی ملی با قتل هژیر مذاکره می‌نمود، ناگزیر اعلامیه‌ی دیگری به دستور دکتر مصدق خطاب به ملت ایران تهیه شد که پس از چندی اعلامیه‌ی آقای صدر را هم که آقای مکی توسط نامه‌ای فرستاده بودند رسید و با حک و اصلاحی برای طبع به طور جداگانه (چون روزنامه‌ها به مناسبت ایام عزاداری و سوگواری ماه محرم تعطیل بودند) تنظیم و برای چاپ فرستاده شد و در حدود ساعت ده بعد از ظهر بود که جلسه‌ی جبهه در منزل دکتر مصدق پایان یافت. و به محض اینکه خارج شدیم، دو نفر پلیس تأمینات که جلوی منزل دکتر مصدق کشیک می‌کشیدند، سراغ آقایان حائری‌زاده و عبدالقدیر آزاد و دکتر بقائی و مکی را گرفتند و هر سه نفر را (آقای مکی آن شب در جلسه شرکت نکرده بودند) با اتومبیل آقای مشارعظم به کلانتری محل برده و از آنجا شبانه به شهربانی انتقال دادند و بقیه‌ی آقایان هم به خانه‌های دوستان خود به جای خانه‌ی خویش آن شب روان شدند تا مبادا دستگیر شوند و این احتیاط را که همگی نمودیم کاملاً بجا بود؛ چون آقای ارسلان خلعتبری را که برای کوهنوردی آن روز به شمیران رفته و به همین مناسبت در جلسه‌ی جبهه‌ی ملی شرکت نداشتند و خسته و کوفته به شهر مراجعت نموده بود، ساعت نه بعد از ظهر مأمورین شهربانی دستگیر و پس از یک ساعت تحقیقات آقای سرتیپ‌زاده رئیس کارآگاهی آزاد ساخته بودند.

از همان شب منزل آقای دکتر مصدق تحت نظر مأمورین تأمینات قرار گرفت و فردای آن روز ایشان را تحت نظر به احمدآباد منتقل

ساختند.

مقصود این است که هنوز نه اساسنامه‌ای برای جبهه‌ی ملی نوشته شده بود و نه نام‌گذاری رسمی به عمل آمده بود و از فردای عزیمت دکتر مصدق به احمدآباد، بقیه‌ی آقایانی که آزاد بودند برای نجات اقلیت دوره‌ی چهاردهم از زندان شهربانی - که همان چند روز زندانی باعث موفقیت آنان در زندگانی سیاسی بعدی گردید - شروع به ملاقات‌ها و اقدامات نمودند. آقای خلیلی مدیر اقدام نطق‌های آتشین کرد. رئیس شهربانی و رئیس دولت و فرماندار نظامی را ملاقات نمودیم و بی‌اساس بودن توقیف اقلیت را توضیح دادیم تا بالاخره آقایان آزاد و بقائی و حائری‌زاده و مکی (ایشان را هم دو روز بعد دستگیر کرده بودند) در اثر ملاقات‌ها و مقالات متعدد و گوناگون اعتراض‌آمیزی که انتشار یافت، آزاد شدند و تصمیم گرفته شد دسته‌جمعی روزی برای ملاقات آقای دکتر مصدق که از ایشان هم رفع مزاحمت شده بود به احمدآباد برویم و به همه اطلاع داده شد برای اینکه بتوانیم کارهای زیادی که در پیش بود انجام داده و فرصت موسعی برای تشکیل جلسه داشته باشیم، نهار را در احمدآباد صرف و شب به تهران بازگشت نماییم.

هنگامی که آقایان حائری‌زاده، عبدالقدیر آزاد، دکتر بقائی و حسین مکی به اتهام پوچ تهیه‌ی زمینه‌ی ترور مرحوم هژیر در بازداشت شهربانی بودند و حکومت نظامی وقت دکتر مصدق را به احمدآباد تحت نظر پلیس تأمینات تبعید نموده بود و تقریباً تمام فعالیت انتخاباتی این جمعیت که بعداً به نام جبهه‌ی ملی معروف شد، فلج گردیده بود، اقدامات و عملیات مؤثری از طرف فرد فرد اعضای جبهه‌ی ملی برای

آزادی آقایان مزبور و رفع مزاحمت از آقای دکتر مصدق عملاً و قدماً و چه کتبی به وسیله‌ی درج مقالات در روزنامه‌ها و چه شفاهی از راه ملاقات آقای ساعد مراغه‌ای و وزیران کابینه به عمل آمد و به همین مناسبت بود که پس از مدت‌ها که به مناسبت گرفتاری افراد مزبور جلسات تشکیل نمی‌شد دسته‌جمعی با اتومبیل‌های آقایان مشاراعظم، عباس خلیلی، حسین مکی، دکتر شایگان روز جمعه‌ای را به احمدآباد رفتیم و دکتر مصدق از فرد فرد اظهار امتنان و تشکر نمود و از اینکه دسته‌جمعی و فردی جمعیت برای اولین بار به مطلوبه‌ی نتیجه رسیده است، ابراز کمال قدردانی را کرد.

[آش بوقلمون و هسته‌ی جبهه‌ی ملی]

دکتر مصدق در آن روز از اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی که هنوز به اسم متحصنین درباری موسوم بودند، پذیرایی مجلل و بی‌سابقه‌ای در احمدآباد به ناهار به عمل آمد و همان نمک احمدآباد و مزه‌ی آش مخصوص بوقلمون قبل از غذاهای متنوع و گوناگون دیگر بود که همه را به دام انداخت و پایه‌ی جبهه‌ی ملی در آن روز در منزل دکتر مصدق کار گذارده شد که آقای مکی اشتبهاً پایه‌ی آن را در دربار نام برده‌اند که بنا گردیده است!!

به هر حال در آن روز که فرصت هم زیاد بود، یکی از جلسات طولانی تشکیل گردید و مخصوصاً دکتر فاطمی در ضمن نطق مؤثری اظهار داشت: اکنون که فواید کار دسته‌جمعی بر عموم رفقا روشن گردید و قدرت و نفوذ اتحاد و وحدت بر همه معلوم گردید چه خوب

است این عده برای انجام کارهای مهم سیاسی و مملکتی دست به دست هم داده به نام جبهه‌ی ملی تحت نظم و دیسیپلین خاصی شروع به مبارزه برای پیشرفت اهداف مختلف ملی نماییم. این پیشنهاد مورد طرح و تفسیر قرار گرفت و پس از توضیحاتی که از طرف عموم داده شد به اتفاق آراء تصویب شد و با این اسم جبهه‌ی ملی هم در احمدآباد معین و مورد تصویب قرار گرفت و سپس مذاکره در اطراف خط‌مشی جبهه‌ی ملی به عمل آمد و قرار شد تمام پیشنهادات مربوط به آزادی مطبوعات و الغای حکومت نظامی را کنار گذارده و همه یک‌دل و یک‌جهت شب و روز فعالیت نماییم تا هشت نفر نامزدان این جمعیت در انتخابات تهران موفقیت پیدا نمایند و چون کار اخذ آراء در تهران پایان یافته بود از اقدامات مخالفین در تعویض آراء انتخابات و تغییر صندوق‌های فرهنگستان به هر وسیله‌ای است، جلوگیری نماییم.

ساعت هشت بعد از ظهر بود که این جلسه در احمدآباد به پایان رسید و قرار شد دکتر مصدق هم از فردای آن روز احمدآباد را ترک گفته به تهران بیایند و فعالیت انتخاباتی را شروع کنند و در اثر مذاکرات همین جلسه بود که انتخابات تهران به حکم انجمن نظارت انتخابات تهران باطل قلمداد شد و آراء معدوم گردید و آقای دکتر حکیم‌الدوله لقمان ادهم به ریاست انجمن نظارت انتخابات تهران به جای آقای سید محمد صادق طباطبائی برقرار شد و اخذ آراء به عمل آمد و هشت نفر از اعضای جبهه‌ی ملی که در رأس آن دکتر مصدق بود، توانستند در مجلس شورای ملی شرکت نمایند.

امیدوارم با این توضیحات تاریخی مطالب بر دوست محترم آقای

حسین مکی روشن شده و به خاطرشان آمده باشد که نه نام جبهه‌ی ملی را ایشان پیشنهاد کرده‌اند و نه هسته‌ی اولیه‌ی جبهه‌ی ملی در دربار شاهنشاهی بنا نهاده شده است.

بی‌مناسبت نیست دو واقعه‌ی تاریخی جبهه‌ی ملی را در این مقاله به اطلاع خوانندگان گرامی برسانم و مجدداً متذکر شوم که چون یادداشت از وقایع برجسته و حتی غیر برجسته‌ی جبهه‌ی ملی برداشته‌ام که امروز بتوانم آن وقایع را مرتباً روز به روز متذکر گردم از عدم نظم ذکر وقایع جلسات جبهه‌ی ملی مجدداً پوزش می‌طلبیم.

[دنباله‌ی داستان حضور در سفارت شوروی]

پس از اینکه توضیحات من و آقایان حائری‌زاده و مکی و دکتر فاطمی و جلالی نائینی در شب ضیافت سفارت شوروی که در جریان آن را تذکر دادم، آقای دوه‌ر منشی سفارت آمریکا را که به زبان فارسی تسلط کامل داشت، قانع نمود و بر ما معلوم شد که دولت وقت برای خشتی ساختن اعمال و فعالیت‌های جبهه‌ی ملی ذهن مأمورین سیاسی کشورهای بیگانه را تا این درجه مشوب ساخته که جبهه‌ی ملی را یک جمعیت افراطی چپ و متمایل به کمونیزم معرفی می‌کند، ماجرا را در جلسه‌ی علنی جبهه‌ی ملی که در منزل آقای دکتر مصدق به شکل تناوب و مرتب در آن زمان تشکیل می‌گردید رسانیدم و موضوع مورد بحث و انتقاد قرار گرفت و خصوصاً همه ناراضی بودند که این طرز فکر آقای دوه‌ر و شاید سایر مأمورین سیاسی سایر کشورهای غربی باعث شده است که حکومت وقت را مورد حمایت خود قرار داده‌اند و

تلاش جبهه‌ی ملی برای سقوط کابینه و تشکیل دولت متوجه به حال ملت را مشکل و غیرممکن ساخته است و چون آن ایام مصادف با مرداد ماه و جشن عید استقلال آمریکا [بود] و تقریباً تمام اعضای جبهه‌ی ملی هم جزء مدعوین جشن بودند، مقرر شد به عنوان اعتراض همگی از شرکت در دعوت جشن عید استقلال خودداری نماییم و اعلامیه‌ای هم در این باب تدارک و در کلیه‌ی جراید وابسته به جبهه‌ی ملی و سایر جراید انتشار یافت و بعدها توضیح خواهم داد که عکس‌العمل صدور این اعلامیه و اعتراض چگونه منجر به تغییر آقای دهر از پست خود شده و برای تصدی امر دیگری آقای دهر به آمریکا تغییر مأموریت یافت.

[پیشنهاد اخراج مصدق از جبهه‌ی ملی]

از وقایع برجسته‌ی دیگر جبهه‌ی ملی، پیشنهاد شجاعانه‌ی آقای عبدالقدیر آزاد، مدیر با شهامت روزنامه‌ی یومیه آزاد و نماینده‌ی دوره‌ی ۱۶ مجلس شورای ملی بود که برای اخراج دکتر مصدق از جلسه‌ی عمومی جبهه‌ی ملی داده شد به این ترتیب که:

پس از اینکه دکتر مصدق از طرف آقای جمال امامی به نخست‌وزیری منصوب و قبول نمود، تقریباً تمام اعضای جبهه‌ی ملی جز چند نفر قلباً مایل نبودند که دکتر مصدق رل منفی خود را در پارلمان ترک و به دنبال اجرای رل مثبت ریاست دولت را عهده‌دار شوند، جلسه‌ی جبهه‌ی ملی در منزل آیت‌الله غروی با حضور تمام اعضای جبهه تشکیل شد و آقای آزاد اعتراض شدیدی در ضمن نطق

واقعاً مستدلی به دکتر مصدق نموده و توضیح دادند تمام جمعیت‌های سیاسی در دنیا مبارزه می‌کنند تا فکر خود را پیش ببرند و برای پیش بردن آراء و نظریات خویش است که پست‌های دولتی را قبول کرده و یا اساساً تشکیل کابینه را می‌دهند و اکنون که دکتر مصدق به جبهه‌ی ملی خیانت کرده و شخصاً بدون هیچ‌گونه مشورت و دعوت از اعضای جبهه‌ی ملی قصد دارد وزیران کابینه را تعیین و به اعلیحضرت و مجلس شورای ملی معرفی نماید، پیشنهاد می‌کنیم که امشب تصویب کنید دکتر مصدق به جرم همین خیانت از جبهه‌ی ملی اخراج گردد و در غیر این صورت من دیگر در جبهه‌ی ملی شرکت نخواهم کرد.

دکتر فاطمی توضیحاتی در این خصوص داد و اظهار نظر کرد که چون موضوع نفت در میان است و نمایندگان مسئولیت حل نفت را به این وسیله گردن دکتر مصدق انداخته‌اند، اگر کابینه‌ی خود را از اعضای جبهه‌ی ملی تشکیل دهد، خواهند گفت تمام این حرارت‌ها جهت این بود که رفقای خود را در کابینه شریک نماید و سپس با خنده و شوخی اظهار داشت که خوب است آقای آزاد هم از شرکت در جبهه‌ی ملی خودداری نمایند و از ما قهر نکنند. من قول می‌دهم در کابینه‌ی آینده پس از اینکه مصونیت پارلمانی ایشان به پایان رسید، آقای عبدالقدیر آزاد را در کابینه به سمت وزیر کشور با حفظ سمت ریاست کل شهربانی و امنیه‌ی کل مملکتی حتماً معرفی خواهند نمود و پیشنهاد اخراج دکتر مصدق را از جبهه‌ی ملی نیز خواهش می‌کنم استرداد نمایند. ضمناً دکتر فاطمی موضوع را به خنده و شوخی انداخت و در نتیجه آقای عبدالقدیر آزاد از آن تاریخ که با عصبانیت جلسه‌ی جبهه‌ی

ملی را ترک نمودند، دیگر در هیچ‌یک از جلسات جبهه مشارکت ننمودند و به این ترتیب، پیشنهاد اخراج دکتر مصدق که شاید بیشتر از اعضای جبهه‌ی ملی با آن موافق بودند جامه‌ی عمل بر تن ننمود.

[نقش دکتر فاطمی در سازماندهی رسانه‌ها در حکومت

[مصدق]

این حقیقت بر هیچ‌کس از اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی پوشیده نیست که گرداننده‌ی واقعی و حقیقی جبهه‌ی ملی در زیر پرده‌ی دکتر حسین فاطمی بود که قهرها و آشتی‌ها و کمیسیون‌ها و رله‌های مختلف جبهه را اداره می‌نمود و در سایه‌ی صمیمیت و زیرکی و لیاقتی که به دکتر مصدق نشان داده بوده به اصطلاح قاب آن مرد را دزدیده و تقریباً تمام نیت و آمال خود را انجام داده آن پیرمرد رنجور و عوام‌فریب را مسحور و مطیع خود ساخته بود و بنابراین اگر امروز که دکتر فاطمی مخفی شده است ما بگوییم اسم جبهه‌ی ملی را من گذارده‌ام و هسته را پی‌ریزی کرده‌ام برای ثبت در تاریخ، عمل منصفانه‌ای را انجام نداده‌ایم!!

دکتر فاطمی که بدون شک دارای نقشه‌ی وسیع دامنه‌داری بوده است، از اوّل کار جبهه‌ی ملی سعی داشت دو فرونت مختلف در جبهه‌ی ملی ایجاد نماید و خود در خفا هر دو فرونت را اداره می‌کرد و باید انصاف داد که شب و روز کار می‌کرد و در سایه‌ی همین کار و فعالیت بود که پیشوای جبهه‌ی ملی را کاملاً در دست خود داشت.

روزنامه‌نویس‌ها این نکته را خوب متوجه هستند که این چه

فداکاری است که روزنامه‌نویسی آن هم روزنامه‌ی یومیه خبری عصر از اخبار بکر و جریانات روشن روز به خاطر دل‌خوشی همکاران صبح خود چشم بپوشد و یا سوژه‌ی مقاله‌ای را که صبح در پای تخت چاپ و انتشار یافته است، عصر در روزنامه‌ی خود دنبال و تعقیب نماید.

روی همین فکر بود که تصمیم به ایجاد هسته‌ی مرکزی تبلیغات و انتشارات جبهه‌ی ملی اتخاذ گردید و دکتر مصدق را متقاعد ساخت که بدون تبلیغات و انتشارات امید یک قدم موفقیت در امور صلاح و صواب به حال ملک و ملت هم امکان‌پذیر نیست و فقط در سایه‌ی تبلیغ ممکن است شاهد موفقیت و پیروزی را در آغوش گرفت و اگرچه در اوایل کار دکتر مصدق تسلیم نمی‌شد و زیر بار نمی‌رفت و حتی بودم در جلسه‌ای که دکتر مصدق اظهار کرد:

«ما کار خودمان را می‌کنیم، بگذارید هر کس تشخیص داد

تمجید و هر کس هضم نمود تنقید نماید».

ولی دکتر فاطمی با ذکر ادله و براهین بسیار، اشتباه دکتر مصدق را در این موضوع به خصوص ثابت نمود و پیشوا را متقاعد کرد که تشکیل ۳ دسته روزنامه بدهیم: یکی روزنامه‌هایی که طرفدار شخص دکتر مصدق هستند، دیگر جرایدی که صاحبانش عضو مؤسس جبهه‌ی ملی می‌باشند و سوم روزنامه‌ها و مجلاتی که به خاطر اینکه جبهه‌ی ملی طرفدار آزادی قلم و آزادی انتخابات و الغاء حکومت نظامی است، گاهی اعمالش را تقویت و افکارش را در جراید خود تمجید و تقدیر و پیروی می‌نمایند و می‌گفت آقا شما که پول نمی‌دهید، زبان خوشی هم به مردم نشان نمی‌دهید، اقلاً از اشکی که خدا به شما داده است استفاده

کنید و وقتی فلان روزنامه‌نویس از گرانی کاغذ و چاپ و از داشتن قروض و بدبختی خود برای شما شرح داد اندکی گریه کنید، کمی ضعف نمایید و این اظهار ناراحتی حتماً قلب او را تسخیر خواهد کرد. اتفاقاً این دستور دکتر فاطمی به قدری در پیشوا تأثیر کرد که روزی همین رل را برای خود دکتر فاطمی هم آقای دکتر مصدق بازی کرد، ولی او با نهایت وقاحت گفت:

آقا برای همه بلی برای ما هم بلی ...

به هر حال، موفقیت جبهه‌ی ملی هنگامی حتمی شد که توجه به امر تبلیغات نمود و در سایه‌ی همین تعالیم بود که چندین جلسه‌ی جبهه‌ی ملی صرف موضوع تبلیغات شد و آئین‌نامه‌ای برای کمیسیون مزبور تنظیم و مورد تصویب جلسه‌ی عمومی جبهه‌ی ملی قرار گرفت.

دکتر مصدق خوب می‌دانست که افکار عمومی در ایران چیست و مردم از چه موضوعاتی خوششان می‌آید و همان‌ها را دنبال می‌کرد و سرّ موفقیت ۲۸ ماهه‌ی دکتر مصدق هم همین عوام‌فریبی و رگ خواب مردم دانستن بود.

به هر حال کمیسیون تبلیغات شب و روز با تلفن با دکتر مصدق در تماس بود و جراید را به دسته‌جات مختلف تقسیم نموده و هر یک با یک دسته از روزنامه‌ها و مجلات سر و کار داشت و به اصطلاح آنها را اداره می‌کرد و بدون اینکه صاحبان آن بدانند دست دوم تحت تأثیر کدام موقع و مقام قرار گرفته‌اند و به همین جهت است که اگر فرصت داشته و سر مقالات جراید وابسته به جبهه‌ی ملی و سمپاتی‌های جبهه را که مربوط به همان ایام است مرور و مطالعه نمایید، خواهید دید هر ۲۴

ساعت مقالات جراید عصر و صبح تقریباً متشابه و یک هم‌آهنگی و وحدت بی‌نظیری در بین مقالات روزنامه‌های آن زمان موجود است و این نبود مگر در سایه‌ی تبلیغات واقعی جبهه‌ی ملی که شب و روز خود را صرف انجام این امر مهم حیاتی نموده بودند؛ در حالی‌که بسیاری از اعضای جبهه هم بی‌خبر از این ماجرا بودند.

جبهه‌ی ملی تحت تأثیر آقای دکتر فاطمی تمام موفقیت‌ها و پیشرفت‌های خود را مرهون تبلیغات و انتشارات می‌دانست و دکتر فاطمی کم‌کم به دکتر مصدق ثابت کرده بود که تنها تبلیغات است که خواهد توانست پیشوا را نه تنها در ایران حفظ کند، بلکه در سایه‌ی تبلیغ به تدریج پیشوای مشرق زمین هم معرفی گردد.

آقای مشارعظم که به عقیده‌ی من یکی از رجال وطن‌پرست و عمیق این مملکت است، در نطق تاریخی خود در زمان قدرت دکتر مصدق یک حقیقتی را برای مردم ایران در دو جمله بیان کرد و چنین گفت که مجلس دوره‌ی هفدهم را فقط دو دسته تشکیل می‌دهند: «عده‌ای مجذوب دکتر مصدق و عده‌ای مرعوب این مرد هستند». به راستی قوه‌ی مؤثر تبلیغات دکتر مصدق در تمام مملکت این دو دسته را به وجود آورده بود و خوب به خاطر دارم که آقای قائم‌الملک رفیع در محفلی می‌گفتند که برخی از نمایندگان در سایه‌ی تبلیغات رادیویی بشیر فرهمند واقعاً احمق شده و تصور می‌کنند اگر اختیارات به دکتر مصدق داده شود تمام بدبختی‌ها را اصلاح خواهد کرد و بعضی از آنها هم از فحش بشیر فرهمند و روزنامه‌های طرفدار مصدق به قانون اختیارات رأی خواهند داد.

بنابراین بزرگ‌ترین خدمت را دکتر فاطمی به آقای دکتر مصدق کرد تا او را معتقد به نیروی عظیم و نفوذ مؤثر و برجسته‌ی تبلیغات نمود و برای اینکه خوانندگان گرامی بیشتر به طرز بازی و اجرای این رل مؤثر دکتر فاطمی پی ببرند ذکر یک واقعه‌ی مهم جبهه‌ی ملی خارج از تفریح نیست:

جبهه‌ی ملی برای اینکه در دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی دکتر مصدق و نامزدان جبهه‌ی ملی موفق شوند، انصافاً خیلی فعالیت کرد. با مقاومت‌های حکومت ساعد و رزم‌آرا مردانه و با ایمان مبارزه می‌نمود، ولی یک حقیقت همیشه افراد جبهه‌ی ملی را متأثر و ناراحت می‌ساخت و آن اطلاع و وقوف بر سن واقعی دکتر مصدق بود که به غلط قانون ایشان را از انتخاب شدن منع می‌کرد و به محض اینکه موضوع سن دکتر مصدق در جلسات جبهه‌ی ملی مطرح می‌شد، آقای دکتر فاطمی نطق غرائی کرده و می‌گفت: ما اجازه نخواهیم داد که اشخاص نسبت به سن دکتر مصدق هنگام طرح اعتبارنامه صحبت کنند و رفقا خوب است موضوع دیگری را در جلسه طرح و مورد مذاکره قرار دهند.

درست ۲۰ روز قبل از طرح اعتبارنامه‌ی دکتر مصدق روزنامه‌ها

چنین نوشتند:

«بعضی از جاسوسان بیگانه و افراد مشکوک تصور کرده‌اند علی‌رغم تمایلات ملت ایران سن دکتر مصدق را دستاویز قرار داده و در موقع طرح اعتبارنامه‌ی ایشان به این عنوان مخالفت نمایند، ولی گویا نمی‌دانند که ملت ایران دست آنها را از پیش

خواننده و نفس این عناصر مشکوک و مزدوران نفت جنوب را در سینه‌ها حبس خواهد کرد».

بدیهی است قبل از طرح اعتبارنامه‌ی دکتر مصدق شبیه این مطالب در جراید انتشار می‌یافت و انصاف بدهید آیا روز طرح اعتبارنامه کسی که به آبروی خود و خانواده‌اش مقید و پای‌بند باشد، جرأت مخالفت با اعتبارنامه را خواهد داشت؟

دکتر فاطمی در سایه‌ی مطالعه در امور تبلیغاتی در فرنگستان واقعاً در اینکار مرشد شناخته شده و دست آقای شاه بهرام شاهرخ را در تبلیغات از پشت می‌بست و معتقد بود که جبهه‌ی ملی تمام جلساتش بایستی صرف تبلیغات شود و در سایه‌ی توجه به تبلیغ مسلماً به تمام اهداف خود خواهد رسید.

شناسنامه‌ی مجعول دکتر مصدق و قرآن خانوادگی ایشان را محروم از نمایندگی می‌کرد، ولی تبلیغات طوری بود که اعتبارنامه‌ی پیشوا تصویب شد و جبهه‌ی ملی توانست موفقیت خود را به دست آورد و اگر خوانندگان فراموش نکرده باشند به غیر از اعضای جبهه‌ی ملی تمام مردمانی که در سیاست کار می‌کردند از جوجه‌های استوکس و عمال نشاندار کمپانی نفت جنوب شناخته می‌شدند و به همین جهت است که بایستی تمام این اعمال را در سایه‌ی معجزه‌ی تبلیغات و توجه جبهه‌ی ملی در اثر توصیه‌ی دکتر فاطمی به این امر حیاتی دنیای متمدن امروزی بدانند.

هم‌آهنگی و وحدت گفتاری که در میان جراید عضو جبهه‌ی ملی و روزنامه‌های طرفدار دکتر مصدق ایجاد شده بود ایجاد یک نوع وحشت

و ترسی را در حکومت‌های آن زمان نموده و چنان باعث تقویت و قدرت جبهه‌ی ملی گشته بود که کمتر پیشنهادی از مجموع پیشنهادات عملی جبهه‌ی ملی را حکومت‌های وقت قدرت عدم اجرا و عمل داشتند و این نقشه‌ی دکتر فاطمی در ایجاد همفکری بین جراید دستگاه‌های سیاسی آن زمان را جداً از نقشه‌ی جبهه‌ی ملی مرعوب ساخته بود.

با اینکه جبهه‌ی ملی جداً با سیاست حکومت‌های آقایان ساعد، منصورالملک، رزم‌آرا و حتی حکومت آقای علاء مخالف بود و به اصطلاح هر روز به وسیله‌ی نمایندگان اقلیت مجلس شورای ملی که عضو جبهه‌ی ملی بودند و همچنین جراید عضو جبهه‌ی ملی چوب لای چرخ گردش دولت‌ها گذارده می‌شد، معهداً نخست‌وزیران کابینه‌های مزبور نسبت به انجام پیشنهادات جبهه‌ی ملی حتی‌الامکان از اقدام به هیچ عملی خودداری نمی‌کردند و هنگامی که دستشان می‌رسید و موانع مفقود و مقتضیات اجازه می‌داد به ایذاء و آزار افراد جبهه‌ی ملی می‌پرداختند.

کمتر روزی بود که منزل من و آقای میراشرفی و دکتر فاطمی را چند تن پلیس تأمینات با قیافه‌ها و لباس‌های مختلف خصوصاً در زمان حکومت رزم‌آرا از نظر دور بدارند و خوب به خاطر دارم که روزی جلسه‌ی جراید طرفداران جبهه‌ی ملی در خانه‌ی من بود و پس از اینکه مذاکرات ما پایان یافت به اتفاق آقای میراشرفی و دکتر فاطمی از منزل خارج شدیم که به وسیله‌ی اتومبیل ایشان به دفاتر روزنامه‌های خود برویم. جلوی منزل مردی با لباس‌های نامرتب در حالی که کوله‌پشتی بر

دوش داشت به علت نبودن کار از ما تقاضای کمک نمود و اتفاقاً این شخص گویا فرصت تعویض جوراب‌های خود را نداشت و با آن لباس‌های مندرس جوراب‌های ابریشمی نایلون آمریکایی او جلب توجه می‌کرد، به دام آقای میراشرفی، مدیر روزنامه‌ی آتش افتاد که با نهایت قدرت دست او را گرفته به داخل خانه کشانیده و به او پیشنهاد می‌کردند که این بار را (اشاره به گلدان بزرگ مرکبات که در کنار حوض حیاط بود) بایستی تا بازار ببری و هر قدر هم اجرت بخواهی می‌پردازم. مرد حمال مصنوعی که دید به هیچ‌وجه این پیشنهاد شوخی‌بردار نیست به التماس و زاری افتاد و معلوم شد یکی از پلیس‌های کارآگاهی آقای سرتیپ‌زاده ریاست کارآگاهی حکومت رزم‌آرا می‌باشد.

مقصود این است که تبلیغات دکتر فاطمی و ایجاد روح وحدت و هم‌آهنگی در بین جراید عضو جبهه‌ی ملی، حکومت رزم‌آرا را سخت‌نگران ساخته بود و با انتشارات مقالات گوناگون به تدریج برای سیاست خارجی وضع کار جبهه‌ی ملی روشن گردیده و توهم عجیبی که از ابتدای امر نسبت به جبهه‌ی ملی داشته و طرز کار و روش او را متناسب با همکاری با کمونیست‌ها می‌دانستند به کلی زایل گردید و خصوصاً چون به طور قطع خواسته‌های توده‌ای‌ها با درخواست‌های جبهه‌ی ملی مغایرت داشت، خود به خود این تصور و شائبه هم از میان رفت و دکتر فاطمی برآن بود که با سیاست‌های خارجی هم تماس نزدیک‌تر گرفته و برای نیل به اهداف جبهه‌ی ملی موفقیت دکتر مصدق آنان را به جبهه‌ی ملی نزدیک و نزدیک‌تر سازد.

از طرفی چون دکتر مصدق به اعجاز تبلیغ کاملاً ایمان آورده بود، اصراری از سوی دکتر فاطمی به عمل می‌آمد که هرچه زودتر کمیسیون تبلیغات جبهه‌ی ملی آئین‌نامه‌ی خود را تنظیم و تدوین نموده اعضایش مانند کمیسیون‌های سیاسی و تشکیلات که یکی دو ماه قبل از کمیسیون تبلیغات جبهه‌ی ملی تشکیل شده و شروع به کار نموده بودند، مشغول فعالیت و عمل گردد و با نهایت صراحت در یکی از جلسات جبهه‌ی ملی توضیح داد که اثر یک جلسه کار عملی کمیسیون تبلیغات با ده جلسه‌ی متوالی سایر کمیسیون‌ها برابر و ارزش آن برای پیشرفت جبهه‌ی ملی صد برابر فعالیت سایر کمیسیون‌ها می‌باشد. و در عمل همه دیدند که حکومت دکتر مصدق در سایه‌ی تبلیغات با اینکه کوچک‌ترین قدمی را برای آسایش و رفاه ملت ایران برنداشت و تمام فرصت‌های گرانبها را در اصلاح همین قوانین انتخابات و مطبوعات از دست داد تا چه مدت طولانی دوام نمود که تاریخ ایران از شهریور [۱۳۲۰] به بعد دوام حکومتی را تا این مدت به خاطر ندارد.

[تشکیل کمیسیون تبلیغات جبهه‌ی ملی با نظر دکتر فاطمی]

اصرار و ابرام شخص دکتر فاطمی در تمام جلسات جبهه‌ی ملی و فشاری که برای توجه دادن اعضای جبهه‌ی ملی به امر تبلیغات وارد می‌ساخت، بالاخره باعث شد که آئین‌نامه‌ی کمیسیون جبهه‌ی ملی را تهیه کرده و برای شور و تبادل افکار در جلسه‌ی چهارشنبه ۲۹ شهریور ماه ۱۳۲۹ پیشنهاد نمودم که با اصلاحاتی و با تقدیر دکتر مصدق و اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی مورد تصویب قرار گرفت و در حقیقت

می‌توان گفت که کارهای اساسی و جدی جبهه‌ی ملی از تاریخ تصویب این آئین‌نامه به صورت عمل درآمد و دکتر فاطمی رل بسیار مؤثر و اساسی در اجرای آئین‌نامه‌های کمیسیون‌های مختلف جبهه‌ی ملی بر عهده داشت:

پس از تصویب آئین‌نامه‌ی کمیسیون تبلیغات در جلسه‌ی علنی جبهه‌ی ملی، آقای دکتر فاطمی جلسات مدیران جراید عضو مؤسس جبهه‌ی ملی را در منزل خود تشکیل داد و تصمیماتی برای تقویت و تحکیم جبهه‌ی ملی اتخاذ گردید و از همان تاریخ بود که یک وحدت و هم‌آهنگی مؤثری در مطبوعات طرفدار جبهه‌ی ملی ایجاد شد و انصافاً این هم‌آهنگی و اتحاد در تقویت جبهه‌ی ملی بسیار مؤثر و مفید واقع گردید و بعداً قرار شد هفته‌ای یک روز نهار در منزل هر یک از اعضای جبهه‌ی ملی صرف شده و چون وقت بیشتری برای بحث در وقایع سیاسی و مسائل مهم روز خواهیم داشت، تصمیمات متخذه در آن جلسات را در ظرف هفته، هر یک از مدیران جراید و نویسندگان جبهه‌ی ملی مورد پشتیبانی و اجرا قرار دهند.

ضمناً چند نفر از اعضای کمیسیون سیاسی را هم مانند آقایان حائری‌زاده و حسین مکی برای شرکت در جلسات نهار در این سو کمیسیون سیاسی و تبلیغاتی دعوت نموده و شرکت داشتند و جلسات مزبور در منزل دکتر فاطمی و دکتر بقائی و اینجانب و حسین صدر و جلالی نائینی تشکیل شد و تصمیماتی اتخاذ گردید که بعداً به اطلاع خوانندگان گرامی می‌رسانم.

در همان ایام دکتر فاطمی برای تقویت دولت آقای منصورالملک که

مورد کمال علاقه‌ی آقای دکتر مصدق بود بسیار زحمت کشید و در آن وقت دکتر فاطمی رل واسطه را بین آقایان منصورالملک و دکتر مصدق بازی می‌کرد و پیغام‌های دکتر مصدق به وسیله‌ی دکتر فاطمی به منصورالملک ابلاغ شده و مورد ترتیب اثر قرار می‌گرفت و اگر حکومت منصورالملک به جهات خاصی با استعفای ایشان ساقط نمی‌شد به هیچ‌وجه مورد مخالفت جبهه‌ی ملی قرار نمی‌گرفت و جنگ زرگری ظاهری دکتر مصدق را که در همان وقت در نطق خود گفته بود «اگر منصورالملک هم قانون را زیر پا گذارد مانند جوجه سر او را دم باغچه خواهم برید» به هیچ‌وجه نباید ملاک عمل مخالفت جبهه‌ی ملی با آقای منصورالملک قرار بدهیم و با هزار دلیل می‌توانم ثابت کنم که انتصاب آقای فرخ برای ریاست کل شهربانی هم بر حسب موافقت جبهه‌ی ملی و پیغام دکتر فاطمی از طرف آقای دکتر مصدق انجام گرفت و مقالات اساسی روزنامه‌ی باختر امروز در همان ایام که مبنی بر حمایت و پشتیبانی از حکومت منصور تنظیم و انتشار یافته است، دلیل زنده‌ای است از موافقت کامل سیاست آن وقت و آن زمان دکتر مصدق با حکومت منصورالملک.

مقصود این است که از همان زمان به تدریج معلوم شد که دکتر فاطمی نبض جبهه‌ی ملی را در دست دارد و دکتر مصدق تابع نظریات و پیشنهادات دکتر فاطمی می‌باشد و اگر حکومت منصورالملک استعفا نکرده بود شاید کم‌کم اقلیت آن زمان مجلس شورای ملی به تدریج با سیاست اکثریت پارلمان روی سازش نشان می‌داد و به طور قطع یکی از دلایل مخالفت شدید تمام جبهه‌ی ملی با حکومت رزم‌آرا سقوط

منصورالملک و جانشینی رزم‌آرا بود که با سیاست خارجی باعث استعفای آقای منصورالملک و روی کار آمدن رزم‌آرا گردیده است. با اینکه تمام تلاش دکتر مصدق در اینکه بداند آیا آقای منصورالملک با قرارداد گس- گلشائیان موافق است یا خیر به هیچ نتیجه‌ای نرسید و منصور رسماً پشت تریبون گفت: «لایحه‌ای است در این مورد (مقصود نفت بود) تقدیم شده است اگر قبول بکنید دولت اجرا می‌کند و اگر رد بفرمایید دولت رد آن را ابلاغ می‌نماید. به هر حال، دولت تابع اراده‌ی مجلس شورای ملی است». بالاخره منصورالملک صراحتاً نظر دولت خود را درباره‌ی نفت ابراز نداشت و به همین جهت مستعفی گردید و جای خود را به حکومت بعدی داد، ولی آقای منصورالملک تا آخرین روز زمامداری از تقویت دکتر مصدق بهره‌مند بود و این تقویت و پشتیبانی به وسیله‌ی شخص دکتر فاطمی به مورد اجرا و عمل درمی‌آمد و دکتر فاطمی بود که سیاست دولت و اقلیت مجلس را با یک زرنگی و مهارت خاصی اداره می‌نمود.

از شاهکارهای سیاسی و برجسته‌ی جبهه‌ی ملی این بود که از هر موقعیتی به نفع مملکت استفاده نموده و با اینکه نمایندگان عضو جبهه‌ی ملی در اقلیت واقعی مجلس شورای ملی بودند از اینکه برای پیشرفت نیات خویش در عداد اکثریت پارلمان قلمداد شوند ابا و امتناعی نداشتند و این امر یکی دو بار برخلاف روش معمول پارلمانی در دوره‌ی شانزدهم پیش آمد کرد که برجسته‌ترین آن جریان موافقت با لایحه‌ی دولت وقت در تعقیب بند «جیمی‌ها» و بند «ب» بود:

موضوع بند جیمی‌ها چند جلسه وقت جبهه‌ی ملی را گرفت و با

اینکه بر همه‌ی افراد جبهه‌ی ملی ثابت شده بود که این نقشه‌ی بند جیمی از طرف سیاست خارجی طرح شده است که اختلاف عجیب و شکاف عمیقی بین مردان سیاسی و طبقه‌ی منورالفکر و روشن مملکت ایجاد نماید، ولی چون راهی برای رسیدن به هدف‌های مهمتری تشخیص داده شد از تقویت دولت در این مورد به خصوص یعنی تصویب لایحه‌ی بند جیمی‌ها از طرف جبهه‌ی ملی کوتاهی شد.

شخص دکتر مصدق که در ضمن چند نطق مؤثر در جلسات جبهه‌ی ملی هنگام طرح موضوع بند جیمی‌ها ثابت کرد که عده‌ای را بی‌گناه از راه غرض‌ورزی و یا توصیه و سفارش بیگانگان بدون استحقاق در بند جیم و ب وارد کرده و یا اشخاصی گناهکار را در بند الف بدون مقدمه تبرئه کرده و در عداد مردمان پاکدامن درستکار محسوب ساخته‌اند. مع‌هذا عقیده داشت که نمایندگان مجلس که عضو جبهه‌ی ملی هستند، باید به این لایحه‌ی دولت رأی داده و به اصطلاح ترسی را با اجرای این عمل در طریق به حساب در آمدن جزو اکثریت پارلمانی به خود راه ندهند.

افراد جبهه‌ی ملی در بدو امر دو دسته شده بودند: دسته‌ای با فکر دکتر مصدق موافق و جمعی مادون‌شان جبهه‌ی ملی می‌دانستند که برای نیل به نقشه‌ی مؤثری از قبول مقدمات غلط و ناقصی خودداری ننمایند و به همین جهت بود که این موضوع یک عدم موافقت و دو دستگی موقتی را در جبهه‌ی ملی به وجود آورده و آتیه‌ی نامطلوبی را برای جبهه‌ی ملی طرح‌ریزی کرده بود.

ولی دکتر فاطمی در اینجا با اشاره‌ی پیشوای جبهه‌ی ملی شروع به

فعالیت و کار نمود و فرد فرد از اعضای جبهه را دیده فواید موافقت با لایحه‌ی دولت را از نظر اجرای اهداف برجسته‌ی جبهه تشریح ساخته و ضمناً با کشیدن طرح مزبور در جراید مختلف پایتخت و به کار بردن فن کوزه‌گری تبلیغاتی به تدریج همه را با فکر دکتر مصدق موافق ساخته و رأی گرفته مورد تصویب قرار دادند!!

بدیهی است، جراید عضو جبهه‌ی ملی و روزنامه‌های سمپاتیزان همه روزه موضوع بند جیمی‌ها را مطرح ساخته و نکات مشروح‌هی جراید در این خصوص در اعضای مخالف جبهه‌ی ملی به طوری کارگر افتاد که همگی به نظریه و پیشنهادهای دکتر مصدق رأی موافق دادند.

مقصود دکتر فاطمی این بود که در قطار شکست وارد آورد و با ایجاد نفاق برای جبهه‌ی ملی موفقیت ایجاد نماید و به همین جهت در نطق دکتر مصدق در این خصوص که در جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی تهیه گردید اشاره نمود که ممکن است چند نفر بی‌گناه در بند جیمی‌ها باشند و یا عده‌ای را بدون استحقاق مورد احترام در ورود به بند «الف» قرار دهند، ولی این عده هم بایستی فداکاری نموده برای مجازات دیگران از شهریور ۲۰ با انجام گسیختگی از انجام هیچ نوع عمل ضد مردم این مملکت خودداری ننمودند این گذشت مؤثر را بنمایند.

با اینکه قانون بند جیمی‌ها تصویب نشد و به سرنوشت سایر لوایح مدفون در کمیسیون‌های پارلمانی گرفتار گردید، ولی این غم‌دگر فاطمی عکس‌العمل بسیار نامطلوبی پیدا نموده و عده‌ای را بدون جهت دشمن جانی جبهه‌ی ملی ساختند و اینجا بود که بر افراد عمیق و روشن

بین جبهه‌ی ملی تأثیر و نفوذ دکتر فاطمی در دکتر مصدق به خوبی آشکار و هویدا گردید.

فعالیت‌های مداوم شبانه‌روزی کمیسیون تبلیغات و سیاسی جبهه‌ی ملی نه تنها در داخل مملکت بلکه در کشورهای خارجه نیز به طوری مؤثر و کارگر افتاد که توجه کلیه‌ی محافل سیاسی و مطبوعاتی جهان را به طرز کار و روش و خصوصاً هدف جبهه‌ی ملی و برنامه‌ی عمل جبهه جلب نمود. بیشتر از اوقات کار جلسه‌ی جبهه‌ی ملی صرف جوابگویی به سؤالات و پرسش‌هایی بود که کتباً از منابع داخلی و خارجی به عمل می‌آمد.

آقای رابرت. ب. هیوت مدیر مؤسسه‌ی مشهور و عظیم آسوشیتدپرس آمریکا نامه‌ای از آمریکا به آدرس آقای دکتر مصدق فرستاده و سؤالاتی در خصوص روش جبهه‌ی ملی به عمل آورده بود که سؤالات مزبور به وسیله‌ی آقای الهیار صالح در یکی از جلسات جبهه ترجمه شده و سپس پاسخ آن تنظیم و به وسیله‌ی پست به آمریکا فرستاده شد. و در اینجا چند سؤال و جواب را از نظر اهمیت ذکر می‌نماییم:

سؤال- چنانچه جبهه‌ی ملی بر سر کار آید چه تغییراتی در سیاست دولت ایران رخ خواهد داد؟

جواب- از نظر سیاست خارجی حفظ موازنه و بی‌طرفی کامل نسبت به دول دوست و مجاور و از نظر سیاست داخلی سعی خواهد شد آزادی‌های فردی و اجتماعی طبق اصول قانون اساسی ایران و منشور ملل متحد به تمام معنا تأمین شود، زیرا قبل از اینکه انتخابات و

مطبوعات و لغو قوانین منافی آزادی عملی شود، حکومت دموکراسی معنا نخواهد داشت و نیز جبهه‌ی ملی با کمال شدت بر علیه عناصر فاسد مبارزه خواهد کرد.

سؤال- چه اصلاحاتی در قانون انتخابات به عمل خواهید آورد؟

جواب- به صورتی که انتخابات عمومی با رأی مستقیم و مخفی و در ظرف یک روز در تمام کشور انجام پذیرد.

سؤال- روابط بین دولت جبهه‌ی ملی و مطبوعات چگونه خواهد

بود؟

جواب- جبهه‌ی ملی طرفدار کامل آزادی مطبوعات است و محاکمات مطبوعاتی باید بر طبق قانون اساسی بلااستثناء با حضور هیئت منصفه‌ای باشد که در رأی دادگاه نظرش مناط اعتبار قرار گیرد.

سؤال و جوابها به امضای آقای دکتر مصدق ممضی و به مؤسسه‌ی آسوشیتدپرس فرستاده شد و از قرار معلوم در جراید معروف و برجسته‌ی آمریکا چاپ شد، ولی متأسفانه در عمل دیدیم که آقای دکتر به هیچ‌یک از وعده‌های کتبی خود که امضا نموده بودند عمل نکرده سهل است درست قدم برخلاف آن وعده‌ها و نوشته‌ها برداشتند و بدون شک همین امر باعث شد که عده‌ای از ماها جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق را به امان خدا سپردیم.

[مصدق به وعده‌های خود عمل نکرد]

آقایان امیرعلانی، مشاراعظم، دکتر سنجابی، اللهیار صالح، زیرک‌زاده،

دکتر فاطمی، امیر تیمور کلالی مستقیماً در کابینه‌ی آقای دکتر مصدق شرکت نمودند و دیگر اعضای جبهه‌ی ملی مانند آقایان دکتر شایگان، دکتر بقائی، حائری‌زاده، حسین مکی، حسینی، مشیر و مشار و دست راست و چپ آقای دکتر را تشکیل داده در تمام شوراهای عالی و کمیسیون‌های عالی عضویت داشته و مورد مشورت کامل قرار می‌گرفتند و آقای دکتر مصدق دارای تمام اختیارات قوای مقننه و مجریه و قضائیه‌ی مملکت بودند؛ نه کوچک‌ترین اصلاحی در قانون انتخابات - که بنا به وعده‌ی خودشان بایستی در ظرف یک روز در تمام مملکت انجام گیرد به عمل آوردند - نه کوچکترین احترامی به آزادی‌های فردی مطابق قانون اساسی گذاشتند. و نه مطبوعات را در استفاده‌ی آزادی اسمی که حتی قبل از تصدی ایشان موجود به حال خود گذاشتند و بدتر از همه افتضاح اخیر دوره‌ی زمامداری ایشان بود که فاتحانه قانون اساسی و مشروطیت ایران را با رفراندوم و تهیه‌ی زمینه‌ی تجزیه‌ی ایران و ایجاد جمهوریت دموکراتیک خواندند و نام خود و جبهه‌ی ملی را در تاریخ ایران لکه‌دار نمودند!!

آیا با این عملیات می‌خواستید باز هم جبهه‌ی ملی متلاشی نشده و از همکاری با چنین عنصر متلون‌العقیده‌ای دست برداریم؟

[جلسات مطبوعاتی جبهه‌ی ملی در دوران حکومت ساعد]

هنگام حکومت آقای ساعد پس از مذاکرات مفصل اعضای جبهه‌ی ملی گفتم که برای همکاری و هم‌آهنگی و وحدت جراید مؤسس جبهه‌ی ملی، مقرر شد هفته‌ای یک روز مدیران جراید عضو مؤسس

جبهه‌ی ملی ناهار را با یکدیگر صرف کرده و نسبت به تنظیم مقالات اساسی و سیاست روزنامه‌ها با یکدیگر شور و تبادل افکار نمایند و دکتر حسین فاطمی داوطلب شد اولین جلسه را در منزل خود تشکیل دهد.

جلسه‌ی اولین ناهار در منزل دکتر فاطمی تشکیل گردید و آقایان دکتر مظفر بقائی، حسین مکی، حسن صدر، عمیدی نوری، حسین فاطمی، عباس خلیلی، جلالی نائینی و اینجانب، مدیران جراید عضو جبهه‌ی ملی در زمان حکومت ساعد در منزل دکتر فاطمی واقع در بیرون دروازه‌ی دولت جنب منزل آقای منصورالملک حضور یافتیم و پس از تعارفات معمول قرار شد پس از صرف ناهار به مذاکرات پردازیم در سر میز ناهار دکتر فاطمی علاوه بر اشخاص فوق‌الذکر آقایان آقا سید کاظم قطب که از محترمین و مالکین دزفول می‌باشند و آقای مصباح سیف‌پور فاطمی برادر دکتر فاطمی که صاحب تمام مایملک و دارایی دکتر فاطمی بود، حضور داشتند و وقتی که معلوم شد این دو نفر هم از محارم اسرار دکتر فاطمی می‌باشند، مذاکرات سیاسی در سر میز ناهار شروع شد و همگی به لزوم ادامه‌ی جلسات پیشنهادی دکتر فاطمی رأی داده و مقرر گردید همه‌ی جراید مرتباً سرمقاله‌های خود را به لزوم کناره‌گیری حکومت ساعد اختصاص داده و نمایندگان را تشویق نمایند که حکومت ساعد را استیضاح کرده و مورد سؤال قرار دهند و مخصوصاً به خاطر دارم که از آقایان قطب و مصباح تقاضا شد که تلگرافی از خوزستان و اصفهان به نمایندگان مجلس نموده و برای استیضاح حکومت ساعد تشویق و ترغیب و پشتیبانی نمایند تا فراکسیون اقلیت موفق به سقوط حکومت ساعد مراغه‌ای گردد.

دکتر فاطمی که بیش از همه وجوب این امر را ثابت می‌نمود وعده داد به درج تلگرافاتی مجعول در این زمینه در روزنامه‌ی باختر امروز مبادرت کرده و زمینه‌ی کار را طوری فراهم نمایند که تا دومین جلسه‌ی ناهار که قرار شد منزل آقای دکتر بقائی باشیم، حکومت ساعد جداً فلج شده و مردم از بلا تکلیفی نجات یابند.

مقاله‌ها و اعلامیه‌ها کار خود را کرد و نقشه‌ی دکتر فاطمی چنان کارگر افتاد که جلسه‌ی آینده‌ای که برای ناهار به منزل آقای دکتر بقائی رفتیم، همگی به آقایان بقائی و مکی تبریک گفتیم که موفقیت فراکسیون اقلیت باعث خوش‌وقتی واقعی آن زمان مردم ایران گردیده است.

دکتر فاطمی آن زمان که سرمست فتوحات خویش و پیشرفت نقشه‌هایش بود در منزل آقای دکتر بقائی لزوم ادامه دادن جلسات را خاطر نشان ساخت، ولی در همان جلسه معلوم شد که چند نفر از مدیران جراید غائب هستند و به قول دکتر مصدق محال است در ایران دو چیز اتفاق افتد:

یکی جلسه‌ای و کمیسیونی درست سر ساعت مقرر تشکیل گردد. دوم آنکه تمام اعضای آن کمیسیون با جلسه بدون غیبت با عذر موجه یا بدون عذر موجه حضور پیدا نمایند.

به هر حال در منزل آقای دکتر بقائی نیز دنباله‌ی مذاکرات دکتر فاطمی تعقیب گردید و در حقیقت وحدت جراید موجبات تقویت شدید جبهه‌ی ملی و تضعیف دولت‌ها را طوری فراهم نموده بود که در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی سایر آقایان عضو مؤسس جبهه این موفقیت را مرهون روزنامه‌های جبهه دانسته و به فرد فرد مدیران جراید

عضو جبهه‌ی ملی تبریک می‌گفتند.

مقصود این است که نقشه‌های دکتر فاطمی در جبهه‌ی ملی یکی پس از دیگری به هدف می‌رسید و دکتر مصدق بیش از همه از فعالیت و پشتکار و سیاست‌های دکتر فاطمی مسبوق بود و در جلسات جبهه‌ی ملی به آراء و افکار و عقاید دکتر فاطمی احترام می‌گذاشت.

[روزنامه‌ی آتش و جبهه‌ی ملی]

علاوه بر اداره کردن جلسات کمیسیون‌های تبلیغاتی جبهه‌ی ملی که اساس آن همان روزنامه‌هایی بود که مدیران آن عضو مؤسس جبهه‌ی ملی بودند مانند مدیران روزنامه‌های شاهد، ستاره، باختر امروز، کشور و اعضای دیگر تبلیغات و کمیسیون سیاسی مانند آقایان حائری‌زاده و حسین مکی یک کار دیگری هم داشتیم که آن اداره‌ی جراید وابسته به جبهه‌ی ملی و به اصطلاح سمپاتیزان جبهه‌ی ملی بود که بایستی در رأس آنها نام روزنامه‌ی آتش را برد و برخی اوقات روزنامه‌ی آتش انصافاً بیش از سایر جرایدی که صاحبان آن یا مدیرانش عضو جبهه‌ی ملی بودند، کمک‌های مستقیم و مؤثر می‌نمود. به طوری که چندین بار در جلسات جبهه‌ی ملی اجازه‌ی ورود آقای میراشرفی به عنوان عضو مؤسس جبهه‌ی ملی خواسته شد من و آقایان دکتر فاطمی و حسین مکی اصرار زیادی هم داشتیم، ولی آقای دکتر مصدق هر دفعه به نحوی از انجام این امر طفره می‌رفت و موکول به جلسات بعد می‌نمود. کسانی که با دکتر مصدق کار کرده‌اند خوب می‌دانند که ایشان حاضر نبود مخالفت شخصی خود را با اشخاص علناً ابراز دارد و نمی‌خواست ولو

یک نفر از او رنجش پیدا کند و این سیاست جلب قلوب را با نهایت شدت عمل می‌کرد، به طوری که برای رأی گرفتن نسبت به خروج آقای عمیدی نوری و آقای خلیلی مدیر اقدام از جبهه‌ی ملی، با اینکه خود همه را تحریک کرده و قبلاً زمینه را بر علیه آنها مساعد ساخته بود، از جلسه خارج می‌شد و یا از دادن رأی امتناع می‌کرد...!؟

دکتر فاطمی که به هیچ وجه راضی نبود روزنامه‌ی آتش از موافقت خود با جبهه‌ی ملی دست برداشته و از خواسته‌های جبهه‌ی ملی تقویت ننماید، مخالفت دکتر مصدق را با ورود در روزنامه‌ی آتش به جبهه‌ی ملی برعکس جلوه داده و به عنوان اینکه کار زیاد است از رنجش مدیر آتش جلوگیری می‌نمود و حتی تذکراتی که چندین بار از طرف آقای حائری‌زاده نیز دایر بر لزوم تشویق آقای میراشرفی در جلسات جبهه‌ی ملی داده شد و از طرف ماها هم تأیید و تقویت گردید باز هم به علی دکتر مصدق را متقاعد نساخت و به همین جهت، دکتر فاطمی مجبور شد برای رفع سوء تفاهم از آقای میراشرفی چند بار جلسات کمیسیون‌های مختلط سیاسی و جبهه‌ی ملی را در باغ صبا منزل آقای میراشرفی تشکیل دهد و به این وسیله تا حدی رفع سوء تفاهم از آقای میراشرفی مدیر روزنامه‌ی آتش به عمل آورد.

اشکال دیگری که دکتر فاطمی با آن مواجه بود، تهیه‌ی بیانات پیشوای جبهه‌ی ملی و همچنین دبیر جبهه‌ی ملی آقای حسین مکی بود که بایستی صبح‌های زود از خواب برخاسته اجباراً قبل از تحریر سر مقاله‌های روزنامه‌ی باختر نطق آقای مکی را تنظیم نموده و سپس به کار تحریری خود پردازد و همچنین اکثر از بیانیه‌ها و اعلامیه‌ها و

قطع‌نامه‌ها را دکتر فاطمی تحریر و تدوین و تنظیم می‌نمود. آقای حسن صدر نیز بدون شرکت در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی نیز بدون شرکت در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی نیز گاهگاهی مأمور انجام امر می‌گردید و غالباً آقای مکی نوشته‌های آقای حسن صدر را که منزلشان دربند بود (بین امامزاده قاسم و تجریش و دربند) گرفته و در جلسات عمومی جبهه طرح کرده مورد شور و مذاکره و تصویب قرار می‌دادند.

[تلاش بی‌وقفه‌ی دکتر فاطمی]

آقای حسین فاطمی فعالیت‌های خسته‌کننده‌ای داشت و روز و شب در تلاش بود و علاوه‌بر شرکت در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی و کلیه‌ی جلسات کمیسیون‌های سیاسی و تبلیغات جبهه‌ی ملی و جلسات نهار جراید عضو جبهه‌ی ملی و شام جراید سمپاتیزان جبهه و تدارک نطق‌ها و مقالات آقای مکی و دکتر مصدق تازه در کلیه‌ی کمیسیون‌های نمایندگان عضو جبهه‌ی ملی که در مجلس شورای ملی فراکسیون مستقلی داشتند نیز مرتباً شرکت می‌کرد و به آنها دیرکتیو داده و نظریات خود را ابراز و با نطق‌های مستدل و منطقی کلیه‌ی نظرات خود را اعمال نموده و به اصطلاح حرف خود را به کرسی می‌نشانده و دکتر شایگان که به مناسبت انتخاب آقای حسین مکی به دبیری جبهه‌ی ملی کینه‌ی او را در دل داشت نیز نسبت به دکتر فاطمی روی موافقت و تسلیم در همه‌جا نشان داده اعمال و نظریات او را قابل اجرا و لازم‌الرعايه می‌دانست و دکتر مصدق هم تقریباً همیشه‌ی اوقات تابع محض و

تسلیم و مطیع پیشنهادات دکتر فاطمی بود و به همین مناسبت یکی دو بار که دکتر فاطمی کسالت داشت و یا به جهاتی در جبهه‌ی ملی حضور نیافته بود و در جلسات عمومی شرکت نمی‌کرد یا جلسه به مناسبت نداشتن اکثریت تشکیل نمی‌گردید و یا اساساً کار مثبتی در آن جلسه‌ی به خصوص مورد بحث قرار نمی‌گرفت!

در حقیقت می‌توان گفت نفوذ دکتر فاطمی در جبهه‌ی ملی و جراید جبهه به حدی بود که می‌توانست هر مطلبی را اراده نماید در جبهه مورد طرح قرار داده و هر اشکالی را که می‌خواست فوراً حل و فصل می‌نمود.

[چگونه فاطمی روزنامه‌نگار شد]

اکنون که تا حدی خوانندگان گرامی به قدرت نامحدود و نفوذ خارق‌العاده‌ی دکتر حسین فاطمی در جبهه‌ی ملی پی‌برده و مؤسس واقعی جبهه‌ی ملی را شناختند، ضرری ندارد که با سوابق زندگی واقعی ایشان آشنا شده و بدانند که وزیر امور خارجه‌ی آقای دکتر مصدق تا چه پایه برای ایجاد تحول عظیم در این مملکت فداکاری و جان‌فشانی نموده است...!

در یکی از روزهای پاییز سال ۱۳۱۶ شمسی در دوران سلطنت رضاشاه که دفتر روزنامه‌ی ستاره در منزل شخصی اینجانب در کوچه‌ی دژبان، نزدیک وزارت فرهنگ قرار داشت، شخصی با لباس نیمه مستعمل و لهجه‌ی غلیظ اصفهانی دهاتی برای به دست آوردن کار به من مراجعه نموده و از یکی دو نفر از روزنامه‌نگاران آن زمان توصیه‌ای

هم در دست داشت. جوان مزبور که چشمانش از هوش و ذکاوت صاحب آن حکایت می‌کرد، چنین بیان داستان کرد:

اسم من حسین و سچلم فاطمی است. اصلاً از اهالی نائین هستم، ولی در اصفهان در کلاس دوم متوسطه تحصیل می‌کردم. برادرانم مختصر علاقه‌ای که از پدر برایم به ارث رسیده است تصاحب نموده و حقم را نمی‌دهند و با علاقه‌ای که به ادامه‌ی تحصیل دارم به مناسبت عدم بضاعت، قدرت ادامه‌ی تحصیل ندارم و از طرفی چون مشمول نظام وظیفه می‌باشم نمی‌توانم در یکی از ادارات دولتی کاری قبول نموده در ایام فراغت تحصیلاتم را ادامه دهم، این بود که به تهران آمده و شنیدم شما تازه به انتشار روزنامه‌ی ستاره دست زده‌اید به همین جهت است که مراجعه کردم تا مگر به خدمتی مشغول و چون قبول شغل در ادارات جراید خود یک نوع مطالعه و تحصیل می‌باشد به این وسیله رابطه‌ی خود را هم با فرهنگ و ادبیات قطع ننمایم.

من شناسنامه‌ی ایشان را به جای تضمین و توصیه‌ی همکاران را به عوض معرف قبول کرده گفتم چند روزی مشغول باشید تا اگر از یکدیگر عدم رضایتی داشتیم و طرز کار شما را امتحان کردم، کاری را در خور توانایی و در حدود تحملتان انتخاب نمایم. آقای حسین فاطمی رضایت داد و از همان دقیقه مشغول کار شد و چون مسکن و مأوای مناسبی هنوز در پایتخت تدارک نکرده بود، چند شبی را هم در دفتر روزنامه‌ی ستاره گذرانیده و در سفره‌ی درویشان برای تناول طعام شرکت داشت.

انصاف می‌دهم حسین فاطمی با اینکه به هیچ‌وجه وارد سیاست

نبود، قلم روان و شیوایی داشت و یکی دو مطلب که سوژه و موضوع آن را انتخاب کرده بودم، تحریر نموده و برای کسب اجازه‌ی انتشار به اداره‌ی راهنمای نامه‌نگاری آن زمان که در تحت ریاست آقای دشتی و معاونت آقای عبدالرحمن فرامرزی اداره می‌شد فرستاد.

سرعت کار آن اداره به طوری بود که جواب مثبت یا منفی مربوط به هر مقاله‌ای را همان روز به ادارات روزنامه‌ها می‌فرستادند، ولی دو روز گذشت از مقاله‌ی آقای حسین فاطمی خبری به میان نیامد و ناگزیر به آقای دشتی با تلفن مراجعه و از سرنوشت مقالات آقای فاطمی جویا شدم. آقای دشتی جواب داد بد نوشته، ولی تمام مطالب را از این و از آن سرقت نموده است و از وضعیت نویسندگان استفسار نمودند. پس از استماع توضیحات من خواستند که خود نویسندگان را به اداره‌ی راهنمای نامه‌نگاری بفرستم پس از ساعتی فاطمی بازگشت و در ضمن تمجید کامل از تشخیص آقای دشتی اظهار نمود که حق با دشتی است. من گفته‌های گویندگان و آثار قلمی نویسندگان را حفظ دارم و آقای دشتی تصور کرده‌اند در تحریر این مقالات از آنها استنساخ کرده‌ام، ولی پس از امتحان و اطلاع بر قدرت حافظه‌ام مرا تشویق نموده گفتند این چند مقاله قابل درج نیست، ولی برای آینده دستور نگارش دادند و اگر اجازه می‌دهید مجدداً به تحریر و انشای مطالبی پردازم و من هم رضایت دادم.

از طرفی آقای دشتی به من گفتند که این جوان باذوق و باهوش است اگر او را تشویق کرده و تحت نظر قرار دهید در آینده‌ی نزدیکی نویسندگی سحاری از آب در خواهد آمد و ضمناً فردای آن روز، آقای

فرامرزی هم قریب به همین مضمون مطالبی ایراد کردند. خلاصه آقای فاطمی در دفتر روزنامه‌ی ستاره ماندنی شد و کرسی کوچکی برای ایشان در دفتر روزنامه‌ی ستاره برای شب‌ها تدارک می‌کردیم و غالباً از اشعار سعدی و حافظ و مثنوی که همه را حفظ بود. در شب‌های دراز زمستان کسب فیض نموده ضمناً درد دل خانوادگی خود را می‌نمود. من به ایشان اطمینان دادم که در اولین فرصت حقوق از دست رفته‌ی او را از برادران بدحسابش وصول و در تدارک و تأمین زندگانی مرفهی به او خدمت خواهم کرد و چون روزنامه‌ی ستاره بسیار جوان و جدیدالتأسیس بود، قرار شد ماهیانه دویست ریال حقوق به عنوان مدیر داخلی دریافت نموده و از طعام ناهار و شام و صبحانه‌ی درویشان نیز مجاناً استفاده نمایند تا پس از گشایش امور بر مبلغ مقرری اندکی بیافزایم.

آقای حسین فاطمی در دفتر روزنامه‌ی ستاره انجام وظیفه می‌کرد، گاهی در پی کسب اخبار پارلمانی بود و زمانی به وزارتخانه‌های مختلف برای دریافت وقایع جاری مراجعه می‌نمود و برخی اوقات نیز به تنظیم مقالاتی برای درج در روزنامه‌ی ستاره مشغول بود. روزی به مناسبت تحریر مقاله‌ای که مورد دقت نماینده‌ی شهربانی کل کشور در اداره‌ی راهنمای نامه‌نگاری قرار گرفته بود حسین فاطمی به شهربانی احضار شد و خود را معرفی کرد و معلوم شد با آقایان مصباح فاطمی (مصباح‌السلطنه) استاندار خوزستان و عماد السلطنه‌ی فاطمی که اکنون به مشیر فاطمی تغییر نام یافته‌اند، کوچک‌ترین انتسابی ندارند و آقایان چهار برادر هستند که به نام حسین فاطمی، مصباح سیف‌پور فاطمی

(مصباح‌السلطان) سیف‌پور فاطمی و معصومی معروف می‌باشند. برادر بزرگ‌تر آقای مصباح سیف‌پور فاطمی که اکنون از ملاکین و ثروتمندان مشهور اصفهان می‌باشد در آن هنگام عضو وزارت دارایی و اداره‌ی دارایی اصفهان اشتغال داشته و ضمناً در خدمت آقای مرتضی قلی‌خان بختیاری درآمده بود. برادر دوم آقای سیف‌پور فاطمی که اکنون در آمریکا در دانشکده‌ای مشغول تدریس هستند، در آن وقت روزنامه‌ی باختر اصفهان را انتشار می‌داد و برادر سوم آقای معصومی در وزارت کشور کار می‌کرد و در زمان حکومت دکتر مصدق از فرمانداری یزد به فرمانداری اهواز ارتقاء مقام یافت.

آقای حسین فاطمی به تدریج که در روزنامه‌ی ستاره استقرار یافت باب مکاتبات را با برادران باز نمود و آقای مصباح چند سفری که به تهران آمد با دریافت سند رسمی مبنی بر صلح علاقه‌ی موروثی پدری به آقای حسین فاطمی پرداخت و برادر دیگر که در اصفهان هفته‌ای یکی دو بار روزنامه‌ی باختر را می‌نوشت مرتباً از فاطمی دعوت می‌کرد که برای کمک به او به اصفهان بازگشت نماید و برادر سومی معصومی تقریباً مرد وارسته‌ای بود به کار هیچ‌یک از برادران کاری نداشت.

انصاف باید داد حسین فاطمی روز به روز در کار روزنامه‌نگاری استعداد و لیاقت بیشتری نشان می‌داد و در ظرف مدت خیلی حقوق او به سیصد ریال آن زمان ترقی یافت و کم‌کم انس و ارتباط فی‌مابین تبدیل به دوستی و محبت گردیده و با فعالیت بیشتری آقای فاطمی این صمیمیت خود را ثابت می‌ساخت.

در یک ملاقاتی که در همان اوان با برادران فاطمی دست داد، معلوم

شد آنها از اینکه در دفتر ستاره مشغول و با من همکاری می‌کند بسیار راضی هستند و گویا نمی‌توانسته‌اند باور کنند که برادرشان پس از ترک اصفهان و مسافرت به تهران دریافتن چنین شغل مناسبی توفیق یافته باشد.

آقای حسین فاطمی نه تنها به روزنامه‌ی ستاره علاقمند بود و روزانه ۱۲ ساعت بدون اغراق در این مؤسسه کار می‌کرد، بلکه همواره محبت زایدالوصفی نسبت به من و دوستانم ابراز می‌کرد؛ به حدی که مورد محبت تمام دوستان و آشنایان و افراد خانواده‌ام قرار گرفته بود و به تدریج محلی برای سکونت خود اجاره نموده و در زمان شاه سابق زندگانی نسبتاً آرام و بدون دغدغه و سر و صدایی را می‌گذراند تا هنگامی که به آقای سیف‌پور فاطمی، مدیر روزنامه‌ی باختر اصفهان از طرف آقای معتمدالسلطنه فرخ، والی فارس تکلیف پست شهرداری شیراز گردید. در این وقت بود که سیف‌پور بدون آشنایی با من کاغذی نوشته و تقاضا کرد موافقت نمایم تا آقای حسین فاطمی برای اداره کردن روزنامه‌ی باختر امروز به اصفهان مسافرت کند. من پنهان نمی‌کنم که انتظار چنین تقاضایی را نداشتم و پیش خود تصور کردم که اینها روزنامه‌ی ستاره را مدرسه‌ای تصور کرده حقوقی گرفتند و وقتی تلف نمودند، پس از اینکه تا حدی بر کارها وقوف یافته و مسلط شدند اکنون می‌خواهند روزنامه‌ی باختر اصفهان را اداره نمایند؛ ولی معجزاً چون حقیقتاً طالب پیشرفت و ترقی فاطمی بودم، موافقت نمودم که آقای حسین فاطمی به اصفهان مسافرت کرده و روزنامه‌ی باختر را شخصاً تحت نظر گرفته و اداره نماید.

برای کسی که در تهران امور داخلی یک روزنامه‌ی یومیه را عهده‌دار بوده است، اداره نمودن روزنامه‌ی کوچک چهار صفحه‌ای در اصفهان که سه صفحه‌ی آن را هم آگهی‌های ثبت اسناد اشغال می‌کند، کار بسیار ناچیز و خسته‌کننده‌ای است و به همین جهت پس از رفتن آقای سیف‌پور به سمت شهردار شیراز و اشتغال حسین فاطمی، پس از مدت سه سال خدمت در روزنامه‌ی ستاره در اصفهان در دفتر باختر امروز بیکاری به فاطمی فشار آورده خود را در سیلوی اصفهان وارد کرده و به‌نام عضو سیلوی اصفهان مشغول خدمت شد و کم‌کم روزنامه‌ی باختر اصفهان هم نامرتب شده و وقتی آگهی‌های ثبت را داشت فقط منتشر می‌گردید.

به طوری که متذکر شدم، دکتر فاطمی پس از دو سال خدمت در دفتر روزنامه‌ی ستاره برای اداره نمودن روزنامه‌ی باختر اصفهان که متعلق به برادرش آقای سیف‌پور فاطمی بود رفت و نامه‌ای را که در تاریخ ۱۷ و ۱۳۱۸ به‌نام من از اصفهان نوشته و تصادفاً موجود است در زیر برای اثبات مطالب عیناً نقل می‌کنم:

«قربان و تصدقت بروم:

باز نامه‌ی عزیزت روح مرا دچار یک ضربت مدهش و خطرناکی نمود، افکارم به طوری در این حال که مرقومه‌ی شیرینت را به پایان بردم، دچار تشنج گردیده که خدا می‌داند تاکنون گرفتار چنین حالی نشده بودم.

آقای ملکی من سنین عمرم زیاد نیست به هفتاد و هشتاد هم نرسیده، ولی تجربه‌های شیرین و تلخی از این دو روز حیات دارم. زود متأثر می‌شود گاهی از اوقات می‌خواهم از دست

ناملايمات و پيش آمدها فریاد کنم افسوس که راه گلویم آن قدر تنگ و پر پیچ ساختمان شده که نمی‌تواند یک بار این فریادها و فغان‌ها را به فضا تحویل دهد. شما چه می‌فرمایید؟ دم از عاطفه و صمیمیت می‌زنید من که دو سال افتخار دوستی و مصاحبت ملکی را داشته‌ام، می‌دانم راست می‌گویند، ولی ای برادر افسوس که امثال تو در این کشور و شاید در گیتی نایاب باشد!

چه باید کرد؟ با که صحبت کنیم از این دردها؟ رنج‌های درون را به چه کسی باز گوئیم؟ همه می‌خواهند چشم‌هایشان به لب‌های خندان و متبسم دوخته باشد، دیده‌شان سفره‌های رنگین را استقبال کند، اگر معنی صمیمیت این است ای وای بر ما!!

نامه‌ی دلپذیرت در روح و روان من تأثیر عمیقی بخشیده در همین حال آقای محمدی دوست عزیزم از اهواز کاغذی فرستاده هر دو را باز کرده و چندین مرتبه خواندم، ولی، از محمدی را جوابش به وقت دیگری موکول می‌کنم و نسبت به مرقومه‌ی عالی طاقت نیاوردم نیم ساعت بدون جواب ماند.

راستی ما چرا اسیر احساسات شده‌ایم؟ باید همرنگ جماعت شویم کار و پیشه‌ای را که همه در پیش دارند دنبال کنیم!! خدا نکند آن قلب پاک دوست بزرگووارم روزی به ابرهای صفات خراب و کثیف این مردم دون تیره و تار شود.

آقای ملکی گفتنی زیاد دارم نمی‌دانم هیچ وقت عاشق بوده‌اید حتماً به یاد دارید هنگامی که به معشوقه‌ی خود رسیده‌اید، با اینکه قبلاً خیال داشته‌اید که سخنان بی‌شماری به او بگوئید، همین که او را دیدید ناتوان شده و تنها به نگاه کردن به‌وی اکتفا کرده‌اید حتماً همین‌طور بوده است!!

بنده نیز در این حال مجذوب صداقت و صمیمیت آن مرد بزرگوار شده و از خدا می‌طلبم که مرا روزی مصاحبت دائمی و همیشگی شما نصیب افتد.

ای کاش چنین می‌شد! لذات ظاهری زیادی است، ولی لذاتی که تا سال‌های متمادی کام آدمی را شیرین کند جز افکار و اندیشه‌های پاک دوستی نیست. من آن روز یا شب‌هایی که در خدمت شما بوده‌ام هرگز فراموش نمی‌کنم؛ زیرا یقین دارم شما هم فراموش نخواهید کرد.

هنوز هر وقت خاطره‌ی نوازش‌های برادرانه و بزرگوارانه‌ات را به یاد می‌آوردم و آن شبی را که از راه لطف و مرحمت در زیر کرسی منزلتان خوابیدم در نظرم مجسم می‌شود و عواطف محبت‌آمیز حضرتت را به یاد می‌آورم ارزش واقعی جوانمردی و حیات را می‌فهمم.

ما در خواب و خیال طی حیات می‌کنیم، از خواب که جز نشانه‌ی مرگ ابدی چیز دیگری در دست نداریم. این اندیشه است که ما را زنده نگاه می‌دارد. دلم خیلی می‌خواهد قلبم و حوصله‌ام یاری می‌کرد، یکی دو روز همین‌طور پی در پی صفحات زیادی از کاغذ را به یاد آن وجود گرامی سیاه کرده رازهای نهان را در میان گذارم، ولی می‌ترسم این نامه دیرتر به شما برسد و عرض ارادت‌م به تأخیر بپیوندد. به هر حال از کاغذ و زبان شرح این ارادت برنیاید بهتر آن است قلب چون آیینی حضرتت را گواه گیرم، برادر عزیز من و دوست بی‌نظیرم! از دنیا و افراد آن افسرده و ملول مباش، پشتکار و کوشش بی‌اندازه، فداکاری و عزت نفسی که داری برای همیشه آن سرور گرام و بزرگوار را شاد و خرم نگاه خواهد

داشت.

من ایمان قطعی دارم بر اینکه موفقیت و رستگاری شما را با آغوش باز خواهد پذیرفت، این نیش و نوش در جهان بسیار بوده است. حالا که مرقومه‌ی شما رسید ظهر بود من خواندم و اینک گویا یک ربع بعد از ظهر است که به پستخانه می‌فرستم تا برای پست دوشنبه در تهران باشد و باز زودتر نامه‌ی گرامی شما را زیارت کنم.

خدمت حضرات علیه خانم‌ها عرض سلام و ارادت را ابلاغ فرمایید. خدمت حضرت آقای دکتر کاوه مراتب چاکریم را ابلاغ فرمایید. عریضه‌ی مفصل‌تری هم امروز و فردا عرض خواهم کرد. نمی‌دانم چرا قلم نمی‌خواهد این صفحه را رها کند، ممکن است صفات عالی‌هی بشری یک روز جمادات را هم مسخر کند! چقدر آرزو دارم که در این شهر بی سر و صدا شبی را یا شب‌های زیادی را در خدمت شما باشم، آیا ما که بنده‌ی آرزو و اندیشه‌ایم، می‌توانیم این فکر را در لباس عمل روزی تماشا کنیم قربان وجود گرامیت می‌روم.

۱۷ و ۱۸ حسین فاطمی

آقای فاطمی پس از اینکه به اصفهان رفت بسیار از کرده‌ی خویش که ترک دفتر روزنامه‌ی ستاره بود، پشیمان گردید. با اینکه جاه‌طلبی و مدیریت [و] نامه‌ی برادرش در اصفهان محرک عزیمت او شده بود، ولی گویا به وعده‌هایی که برادران داده بودند وفا نکرده و به همین جهت او را آزرده ساخته بودن. ولی چون زن و فرزندی نداشت و بیش از چند ماه هم در سیلوی اصفهان دوام نیاورد، روزگار را در مصاحبت کتاب و کنار زاینده‌رود می‌گذرانید تا شهریور بیست فرا رسید.

یادآور می‌شوم هنگامی که دکتر حسین فاطمی در تهران و در دفتر روزنامه‌ی ستاره کار می‌کرد، تحت نظر و تعقیب شهربانی وقت قرار گرفت و اگر توضیحات و اقدامات اینجانب نبود شاید در بند افتاده و زندانی می‌شد؛ به این معنی که روزی دکتر حسن فاطمی در ضمن مقاله‌ی ادبی نوشته بود «کبوتر بدون اعتناء به مال غیر آزادانه صبح زود پرواز کرده در آسمان قهقهه‌ی ذوق و نشاط برآورده هر کجا دانه‌ای دید فرود آمده به اندازه‌ی کافی سد جوع می‌کند.» مأمورین سانسور شهربانی این جمله را مبنی بر سوء قصد نویسنده دانسته، اوّل مرا احضار و تحت تعقیب قرار دادند که مقصود از انتشار این جمله چه بوده است؟

بدیهی است من گفتم فرض کنید نظر سوئی هم اگر در تنظیم مقاله تصور شود من هنوز مبادرت به چاپ و انتشار آن در روزنامه‌ی ستاره ننموده‌ام و نزد شما فرستادم اگر صلاح آن زمان و مهر «روا» به آن می‌زدید، چاپ می‌شد و حال که چاپ نشده است چه سؤال و جوابی می‌کنید و چون در مقابل حرف منطقی محکوم شدند، گفتند این امضای فاطمی از کدام فاطمی‌هاست؟ و وقتی توضیح دادم که نویسنده‌ی آن عضو روزنامه‌ی ستاره و نائینی است و نسبتی با آقای عماد السلطنه‌ی فاطمی استاندار سابق گیلان و مصباح‌السلطنه‌ی فاطمی استاندار خوزستان به هیچ‌وجه ندارد از من رفع سوء تفاهم‌شان گردیده و خود حسین فاطمی را احضار و ساعت‌ها او را استنطاق و بازجویی کرده و چون به حقیقت متوجه شدند فاطمی را هم آزاد کردند و بعدها فهمیدیم که چون استاندار سابق و آقای رحیم‌زاده صفوی به مناسبت محاکمه چوب‌های جنگل مورد غضب قرار گرفته و مغضوب شده بودند

اطرافیان برای خوش‌رقصی و خوش‌خدمتی می‌خواستند مقاله‌ی حسین فاطمی را به حساب عمادالسلطنه بگذارند، ولی هرچه تحقیق کردند معلوم شد این فاطمی با فاطمی‌های اصلی اصفهانی و فاطمی‌های اصلی نائینی کوچک‌ترین نسبتی ندارد و از اینجا بود که روح حساس حسین فاطمی دچار تأثر و تحول عجیبی گردید و هنگامی که به اصفهان رفت همواره مترصد انتقام بود و وقتی وقایع شهریور پیش آمد کرد، حسین فاطمی را به جرم امضای اعلامیه‌ای که ضد حکومت وقت، نشر و توزیع شده بود دستگیر و در زندان اصفهان با عده‌ای چاقوکش و شریک هم‌زنجیر ساختند. کسان فاطمی به تهران آمده مرا مطلع نمودند و با اقدامات بسیار موفق شدیم تصمیمی که برای او گرفته بودند، تبدیل به تبعید او به تهران نمایند و به همین مناسبت بود که حسین فاطمی در وقایع شهریور به تهران آمد و با این که با روزنامه‌ی ستاره همکاری می‌کرد و با من هم دعوی دوستی صمیمی داشت و حقیقتاً خود را عضو وفادار روزنامه‌ی ستاره می‌شناخت، تصمیم به اجازة انتشار باختر اصفهان را در تهران گرفت و این تقاضا هم در اثر اقدامات شخص این جانب هنگام تصدی وزارت فرهنگ مرحوم تدین جامه‌ی عمل به خود گرفت. از همان ایام حسین فاطمی تصمیم گرفت روزنامه‌ی مزبور را که امتیاز آن به نام برادرش سیف‌پور و به نام باختر بود (نه باختر امروز) در تهران انتشار دهد، البته سیف‌پور فاطمی چون مدت‌ها فرماندار شیراز و شهردار آن شهرستان بود با اینکه با جدیت کار کرده بود دارای آلاف و الوف شده و مشهور بود که سرویس طلا و خروارها نقره ضمن اثاثیه‌ی خود از شیراز به اصفهان بار کرده است و سودای وکالت اصفهان در

دماغ پرورانده، فکر برادر را که روزنامه‌ای هم در تهران منتشر و مدافع و پشتیبان او در جریان انتخابات باشد کاملاً پسندیده و چون هنگام تصدی شهرداری و فرمانداری شیراز با رجال فارس محشور گردیده بود، موضوع روزنامه را با آن در میان گذاشته و موفق شد شرکتی با سرمایه‌ی آقایان نمازی و معدل شیرازی و احمد دهقان که در آن زمان عضو وزارت پیشه و هنر و در اداره‌ی قند کار می‌کرد و همچنین آقای امامی تاجر معروف اصفهانی و چند نفر دیگر تشکیل داده و حسین فاطمی را به سمت مدیرعامل و احمد دهقان را مدیر داخلی تعیین و محلی در اوایل خیابان شاه‌آباد اجاره و اولین دوره‌ی باختر اصفهان را در تهران شروع کردند.

البته قلم حسین فاطمی پخته و روان شده بود، ولی آن‌طور که تصور می‌رفت، روزنامه‌ی باختر مورد توجه و استقبال جامعه قرار نگرفت؛ خصوصاً که اداره‌ی امور آن به عهده‌ی عده‌ای میلیونر و پولدار بود و سرمقاله‌های آن را هم در آن زمان شخص آقای معدل شیرازی می‌نوشت و علت فروش روزنامه در همان حد هم همکاری آقای معدل با باختر بود و سپس در ظرف چند ماهی اداره‌ی روزنامه‌ی خود را به نزدیک محل بهداری شهربانی کل در خیابان شیخ تغییر داده عذر مرحوم دهقان را خواستند و آقایان نمازی و امامی هم سهام خود را که البته رسماً به ثبت نرسیده بود و همچنین آقای معدل به فاطمی واگذار نمودند و حسین فاطمی یکه و تنها مبادرت به انتشار روزنامه‌ی باختر نموده و خود تهیه و تنظیم مقالاتش را عهده‌دار گردید و گاهی هم شخص سیف‌پور برادرش مقالات اساسی را در تهران می‌نوشت.

حسین فاطمی در عین حال که از عمال حکومت سابق و اطرافیان شاه سابق شدیداً انتقاد کرده با فکر تشکیل حزب توده که در آن زمان توسط مرحوم سلیمان میرزای اسکندری و آقای عباس اسکندری که روزنامه‌ی سیاست را تحت اسم ارگان رسمی حزب توده با کمک آقای مصطفی فاتح اداره می‌کردند، همکاری نزدیک داشت. و بدون آنکه وارد آن حزب شود از افکار آنان تقویت می‌کرد. کراراً به منزل آقای فاتح رفته و در روزنامه‌ی خود افکار و عقاید مرحوم سلیمان میرزا را دنبال می‌کرد. انتخابات شروع و سیف‌پور فاطمی به نمایندگی مجلس شورای ملی از اصفهان انتخاب گردید.

آقای حسین فاطمی همیشه آرزو می‌کرد روزنامه‌ی مستقلی داشته باشد و به چند دلیل افکار باطنی خود را با کسی در این باب به میان نمی‌گذاشت: اول اینکه مطابق شناسنامه سنین عمرش به سی سالگی نرسیده و قانوناً حق داشتن امتیاز روزنامه را نداشت و ثانیاً نمی‌خواست سیف‌پور برادرش را رنجیده‌خاطر نماید و ثالثاً به خوبی در امور روزنامه‌نگاری وارد بود و می‌دانست هزینه‌ی کمرشکن آن طاقت انسان را طاق می‌سازد، ولی چون آقای سیف‌پور به هیچ‌وجه زیر بار قروض روزنامه‌ی باختر نمی‌رفت و قروض چاپخانه و کاغذ و کرایه‌ی محل باختر جداً گردن حسین فاطمی را گرفته بود تصمیم به انتشار روزنامه‌ی علیحده گرفت و با خود می‌گفت اکنون که متحمل خسارات و زیان روزنامه هستم چرا امتیاز آن به نام برادرم باشد. چون این فکر را با من در میان نهاد و او را تقویت کردم، مسافرت کوتاهی به اصفهان کرد و از این جهت که دست چپش صدمه دیده و تقریباً از آرنج به پایین کج بود

همان را بهانه قرار داده با نفوذ محلی سند معافیت دائم به مناسبت نقص عضو بدن از نظام وظیفه گرفت و به این وسیله در تهران تقاضای صدور امتیاز روزنامه‌ی «باختر امروز» را به نام شخص خود کرد.

حزب منحل‌ه‌ی توده‌ی ایران در اوایل امر به وسیله‌ی بعضی از عوامل مؤثر طرفدار سیاست بریتانیای کبیر اداره می‌شد و حتی هزینه‌ی آن توسط شرکت نفت ایران و انگلیس تأمین می‌گردید و آقای مصطفی فاتح که از ایرانیان سیاستمدار شرکت نفت و اولین ایرانی برجسته‌ی کارمند آن شرکت بود در سازمان‌های تهران و شهرستان‌های حزب توده دخالت بسیار مؤثر و مستقیم داشتند و حتی چند روزنامه‌ی طرفدار حزب توده‌ی ایران به وسیله‌ی آقای فاتح تأسیس گردیده بوده که هزینه‌ی آن جراید و مقالات آن را آقای فاتح می‌پرداخت و می‌نوشت.

آقای حسین فاطمی به وسیله‌ی معرفی برادرش آقای سیف‌پور فاطمی با آقای فاتح بسیار گرم و صمیمی شده بود و هفته‌ای چند روز نهار و شام در منزل آقای فاتح در اوّل خیابان ژاله صرف می‌کرد و حتی آقای فاتح مقالاتی هم در روزنامه‌ی باختر امروز منتشر می‌ساخت، ولی به تدریج تعداد عمال سیاست شمالی در حزب توده (هنگام جنگ) رو به فزونی گذاشت؛ به طوری که حزب توده‌ی ایران بدون هیچ‌گونه پرده‌پوشی پس از تعطیل روزنامه‌ی سیاست که ارگان آن حزب بود و تأسیس روزنامه‌ی رهبر از سیاست شمالی شدیداً و جداً طرفداری می‌کرد و در زمان جنگ، مداخله‌ی سیاست همسایه‌ی شمالی را در امور داخلی کشور علناً نه تنها جایز می‌شمردند، بلکه تقویت و پشتیبانی می‌کردند و اگر روزنامه‌ای به این سیاست حمله می‌کرد از دولت‌های

وقت تقاضای توقیف و تعطیل روزنامه‌ی مزبور را می‌کردند!!

خوب به خاطر دارم که در اواخر ایام جنگ در خیابان امیریه شخص شیاد و سارق زرنگی خانه‌ای را دستبرد زده و برای اغفال مأمورین کشف جرم یک کاسکت سرباز سرخ را که از خود مصنوعاً تهیه کرده بود به‌جای گذاشته و می‌خواست مأمورین را به عنوان اینکه مرتکب عمل، ایرانی نیست اغفال نماید.

این خبر با طول و تفصیل در یکی از جراید حزب توده چاپ شده و روزنامه‌ی ستاره هم مختصری از آن را نقل نموده بود.

روزنامه‌ی رهبر، انتقاد شدیدی از انتشار این خبر نمود و فردای آن روز از سفارت کبرای شوروی به عنوان توهین به یکی از افراد ارتش سرخ تقاضای توقیف روزنامه‌ی ستاره را نموده بودند. در صورتی‌که فرضاً اگر حق هم داشتند بایستی توقیف روزنامه‌ی اولی را که ستاره از آن نقل نموده بود بنمایند. ولی چون آن روزنامه از طرفداران توده بود به تقاضای توقیف روزنامه‌ی ستاره مبادرت نموده بودند و نامه‌ی رسمی به نخست‌وزیر وقت، آقای ساعد مراغه‌ای درباره‌ی جریان توقیف تسلیم داشته و از آقای ساعد که عهده‌دار نخست‌وزیری و پست وزارت امور خارجه بود، تقاضای انجام عمل توقیف را کرده بودند. آقای احمد بهار، منشی مخصوص نخست‌وزیری مرا خواسته و جریان را توضیح داده و تقاضا کردند در ضمن توضیح، خبر مزبور را تفسیر کرده و مجدداً بگویم که در انشا و تنظیم این خبر سوءنیتی در میان نبوده است، بلکه نقل از روزنامه‌ی دیگری شده است. البته من این توقع دولت را برای حفظ روابط دو کشور و جلوگیری از توقیف روزنامه‌ی ستاره اجابت کردم.

ولی به ایشان گفتم به عقیده‌ی من این تقاضا و پافشاری در اجرای آن مداخله‌ی علنی در امور داخلی کشور ما به شمار می‌رود و مضحک اینجا است که روس‌ها خودشان با توضیحی که داده شد قانع گردیدند، ولی روزنامه‌ی رهبر ولکن معامله نبود!!

[مسافرت فاطمی به فرانسه برای تحصیل]

خلاصه دکتر فاطمی در روزنامه‌ی باختر امروز شدیداً شروع به مخالفت با حزب توده را نمود و اساساً شرکت او در جبهه‌ی آزادی که مرکب از جراید چپ و عناصر توده‌ای بود برای مبارزه با توده‌ای‌ها بود و مدت‌ها روزنامه‌ی باختر امروز عضو جبهه‌ی آزادی و با توده‌ای‌ها هم شدیداً دست و پنجه نرم می‌کرد. نکته‌ی شنیدنی اینجا است که آقایان ایرج اسکندری، دکتر رادمنش و دکتر کشاورز که اعضای مؤثر جبهه‌ی آزادی بودند، از آقای سهیلی برای نخست‌وزیری تقویت می‌کردند. کار مبارزه‌ی حسین فاطمی با توده‌ای‌ها به جایی رسید که به اصفهان مسافرتی کرده و برای اینکه برادرش سیف‌پور فاطمی نماینده‌ی مجلس از اصفهان انتخاب شده و کاندید حزب توده که آقای فداکار باشد موفق نگردد، چنان مبارزه‌ی شدیدی را در بین کارگران بر علیه توده‌ای‌ها انجام داد که منجر به قتل و جرح چند نفر از کارگران کارخانجات اصفهان گردید و در همین مبارزه‌ی شدید بود که هنگام عزیمت میسیونری از ایران به ژنو به عنوان میسیون طرفدار کارگران و حقوق صنفی آنها به معیت نمایندگان کارفرما و کارگر با خرج سرمایه‌داران صاحبان کارخانجات و موافقت دولت به ژنو مسافرت نمود و چون عمر

کنفرانس بین‌المللی کار، منعقد شده در ژنو بسیار کوتاه و بیش از دو هفته به طول نمی‌انجامید، از ژنو به فرانسه مسافرت کرده و در پاریس اقامت نمود.

روزنامه‌ی باختر امروز که مبالغی مقروض شده و حتی قادر نبود کمکی برای فاطمی به ادامه‌ی اقامت در اروپا نماید، پس از چند ماه از جریان انتشار خارج شد و سیف‌پور فاطمی که در غیاب برادرش چند ماهی روزنامه را نشر می‌داد وقتی به زیان فوق‌العاده‌ی مؤسسه واقف گردید، باختر را تعطیل کرد. اداره‌ی روزنامه‌ی باختر و خانه‌ی حسین فاطمی در یک محل (میدان بهارستان کوچه‌ی پشت خیابان چراغ‌گاز) قرار داشت و پس از تعطیل باختر خانه را نگهداری کرده و اثاثیه‌ی مختصر او را در این مدت با خون جگر تدارک کرده بود در محلی جمع‌آوری و برادرانش تحت نظر داشتند.

وضع مادی حسین فاطمی در فرانسه خوب نبود و با هزار زحمت موفق شدیم برادر بزرگ ایشان آقای مصباح سیف‌پور فاطمی را متعهد پرداخت کلیه‌ی مخارج او در پاریس نمودیم و هنگامی که حسین از تأمین هزینه‌ی زندگانی و گذرانش در گراند هتل پاریس که در میدان اپرا و روبه‌روی هتل اسکریپ قرار داشت، اطمینان پیدا کرد با کمک مالی آقای شهاب خسروانی، نماینده‌ی مجلس شورای ملی که برای معالجه در آن زمان در فرانسه بودند و باطناً به مناسبت وقایع آذربایجان و ترس از توسعه‌ی کشورگشایی پیشه‌وری به اروپا مسافرت کرده بودند، آقای حسین فاطمی نام خود را در مدرسه‌ی سیانس پولیتیک پاریس ثبت نموده و جداً شروع به تحصیل کرد.

در آن زمان من و عده‌ای از همکاران، میهمان دولت فرانسه بودیم و آقای فاطمی هم که در پاریس بود، به نام مدیر روزنامه‌ی باختر جزو مدعوین دولت فرانسه قرار گرفت و همگی او را در ادامه‌ی تحصیل و لو در این مدرسه‌ی ملی و آزاد پاریس باشد، تشویق و ترغیب نمودیم و همه می‌دانند که به کمک مالی آقای شهاب خسروانی و مساعدت‌های معنوی مرحوم سید حسین زعیم که در پاریس مغازه باز کرده بود، کنفرانس و جلسه‌ی مصاحبه‌ای در هتل اسکریت با حضور کلیه نمایندگان جراید فرانسه و رجال ایران‌دوست فرانسوی و مستشرقین مشهور فرانسه ترتیب دادیم و برای اخراج پیشه‌وری و آزادی آذربایجان اقداماتی نمودیم که فعالیت حسین فاطمی نیز برای انحلال حزب توده‌ی ایران و اثبات اینکه آذربایجان نباید به وسیله‌ی قوای سرخ و عدم تخلیه‌ی آذربایجان از پیکر ایران جدا بماند، جراید پاریس بر کسی مکتوم و پوشیده نماند.

مقصود این است که آقای فاطمی اوایل امر با توده‌ای‌ها همکاری داشت و پس از جنگ از دشمنان سرسخت حزب توده به شمار می‌آمد و غالباً از فرانسه آقای حسین فاطمی مقالات مؤثری درباره‌ی نجات آذربایجان برای روزنامه‌ی ستاره در درجه‌ی اوّل و روزنامه‌ی مرد امروز در درجه‌ی دوم می‌فرستاد که چاپ شده و در آرشیو هر دو روزنامه مضبوط می‌باشد.

حسین فاطمی با اینکه یک کلمه فرانسوی نمی‌دانست در مدرسه ساینس پولتیک که یکی از برادران کوچک آقای شهاب خسروانی (آقای عطاء خسروانی) هم اسم نوشته شده بود با کمک‌های عطاء خسروانی

بنابر توصیه‌ی شهاب خسروانی برادرش تحصیل می‌نمود و شب‌ها در خارج درس فرانسه فراگرفته در اندک مدتی گلیم خود را در پاریس از آب خارج می‌کرد و بعداً خواهیم دید که این عنصر مؤثر جبهه‌ی ملی چگونه شالوده و اساس جبهه‌ی ملی را ریخت و دکتر مصدق را آلت اراده‌ی خود ساخت!!

دکتر حسین فاطمی در فرانسه از جهت تهیه‌ی پول برای اقامت در خارجه بسیار دچار عسرت بود، رسماً در نامه‌هایی که به من نوشته و اکنون در آرشیو دفتر روزنامه‌ی ستاره مضبوط است حاضر شده بود برای تهیه‌ی نان روزانه به شغل واکس زدن کفش‌ها مبادرت نموده و برای چندرغاز (به قول خودش) رو نزد برادران نیاندازد و به همین جهت دست به دامان من در مسافرت پاریس شد که با مرتضی قلی‌خان صمصام‌السلطنه بختیاری که برادرش مدتی افتخار پیشکاری ایشان را داشت، ملاقات کرده مبلغی برای خرید لباس زمستانی و هزینه‌ی تحصیلی او اسعار خارجی حواله‌ی دریافت و به اسم حسین به پاریس بفرستم.

اتفاقاً آقای مرتضی قلی‌خان که از مقالات آن زمان حسین فاطمی که از پاریس به روزنامه‌ی ستاره و روزنامه‌ی مرد امروز برای حفظ آذربایجان و مبارزه با خائنین به وطن می‌فرستاد کاملاً رضایت داشتند و توصیه‌ی مرا قبول کرده دستور ارسال سیصد لیره و دو هزار فرانک سوئیس حواله به نام حسین فاطمی به پاریس صادر کرده و نمی‌دانم بالاخره برادرانش این پول را هم تماماً به او حواله کردند یا مانند اموال موروثی حسین، سهم امامش را کسر گذاردند!! مقصود این است که

فاطمی در اروپا از حیث معیشت در مضیقه بود و به تهران سفارش کرده بود اثاثیه‌ی خانه‌اش را تماماً فروخته به قروض روزنامه‌ی باختر که صاحب آن آقای سیف‌پور فاطمی بود، برساند و آقای سیف‌پور با اینکه همه حاضر بودیم روزنامه‌ی باختر را که حسین اروپا بود اداره نماییم، چون ضرر می‌کرد تعطیل نمود و چون اسم اداره کردن باختر آن زمان به میان آمد، نامه‌ای را که به خط سیف‌پور فاطمی موجود است عیناً نقل می‌کنم:

«دوست عزیزم، حضرت آقای ملکی مدیر محترم ستاره، تقدیمی سیف‌پور فاطمی نماینده‌ی اصفهان است. دوست عزیزم قربانت می‌روم، آدمم تشریف نداشتید، تلفن کردم نبودید چون چند روزی مسافرت می‌نمایم آقای وجدی که با جنابعالی هم سابقه دارند به جای ارادتمند کلیه‌ی کارهای مربوط به روزنامه‌ی باختر را اداره خواهند کرد. البته چون باختر و ستاره یکی است، استدعا دارم که جنابعالی هم از بذل لطف و کمک دریغ نخواهید فرمود تا ارادتمندان مراجعت نماید قربانت می‌روم.

سیف‌پور فاطمی

۱۲ اسفند ۱۳۲۴»

بانک سپه سفته‌ی حسین فاطمی را پروتست کرده برای وصول به دادگاه فرستاده بود و بقیه‌ی طلبکارانش فشار آورده بودند و برای تجدید سفته‌های بانک ملی و بانک شاهی کاملاً در مضیقه بود و برادرانش دیناری کمک نمی‌کردند و آقای نیکپور نائینی که در شهرداری تهران بود، ضامن سفته‌های فاطمی شده و مرتباً او را برای تعیین تکلیف

سفته‌ها کاغذ پیچ می‌کرد و فاطمی در پاریس تقریباً بیچاره و مستأصل گردیده بود؛ به طوری که نامه‌ی زیر را در فروردین چنین نوشته است:

پاریس، اول فروردین ۱۳۲۵

«قربان ملکی عزیز: روز اول نوروز است و به یاد همیشه که اول عید را در خدمت شما می‌گذرانیدم امروز هم با قوه‌ی ارادت و اخلاص پرده‌ی پندار را از جلو چشم برداشتم و دست دوست بزرگوaram را از دور بوسه زدم. کیست که بگوید راه‌ها و دریاها می‌توانند میان دوستان یکرنگ فاصله ایجاد کنند. خدا می‌داند در تمام دقایق امروز مثل اینکه ملکی عزیز در رؤیا روبه‌رو نشسته و من با تو راز و نیاز زندگی می‌کردم، روز اول بهار که طبیعت زندگی را از سر می‌گیرد و جهان از نو جوان می‌شود من قلم در دست گرفته و تبریكات صمیمانه‌ام را خدمت حضرتت تقدیم می‌دارم و امیدوارم به شما و سرکار خانم و فامیل عزیزتان سال نو خوش بگذرد. در این سال من به یک نفر کاغذ تبریک نوشتم، زیرا از یک طرف گرفتارم و از طرف دیگر، اوضاع متشتت و کسل‌کننده‌ی ایران آن‌چنان مرا متأثر کرده که پیش خود می‌گویم! هرچه آید سال نو گویم دریغ از پارسال ...»

در آخرین کاغذی که از آقای نیک‌پور داشتم نوشته بود که آقای سیف‌پور به اهواز و از آنجا به قاهره رفته‌اند، دیگر کسی از تهران خبری به من نداده بود. نمی‌دانم این خبر صحت دارد و اگر رفته‌اند برای چه مدت و تکلیف کارهای تهران چه



می‌شود؟

استدعا دارم در این خصوص مفصل بنده را مطلع بفرمایید. آخرین مرقومه‌ی سرکار که با آن لطف مخصوص مشروحاً مرقوم فرموده بودید به جان خودت تنها تسلی دوری و غربت من بود، اما مرتباً بی‌لطفی‌های آقایان اخوی و حواس‌پرتی قروض تهران باور کنید مرا به کلی کسل و افسرده کرده است؛ زیرا کاغذ آقای نیک‌پور مرا بیشتر ناراحت کرد، من فرش زیر پایم به ثلث قیمت باید برای پرداخت قروض روزنامه‌ی باختر متعلق به آقای اخوی که ایشان را وکیل اصفهان کرده است، بفروشم و آقای سیف‌پور بفرمایند که من ۲۷ هزار تومان را چه کرده‌ام؟

آیا من اثاثیه‌ی شخصی هم ندارم، اینها چیزی نیست دنیا یک روز تمام نمی‌شود ولی آقای ملکی فکر کنید بدبختی از این بالاتر هست که انسان از تمام زندگی محروم بماند و پس از یک عمر زحمت و خون جگری محصول فداکاریش این باشد؟

به هر حال بنده یک وکالت‌نامه‌ی تام‌الاختیار تقدیم کردم، سعیدخان می‌داند که من چه دارم هر طور صلاح می‌دانید و امر می‌فرمایید عمل کنند. بلکه با مکاتبه با آقای معصومی و آقای مصباح اقدامی بفرمایید که اقلأً فرع این قروض را تا زمان بازگشت بپردازند تا اینکه اگر عمری باقی بود، ترتیبی بدهیم.

چون نمی‌دانستم آقای سعیدخان در تهران است چیزی به او ننوشتم. استدعا دارم حضرتعالی تلفن به او بفرمایید و سؤال

کنید چرا کاغذ و روزنامه برای من نمی‌فرستد و از اوضاع و احوال او جويا شده مشروحاً مرقوم فرمایید. بنده راجع به کارهای آنجا با بودن حضرتعالی احتیاج نمی‌بینم جزء به جزء چیزی بنویسم، هر نوع مقتضی و صلاح باشد حتماً عمل خواهید فرمود. فقط استدعا دارم بفرمایید در این طور کارها به من مراجعه‌ای نکنند و هر روز حواس مرا پرت نکنند که بتوانم به کارهای درسم مطابق امر و دستور شما برسم.

در روزنامه‌های امروز پاریس، خبر توقیف آسید ضیاء‌الدین را دیدم. نمی‌دانم وضع سیاست تهران چیست و آقای قوام‌السلطنه چه نقشه‌ای در پیش دارند؟ البته در نامه‌ی آینده‌ی حضرتعالی از جریان مطلع خواهم شد، نمی‌دانم نسبت به مذاکره با نخست‌وزیر و تهیه‌ی کاری برای بنده در پاریس چه اقدامی فرموده‌اید؟ آیا آقای مظفر فیروز می‌توانند این کار را انجام دهند یا به امروز و فردا و ختم عمر کابینه تمام می‌شود؟ آقای رهنما نمی‌دانم مطلعید که قریب یک ماه است به هامبورگ رفته‌اند و در پاریس نیستند، موقعی که آمدند، مراحم حضرتعالی را به ایشان ابلاغ می‌کنم. جناب آقای زعیم از لطف سرکار خیلی متشکرند. آقایان مسعودی‌ها (عباس و جواد) در پاریس هستند، آقایان بازارگاد و دکتر مصباح‌زاده هم هنوز اینجا هستند، لابد شنیده‌اید که آقای جهانگیر تفضلی هم از راه مسکو به پاریس آمده است ...

خواهشمندم به سعیدخان بفرمایید هر طوری هست قدری سیگار گرگان برای من به وسیله‌ی هواپیما بفرستد، چون اینجا سیگار با زحمت هم نمی‌توان پیدا کرد. آقای سیف‌پور فقط

برای بنده ۱۸ لیره و هزار فرانک سوئیس از بابت پولی که به همت شما آقای مرتضی قلی‌خان حواله کرده‌اند فرستاده‌اند. این است کمکی که در مدت هفت ماه به بنده کرده‌اند و تمنا دارم سرکار به آدرس آقای مصباح (که الآن نمی‌دانم کجا هستند) شرحی مرقوم فرمایید حالا که آقای سیف‌پور در تهران نیستند، پول حواله‌ی مرتضی قلی‌خان را به وسیله‌ی سرکار بفرستند که شما فرانک سوئیس در بازار آزاد برای بنده خریده جوف پاکت چک عهده‌ی سوئیس بفرستید چون به جان ملکی فوق‌العاده در زحمتم و اقلأً ترتیبی داده شود که این وضعیت گدایی هر روزه من از میان برود.

استدعا دارم خدمت سرکار خانم عرض سلام بنده و همچنین تبریکات نوروز را ابلاغ بفرمایید و خدمت دوستان محترم آقای دکتر کاوه آقای سرگرد خسروانی، آقای دکتر صدیق و سایر دوستان به عرض سلام و تبریک مصدعم. هنوز روزنامه‌ی ستاره به دست من نرسیده است، چنانکه مدت‌ها است روزنامه‌ی باختر را هم ندیده‌ام واقعاً اسباب شرمساری است که روزنامه‌های ایران اقلأً به اینجا نمی‌رسد. اگر ممکن باشد بفرمایید روزنامه‌ی ستاره را به وسیله‌ی آقای قدس به لندن برای من بفرستد و به آقای قدس نخعی هم بنویسید که به پاریس ارسال دارند. گویا راه آسان باشد، وکالت‌نامه را جوفاً تقدیم و نامه‌ی دیگری هم به آقای نیک‌پور نوشتم که لطفأً به ایشان خواهید رسانید. از اینکه نیک‌پور تجارتخانه باز کرده خوش‌وقت شدم، امیدوارم موفق بشود یک قدری اگر حوصله داشته باشد در اینجا من مشغول اقداماتی هستم که

برای ایشان بی‌نتیجه نخواهد بود.

همیشه در انتظار مرقومات شریف آن برادر بزرگوار هستم و
قربانت می‌روم».

این بود رفتار برادران آقای فاطمی با ایشان بالاخره در ملاقات بعد
خواهید فهمید چه شد که تغییر رویه دادند و آقای فاطمی هم متأسفانه
با نهایت وقاحت نسبت به مصباح، برادر خود که بعداً تمام هزینه‌ی
زندگانی او را تأمین نمود چه اقدامی کرد. آیا باید من گله‌مند باشم که
چون روزنامه‌ی ستاره در بهمن ماه سال گذشته با دکتر مصدق مخالفت
نمود مورد تهدید حسین فاطمی قرار نگیرم؟

برای واگذاری شغلی به حسین فاطمی در پاریس که بتواند امور
زندگانی را با قناعت روزمره اداره نماید تنها راه نمایندگی اداره‌ی
تبلیغات بود که در آن وقت آقای مطیع‌الدوله حجازی، نماینده‌ی اداره‌ی
تبلیغات در فرانسه بود و اداره‌ی تبلیغات با وزارت کار توأم و تحت نظر
آقای مظفر فیروز بود و متأسفانه بودجه‌ای نداشت و آقای حجازی هم
فقط حقوق مدیرکلی رتبه‌ی خود را دریافت می‌کردند و هیچ راهی برای
انجام تقاضای فاطمی نداشتیم و ناگزیر دست به دامان برادرش مصباح
سیف‌پور فاطمی که در اثر اجاره‌داری املاک مرتضی قلی‌خان بختیاری
در اصفهان و خوزستان ثروتش از آلف و الوف تجاوز کرده بود شدم و
در نتیجه چندین جلسه بحث و مذاکره ثابت کردم که آقای مصباح برای
حفظ سرمایه خود نیازمند به یک صاحب قلم روان و سحر و یک
شخصیت قابل پیشرفت و ترقی می‌باشد و چون این استعداد در برادرش
حسین فاطمی موجود است چه بهتر که این شخصیت برادرش باشد.

مصباح جواب مى‌داد من به سيف‌پور هم (که آن زمان به مناسبت وقايع آذربايجان به آمريکا مهاجرت کرده بود) کمک مالى مى‌کنم، ولى مى‌دانم سيف‌پور که داراى عيال و اولاد است در آمريکا مشغول تحصيل براى به دست آوردن دکترا شده است، ولى حسين شغلش هوچى‌گرى و مقاله‌نويسى است و معلوم نيست پول‌هاى مرا به مصرف از ما بهتران پاريسى نرساند. و بالاخره پس از اينکه اقدامات خود را که واقعاً در پاريس براى تشويق حسين فاطمى به تحصيل توضيح دادم و ثابت کردم با کمک آقاى شهاب خسروانى مخارج نام‌نويسى و شهریه‌ى مدرسه‌ى ملى سيانس پولى‌تيک او را داده است، حاضر شد ماهيانه يكصد پوند توسط سعيد فاطمى که بعداً دکتراى سعید فاطمى گرديد و همشیره‌زاده‌ى هر دو بود، از تهران تا ختم دوران تحصيلى فاطمى بپردازد و پس از نه ماه اقامت حسين مرتباً تا آخرين روز اقامتش در فرانسه اين پول را آقاى مصباح فاطمى مرتباً - البته گاهى با يادآورى و سماجت - مى‌پرداخت و وقتى از موفقيت حسين در امتحانات آخر سال اين مدرسه مسبوق شد، بدو باور نمى‌کرد و پس از نشان دادن مدارک بسيار خوشحال شد.

آقاى مصباح انصافاً برادرى را درباره‌ى حسين فاطمى به سر حد کمال رسانيد و بعد از آمدن حسين فاطمى به تهران و پذيرايى من از او در محل انجمن روزنامه‌نگاران به مناسبت نداشتن جاى و مکان حسابى ماهيانه سه هزار تومان براى کرايه‌ى خانه و مخارج حسين مى‌پرداخت و متأسفانه حسين چنان رفتار ناجوانمردانه‌اى با مصباح که حتى عروسى حسين را هم او به راه انداخته و کليه‌ى هزينه‌ى سنگين ازدواج را با دختر تيمسار سرتيپ سطوتى، که آن هم به مناسبت رفاقت و آشنايى

سطوتی با مصباح به عمل آمده بود، [تقبل] کرد که مصباح تا روز فرار حسین فاطمی با او قهر بود و هنگامی که حسین فاطمی در مقبره‌ی ظهیرالدوله با گلوله مضروب گردید، مصباح چند ساعته از اصفهان به تهران آمد و در بیمارستان نجمیه از او پذیرایی کرد و شب و روز مواظبت نمود، ولی این جوان واقعاً وقیح و پررو این برادر را هم فقط به مناسبت وقاحت و پروری از خود رنجانید.

حسین فاطمی مانند بسیاری از مردمان تازه به دوران رسیده و کسانی که بدون استحقاق مقام غیراستحقاقی را اشغال نمایند خود را به کلی گم کرده و حتی استادان و سروران و رفقای خود را فراموش نموده و می‌خواست به آنها شخصیت فروخته و از شدت حسادت حاضر نبود آنان مقامی در دستگاه‌ها داشته باشند و همین امر موجب گمراهی و ضلالت او و اربابش دکتر مصدق گردید.

آقای کاظمی هنگامی که در پاریس بود با اقدامات مرتبی که از طرف من برای ارسال وجه از طرف برادرش به نام او به عمل می‌آمد، روی هم رفته از وضع مالی بد خود شکایت داشت و این موضوع در نامه‌هایی که به من نوشته و برخی از آنها موجود است منعکس می‌باشد اگرچه شاید تنها مشوق او در ادامه‌ی تحصیل من بودم، ولی بی‌پولی و قروض روزنامه‌ی باختر که دور او را گرفته بود حسین را شدیداً رنج می‌داد. در تهران سفته‌هایی را به بانک سپه و بانک ملی مقروض بود که اکنون هم مقروض است و چون به ضمانت آقای نیک‌پور نائینی، مدیر روزنامه‌ی خیر این سفته‌ها تبدیل به وجه شده بود و امروز هم پس از محکومیت در دادگاه به اقساط از حقوق آقای نیک‌پور کسر می‌شود. نامه‌های آقای

نیک‌پور دایر بر لزوم توجه به امر سفته‌ها و پرداخت قروض مزید بر علت شد بود و به همین جهات امور فکری او را در پاریس مختل ساخته بود، ولی اقرار می‌کنم که در تمام نامه‌هایم با شدت هرچه تمام‌تر او را به ادامه‌ی تحصیل ولو در همان مدرسه‌ی سیانس پولیتیک فرانسه تشویق نموده و به او می‌نوشتم اگرچه آن مدرسه غیررسمی و از نظر وزارت فرهنگ والور رسمی ندارد، ولی یک زبان را خواهد دانست و حسین هم با جدیت و پشتکار نصایح مرا در این مورد پذیرفته بود. اکنون یکی از نامه‌های فاطمی که در تاریخ اوت ۱۹۴۶ از پاریس فرستاده است:

«ملکی عزیزم: می‌دانم این روزها خیلی گرفتار و غرق در کار و سیاست هستی از آن طرف می‌دانم که خیلی منظم و نسبت به دوستان خود نیز وفادارید، پس اشکالی نمی‌بینم که گاهی از دور مزاحم شوم و چند دقیقه وقت شما را بگیرم. این قدر در عالم ارادت به خود حق می‌دهم و همین‌طور کم و بیش انتظار دارم که گاهی مرقومه‌ی عالی به دستم برسد به هر صورت سلامتی و سعادت آن دوست عزیزم را همواره آرزو مندم. بنده هم با اینکه گرمای هوا طاقت‌فرسا است و مدارس هم بسته است از پاریس بیرون نرفته‌ام و همین‌طور به درس ادامه داده از آن طرف بعد از ظهرها در جلسات کنفرانس صلح حاضر می‌شوم، زیرا بسیار مفید و در عین حال با اهمیت و جالب‌توجه است. یادداشت‌هایی تهیه کرده‌ام که به تدریج ضمن مقالات خدمتان می‌فرستم.

از اوضاع ایران کم و بیش اخباری به من می‌رسد و بسیار بر

یأس و نومیدی من می‌افزاید، زیرا این زمامداران ما اصلاً دنیا را نمی‌بینند و حتی اخبار یومیه را هم نمی‌خوانند، حساب اینها صد در صد غلط است و اطمینان قطعی دارم که تمام اعمال و حرکاتشان به ضرر ملت و مملکت و بالاخره به فنا و نابودی خود آنها تمام می‌شود.

اما بنده بیشتر از دو ماه است از سعید خبری ندارم (مقصود دکتر سعید فاطمی همشیره‌زاده‌ی ایشان است). یک شاهی پول برای من نفرستاده و از بابت ماه‌های پیش از آن هم کسر گذاشته که بعد می‌فرستد و نفرستاده است. الآن نمی‌دانم اصفهان است یا تهران. شرحی امروز به آقای مصباح نوشتم و درخواست تأکید کار را داشتم از حضرتعالی هم درخواست دارم به هر وسیله است او را احضار بفرمایید و از او توضیح بخواهید که چرا این حرکت را کرده است؛ زیرا یک مرتبه دو ماه کاغذ نوشتن او اسباب نگرانی کامل من شده بود که شاید خدای نکرده برای فامیل من حادثه‌ای پیش آمده است. ضمناً به آقای مصباح نوشتم که راجع به پول بانک‌ها و سفته‌ی آقای نیک‌پور فوری اقدام کنند، از حضرتعالی استدعا دارم توجهی به آقای نیک‌پور بکنید و از او نگهداری بفرمایید؛ جوان صمیمی و لایقی است و از میزان علاقه‌ی بنده به او مسبوقید. استدعا دارم مخصوصاً بیش از پیش به او توجه بفرمایید و سلام بنده را هم به او برسانید. تمنا دارم خدمت سرکار خانم عرض سلام بنده را ابلاغ بفرمایید.

خدمت آقای دکتر کاوه و آقای دکتر صدیق و سرکار سرهنگ خسروانی به عرض سلام مصدعم. راستی شهاب به تهران آمد

و حتی دو کلمه کاغذ هم به ما نوشت. حضرت آقای زعیم تا آخر ماه رمضان عازم تهران هستند، برای اطلاع و بذل عنایت سرکار عرض شد، مخصوصاً استدعا دارم این موضوع را به آقای شهاب تلفن بفرمایید و از قول بنده هم به او سلام برسائید. مدتی است روزنامه‌ی ستاره به بنده نمی‌رسد. یقین دارم روزنامه‌ی شریف از جریان اوضاع مفصلاً مستحضر خواهد فرمود. راستی آقای دکتر ملکی چندی پیش به پاریس تشریف آوردند و اماناتشان را دریافت کردند. اطلاعاً عرض شد خدمت آقای مهدی ملکی عرض سلام دارم، خدمت آقای هاشمی حائری و شیخی به عرض ارادت مصدعم. قربانت می‌روم.

حسین فاطمی

در این نامه آقای فاطمی در مورد زمامداران و غلط بودن حساب آنها چند سطر نوشته است که گویا حق با ایشان باشد و به خوبی دیده شد که حساب جبهه‌ی ملی غلط درآمد و حساب دکتر مصدق هم غلط اندر غلط شد و خود و مملکت را به چنین روزی گرفتار و مشغول ساخته است.

با تمام خدماتی که برای ادامه‌ی تحصیل فاطمی به عمل آمد، امروز آقای نیک‌پور اقرار می‌کنند که تمام اشکال‌تراشی‌ها برای عدم انتشار روزنامه‌ی ستاره و سعایت‌های نزد دکتر مصدق را شخص حسین فاطمی می‌نموده است و الله اعلم بالحقایق الامور.

رفتار برادران فاطمی با او بسیار در پاریس ناگوار و روح حسین فاطمی را با تمام تحمل سختی‌ها آزار و شکنجه می‌داد و حسین که

حتی سفر پاریس را هم برای خاطر برادرش انجام داده بود نمی‌توانست تا این حد دچار بی‌مهری آنان می‌شود و نمی‌دانم چه رمزی بود که هیچ‌یک از آنان به یکدیگر اعتماد نداشتند و کاغذ هفتم مارس ۱۹۴۶ فاطمی از پاریس بسیاری از حقایق را روشن می‌سازد و به همین جهت عیناً در زیر نشر می‌دهم:

«۷ مارس ۱۹۴۶»

قربان ملکی مدیر عزیزم می‌روم. هر لحظه که بی تو می‌رود عمر مرگی است به‌نام زندگانی اگر هیچ‌کس نداند که من در زندگی اهل تملق و دروغ نیستم، ملکی محبوب و عزیز می‌داند که تنها شیفته‌ی مهر و قلب پاک او من هستم. در تهران یا اصفهان یا پاریس و خیال می‌کنم در قبر هم اگر باشم این طوق ارادت را بر نمی‌گیرم؛ زیرا محصول جوانی و عمر من همین دوستی است و همین یک چیز را می‌توانم بگویم از مال دنیا ذخیره کرده‌ام. نامه‌ی محبوبیت را دریافت کردم و بی‌اغراق پنج شش مرتبه با دقت خواندم، آن صدای روح، آن شیرینی و خصایص ملکی که از مختصات اوست در لابه‌لای هر سطر جستم. از اوضاع ایران اظهار تأسف کرده بودند این چیز تازه‌ای نبود، عمری را که ما در این راه داده‌ایم فقط این تجربه را داد که جز رذالت و دزدی و پست طینتی در بازار ایران چیز دیگر خریدار ندارد، در سیاست و اجتماع ایران همین امروز بدبختی و بیچارگی تجلی کرده است و روز به روز هم بیشتر قوت و ریشه می‌گیرد، از اینکه در مجالس دوستان به‌یاد دور افتاده خود بوده‌اید من چه تشکری دارم بکنم؛ زیرا هرچه برای من می‌کنید درباره‌ی خودتان زحمت می‌کشید، دست پرورده‌ای را پر و بال می‌دهید. این افتخار

برای من بس است که استادی و دوستی همچون ملکی دارم که از برادر به من نزدیکتر است، یا به قول سعدی: دوست نزدیکتر از من به من است. واقعاً همین‌طور است، دوستی در همه‌جا در سیاست، در رفاقت، در خوشی و در ناخوشی محک خورده و خالص باقی مانده است؛ اما از مذاکرات با آقای سیف‌پور راستش را بخواهید دو سه شب از جمله‌ای که آقای سیف‌پور گفته بود: «۲۷ هزار تومان داشته چه کرده است»، نخواهیدم، از بخت بد خود در گوشه‌ی این مهمان‌خانه‌ی پاریس بی‌اختیار گریستم: آقای ملکی من حق داشتم گریه کنم، زیرا شما تنها کسی هستید که می‌دانید من در مقابل برادرانم همه چیز خود را حتی خط‌مشی خود و دوستانم را از دست گذاشتم، شب‌های ابتدای روزنامه‌ی باختر و روزهای انتهای آن را به یاد دارید، می‌دانید که من امروز جز یک تن علیل و یک وجود ناقص و فرسوده چیز دیگر ندارم. آن قدرشناسی بیگانه و این حق‌شناسی خودی! آیا حق نداشتم بگویم، بنده در ماه هفتم سال حرکت کردم و در اسفند ۱۳۲۳ مقداری پول آبرونه از کارخانه‌های اصفهان گرفته شد که تنها یک رقم آن در یک مرتبه ۱۴ هزار تومان قرضی بود که سعیدخان لیست خرج آن را ارائه داد و در سفر دوم نیز باقیمانده‌ی آن بالا آمد که من برای آخرین کاغذ روزنامه‌ی باختر - به شهادت آقای نیک‌پور - از محل فرشی که برای مسافرتم فروختم، پولش را پرداختم، این است آن مزدی که آقای سیف‌پور لطف می‌فرماین. گناه بخت من است این گناه دریا نیست. اما راجع به پول بانک سپه و بانک ملی، تلگرافی هم به امضای حضرتعالی رسیده است که چون با کاغذ تفصیل

را نوشته بودم دیگر جواب عرض نکردم. این قرض را از بانک‌ها بنده نگرفتم در جیبم بریزم یا قمار کنم، این قرض روزنامه‌ی باختر و برعهده‌ی آقای سیف‌پور است که تکلیفی برای آن تعیین نفرمایند یا اقلأً تا مادامی که من در اروپا هستم، فرع آن را پردازند تا بنده برگردم و با گدایی و دریوزگی تکلیف این حساب را روشن کنم. خود حضرتعالی باید با ایشان دوستانه و نرم مذاکره نفرمایید من یقین دارم قبول خواهند کرد؛ زیرا دیگر من وسیله‌ای ندارم و دستم از همه‌جا کوتاه است. اما چیزی که از آقای قوام‌السلطنه می‌خواهم یعنی مظفر را بخواهید و حکمش را از او بگیرید، نمایندگی اداره‌ی خبرگزاری پارس در اروپا است. ولی البته با ماهی هفتصد تومان که به مطیع‌الدوله حجازی می‌دهند و گرنه بی‌پولش طالب نیستم. اگر این مرحمت و لطف را نفرمایید، بنده را بیش از پیش ممنون مراحم عالی کرده‌اید، از قسمت توصیه به من در ادامه‌ی تحصیل، خیالتان راحت باشد که دوست شما فرصت را غنیمت می‌شمارد و یک دقیقه آن را به هدر نمی‌دهد. آسوده و خاطر جمع باشید. راستی در کاغذی که از لندن به پاریس مرقوم فرموده بودید، نوشتید زیرپیراهنی برای عباس ملکی و سیگاری برای بنده فرستاده‌اید، چنین چیزی تاکنون نرسیده خواهشمندم چگونگی را مرقوم دارید. از آقای نیک‌پور خبری ندارم واقعاً دوستش دارم؛ به شرط اینکه شرارت نکند. مؤده‌ی تأسیس تجارتخانه‌اش خیلی خوب بود، بنده هم اقداماتی برای او کرده‌ام که به زودی نتایج آن را به عرضتان می‌رسانم.

وضعیت زندگی پاریس خیلی سخت‌تر از موقع تشریف‌فرمایی

شما شده است. در روزهای اوّل مارس قریب هفتاد ساعت لاینقطع برف آمد، همه‌ی راه‌ها را قطع کرده است و پاریس به صورت بدی افتاد و خواربار نرسید، ولی حالا برف نمی‌آید اما هوا خیلی سرد شده است.

آقای زعیم به شما سلام مخلصانه دارند، کفش و پی‌ژامای مرحمتی رسید متشکرم.

با آقایان وهاب‌زاده و سهرابی همه وقت ذکر خیر سرکار را داریم، می‌دانید که شهاب هم در لندن است، بازارگاد روز یکشنبه، پس فردا به پاریس می‌آید مسعودی و مصباح‌زاده هنوز اینجا هستند. راستی، از روزنامه‌ی ستاره چیزی برای بنده نرسید نمی‌دانم آیا نفرستاده‌اید یا هنوز هم نرسیده است. تبریک عید را عرض می‌کنم و علی‌الحساب دست مدیر عزیز را می‌بوسم.

خدمت آقای هاشمی و شیخی و سایر دوستان به عرض سلام مصدعم، استدعا دارم خدمت خانم عرض سلام بنده را ابلاغ فرمایید، بچه‌ها را می‌بوسم تصدقت می‌رود حسین فاطمی»

* * *

کاغذها و نامه‌های آقای فاطمی همه این بود که تا قبر به بنده محبت دارند و بعدها خواهید فهمید که چه سعایت‌ها نزد آقای دکتر مصدق از همین دوست خود فرموده‌اند و بی‌صفایی و بی‌حقیقتی خود را به دنیا ثابت کرده‌اند!!

گرفتاری‌های روزنامه‌ی باختر و خصوصاً مطالبات شدید بانک‌های ملی و سپه از دکتر حسین فاطمی او را سخت رنجه می‌داد و ناگزیر در

تاریخ اوّل فروردین وکالت‌نامه‌ای به نام من فرستادند که به مناسبت عدم اعتمادی که در وضع معاملاتی او با برادرانش در من ایجاد شده بود به هیچ‌وجه مورد عمل قرار نداده و عیناً اکنون موجود است که برای ثبوت اعتماد کامل او در آن زمان به اینجانب در زیر نقل می‌شود:

«به تاریخ اوّل فروردین ۱۳۲۵»

به موجب این وکالت‌نامه جناب آقای احمد ملکی، مدیر محترم روزنامه‌ی ستاره از طرف اینجانب حسین فاطمی، مدیر روزنامه‌ی باختر وکالت تام و اختیار مطلق دارند که اثاثیه‌ی منزل اینجانب را اعم از فرش، تلفن [و] لوازمات متفرقه را به معرض فروش بگذارند یا نقل و انتقال بدهند. هر نوع اقدامی که ایشان به عمل بیاورند به منزله‌ی امضاء و اقدام خود اینجانب است. در کلیه‌ی کارهای دیگر نیز از قبیل تبدیل سفته‌های بانکی و تجدید و تمدید و پرداخت تعهدات و غیره امضا اقدام ایشان معتبر و مجاز است و همچنین حق وکالت در توکیل را نیز دارا هستند.



پاریس، بیست و یکم مارس ۱۹۴۶ مطابق با ۱ و ۱ و ۱۳۲۵

حسین فاطمی مدیر باختر»

بدیهی است برای انجام این وکالت‌نامه چون از طرف من به هیچ‌وجه اقدامی به عمل نیامد و از انجامش معذرت خواستم به آقای نیک‌پور مراجعه نمود و ایشان تقاضایش را اجابت کردند و پشیمان هم شدند؛ چون دیناری از پول فروش نقره‌جات و اثاثیه را برای تجدید یا پرداخت سفته‌هایی که در تعهد آقای نیک‌پور بود، مصرف نمود و هنوز هم آقای نیک‌پور گرفتار و همه ماهه مبالغی از حقوق دیوانی نیک‌پور

برای محکومیت پرداخت وجه سفته کسر می‌شود و علت اینکه من در این باره کمکی نکردم این است که در سال ۱۳۱۶ به موجب یک فقره سند رسمی شماره‌ی ۹۹۱۸ تاریخ سی‌ام آذرماه سال ۱۳۱۷ دفترخانه‌ی ۱۹ تهران آقای حسین فاطمی به ضمانت من مبلغ یک هزار تومان آن زمان که اکنون مسلماً بیش از ده هزار تومان ارزش دارد از آقای مهدی ملکی، وکیل محترم دادگستری استقراض نمود که سالیانه پرداخت نماید و با مهلت‌های زیادی که به او داده شد از پرداخت استنکاف کرد و اینجانب ناگزیر از تأدیه شدم که هنوز هم وجه مزبور را طلبکار هستم و چون امیدی به دریافت آن نداشتم، مطالبه هم نکرده‌ام.

در هر صورت پس از اقدام من در راضی کردن آقای مصباح که همه ماهه مخارج زندگی تحصیلی حسین را توسط آقای دکتر سعید فاطمی، همشیره‌زاده‌ی آقای حسین فاطمی که آن زمان در تهران و دبیر دارالفنون بود و ضمناً سمت سردبیری روزنامه‌ی باختر را عهده‌دار بودند، به پاریس حواله می‌نمود خیال حسین از اقامت در فرانسه راحت شده و کاغذ زیر در تأیید مطلب مزبور است که به من نوشته است:

«پاریس، ۳ مه ۱۹۴۶»

ملکی عزیز را قربان می‌روم. نمی‌دانم این شعر از کیست، ولی می‌شود حدس زد که از قرصی و زیبایی مال سعدی باشد.
اگر تو فارغی از حال دوستان یارا

فراغت از تو میسر نمی‌شود مارا
بیشتر از یک ماه می‌گذرد و از آن دوست گرامی
خبری ندارم، از خط دلاویزت و از نصایح برادرانه‌ات

و دلجویی‌ها و تسلی مشفقانه‌ات دورم. شاید شما هنوز به این قضیه پی‌نبرده‌اید که برای مسافر دور از وطن هیچ هدیه‌ای گرانبهارتر و والاتر از نامه‌ی دوستان نیست؛ خاصه‌ی دوستی چون ملکی که با من جان در یک قالب است ... از گله می‌گذرم و در صدد استعلام از سلامتی وجود عزیزت برمی‌آیم، می‌دانم خیلی گرفتارید و اوضاع مبهم و پیچیده‌ی سیاست مجال آن را نمی‌دهد که گاهی از ارادتمند آواراهات یعنی من- یاد کنی- اما شما بسیاری از مراحل سیاست را پشت سر گذاشته‌اید و حوادث شگرف زمانه را زیر و رو کرده‌اید، این وضعیت همان‌طوری که سابق نپائید، دوام نخواهد داشت و هرچه از اعتدال خارج باشد قدرت بقا نخواهد داشت.

در کاغذی که از سعیدخان داشتم خبر داده بود که باختر تعطیل است. من حدس می‌زنم پس از آن همه خون جگر و زحماتی که من کشیده‌ام این روزنامه دنبال رفتن من انتشارش نامرتب می‌شود، ولی سعیدخان وعده داده بود که آقای مصباح به تهران می‌آیند و با کمک مالی ایشان دوباره راه می‌افتد. می‌دانید من از صحنه‌ی سیاست ایران کنارم و آن وقت هم که در میدان بودم جز قرض و بدبختی از این روزنامه‌نویسی طرفی نبستم، ولی آقایان اخوان خوب است این چراغی را که به خون جگر من می‌سوخت، حالا نگذارند خاموش شود. مخصوصاً از حضرتعالی استدعا دارم که تلگراف بفرمایید آقای مصباح تهران بیاید و این مطلب را با ایشان در میان بگذارید و ترتیبی بدهید که تحت نظر سرکار عالی باختر منتشر بشود؛ بدون دخالت آقای وجدی یا دیگری. آقای شیفته را احضار بفرمایید با سعیدخان بیایند و حالا که شنیده‌ام آقای مستعان

هم بیکار شده است، ترتیب اداره‌ی آن را بدهید. اما قضیه‌ی نمایندگی خبرگزاری پارس، نمی‌دانم اقدامات شما از کجا درز کرده است چند نفر از دوستان من از تهران به من نوشته بودند که یک همچو صحبتی در میان است. یکی از آنها نوشته بود که آقای شاهنده، بازرس نخست‌وزیر فرموده‌اند که این کار را برای من درست خواهند کرد. از لطف ایشان ممنونم، ولی شما تصور می‌کنید یک چنین شغلی دیگر ارزش دارد؟

آقای قوام‌السلطنه و آقای فیروز هم اگر این کار را نتوانند انجام دهند پس رفاقتشان به درد روز قیامت می‌خورد؟ لابد شنیده‌اید که آقای سیف‌پور به آمریکا تشریف برده‌اند. بنده پس از سه ماه، دو روز پیش کاغذی از قاهره داشتم که خبر حرکت ایشان را نوشته بود و یقین دارم بدون مطالعه این سفر را کرده‌اند. کاغذی به ایشان نوشتم که زودتر به تهران برگردند و کیف جهانگردی را به بعد از این محول فرمایند. شنیدم آقای نیک‌پور به رشت رفته‌اند، نفهمیدم برای چه و کارشان چه بوده است. امیدوارم خوش و خرم باشند. بعد از رفتن آقای سیف‌پور انصافاً سعیدخان برای من منظم پول فرستاده است، از جدیت او ممنونم فقط تأکید بفرمایید که فرانک سوئیس بفرستد؛ زیرا وصول لیره جان مرا به لب می‌رساند.

منتظر هستم که ملکی عزیز در باب روزنامه و کار خبرگزاری اقدام قطعی فرموده مرا تلگرافاً مطلع کنند. خواهشمندم خدمت سرکار خانم عرض بندگی مرا ابلاغ فرمایید. نور چشمان عزیزم کوچولو را می‌بوسم. خدمت آقای دکتر کاوه

آقای دکتر صدیق و آقای خسروانی و سایر دوستان محترم خصوصاً خدمت آقای هاشمی حائری و آقای شیخی به عرض ارادت مصدعم. آقای زعیم در کار حرکت است، تلگرافاً به حضرتعالی اطلاع خواهم داد که وضعیت ورود ایشان را از مرز از شهرهای عرض راه و از تهران به طرز آبرومندانه‌ای ترتیب دهید و دوستان را هم آماده کنید که از این مرد شریف به نحو شایسته استقبال کنند. آقای وهاب‌زاده و آقای شهاب و سایر دوستان پاریس خدمت سرکار به عرض بندگی مصدعند. سه قطعه عکس برای حضرتعالی به ضمیمه تقدیم کردم یکی از آنها تنها است و مال آقای سرمد است که خواهش دارم ضمن سلام خالصانه به ایشان برسانید؛ دوتای دیگر هم از عکس‌های سفر نرماندی شما است که تقدیم کردم و امیدوارم از عکس‌های دوربین آقا هم چیزی به من برسد. روی عزیز را می‌بوسم و موفقیتش را آرزومندم. قربانت حسین فاطمی. مطلبی را که فراموش کردم عرض کنم این بود که چند روز پیش تلگرافی از آقای نیک‌پور رسید که بانک ملی سفته‌ی بنده را تجدید نمی‌کند و بانک سپه به دادگاه شکایت کرده است. تکلیف چیست؟ من جواب دادم با نظر حضرتعالی اقدام کند، ولی آقای سیف‌پور خیلی در این مورد بی‌لطفی کرده‌اند. بنده این پول‌ها را که قمار نکرده‌ام خرج روزنامه شده و این روزنامه‌ای است که الآن دست ایشان است و ایشان می‌توانستند با این بانک‌ها قراری بگذارند و ماهیانه چیزی بدهد تا تمام بشود. می‌فرمایند بنده به حبس بروم و تأدیبه کنم...، اما استدعای دیگر این است که گفته بودم آقای نیک‌پور یک

فرش در اطاق خوابم داشتم بفروشنند و پولش را به وسیله‌ی سفارت سوئیس فرانک سوئیس در بازار بخرند یا به وسیله‌ی حضرتعالی از بانک بگیرند و فوری برای من بفرستند، اقدامی در این زمینه ایشان نکرده‌اند؛ یعنی از آن پول خبری نیست و به جان عزیزت مبالغ کلی مقروضم و مخصوصاً کسالت اخیر بیشتر گردنم را زیر فشار قرض گذاشته است. حضرتعالی به آقای نیک‌پور که واقعاً دلم برایش تنگ شده و به قدر یک برادر دوستش دارم تلفن بفرمایید بیایند خدمتتان و ترتیب این کار را هم بدهید. بی‌نهایت متشکر هستم، در انتظار الطاف و اقدامات حضرتعالی باز هم قربانت فاطمی.

خوانندگان گرامی نمی‌دانم تصور می‌کنند آقای حسین فاطمی در روزهایی که شیهه این قبیل نامه‌ها را صادر می‌کردند آیا به فکرشان می‌رسید که از جواز برنج حکومت دکتر مصدق و از شرکت با آقای دکتر غلامحسین مصدق در واگذاری قرارداد خرید نفت به کمپانی ترک و از صدور جوازهای اقامت اتباع خارجه و جواز تابعیت کلیمی‌های متمول در ایران، صاحب صدها هزار لیره و دلار می‌شوند؟ آینده‌ی نزدیک در این یادداشت‌ها حقایق را روشن خواهد ساخت.

[بازگشت دکتر فاطمی از فرانسه]

پس از پایان تحصیل خصوصی در مدرسه‌ی غیر رسمی سیانس پولیتیک پاریس و اعلام ختم تحصیل و موفقیت دکتر فاطمی در اخذ دیپلم، مراتب را کتباً به آقای مصباح برادرش اعلام و تقاضای ادامه‌ی کمک برای مسافرت به آمریکا و تعقیب تحصیلات نمود، ولی مصباح به

عذر گرفتاری و خرابی محصول و وخامت اوضاع اقتصادی و اینکه حال، نوبت دکتر سعید فاطمی همشیره زاده‌ی او است که از همین محل برای تکمیل تحصیلات به فرانسه اعزام شود با تقاضای برادرش موافقت ننمود و ناگزیر حسین فاطمی به تهران بازگشت و چون جای زندگی نداشت انجمن روزنامه‌نگاران اطاقی را موقتاً برای سکونت ایشان تخصیص داد!!

آقای مصباح برای ملاقات حسین از اصفهان به تهران آمده محلی را که متعلق به خانواده‌ی نواب، سرپیچ شمیران جنب منزل آقای منصورالملک است، اجاره نموده و اثاثیه‌ی منزل هم خریداری و با حقوق ماهیانه هزار تومان برای سکونت حسین فاطمی تخصیص داد و مشارالیه از انجمن روزنامه‌نگاران به محل مسکونی جدید خود منتقل گردید و فعالیت نمود. امتیاز روزنامه‌ی باختر امروز را به جای باختر به نام شخص خود تحصیل و شروع به تهیه‌ی مقدمات انتشار روزنامه کرد و در قبال تمام محبت‌هایی که به او نمودم با چاپخانه‌ی تابان که روزنامه‌ی ستاره مرتباً در آن محل منتشر می‌شد، قراردادی بست و روزنامه‌ی باختر به محل مزبور برای چاپ و انتشار انتقال یافت. و چون قدرت تدارک انتشار دو روزنامه در شعبه‌ی حروف‌چینی آن چاپخانه نبود هر روز بدون جهت مبلغی بر بهای چاپ روزنامه ستاره‌ی افزودند تا روزنامه‌ی ستاره چاپخانه‌ی مزبور را ناگزیر ترک کرد و باختر امروز مستقلاً چاپخانه‌ی تابان را در اختیار خود قرار داد و بعداً هم بلایی به سر چاپ تابان آورد که از چاپ هر روزنامه‌ای ولو ستاره باشد، چاپخانه‌ی مزبور منصرف گردید!

[ورود فاطمی به سیاست]

با این ترتیب، حسین فاطمی پس از بازگشت از اروپا وارد سیاست شد و به وسیله‌ی روزنامه‌ی باختر امروز با دکتر مصدق طرح دوستی ریخت و در جریان تحصن دربار شرکت نمود و برای موفقیت برادرش در انتخابات اصفهان، ظاهراً و باطناً برای نمایندگی شخص خویش از اصفهان یا تهران فعالیت می‌نمود و به طوری که سابقاً به استحضار خوانندگان گرامی رساندم، نفوذ خود را روز به روز در جبهه‌ی ملی بیشتر کرده و به جایی رسانید که دکتر مصدق را در مشت خود داشت و این مرد دیکتاتور و لجاج که به هیچ تصمیمی در جبهه‌ی ملی اطاعت نکرده و به هیچ‌وجه احترامی برای آراء و عقاید اکثریت قائل نبود و هیچ‌یک از صلاح‌اندیشی‌ها و پیشنهادات خیرخواهانه‌ی جبهه‌ی ملی را اجابت نمی‌کرد، مطیع و منقاد دکتر فاطمی گردیده و کراً در جلسه‌ی جبهه‌ی ملی تابع نظریات و پیشنهادات او می‌شد و از همین جا بود که افراد جبهه‌ی ملی به تدریج به بعضی از حقایق پی برده و سوءظنی در دل آنان ایجاد شده بود.

هنگامی که جلسات مجلس شورای ملی به مناسبت اوبستروکسیون‌های پی‌درپی تشکیل نمی‌شد و یا اگر تشکیل می‌گردید، مطالب مهمی در دستور برای تعقیب و تصویب در میان نبود، خوب به خاطر دارم که موضوعی در جلسه‌ی عمومی جبهه‌ی ملی طرح شد و تقریباً پس از بیاناتی همه اظهار عقیده کردند که دکتر مصدق به عنوان کسالت در جلسات پارلمانی شرکت ننماید، ولی اگر مطلب مهمی پیش آمد، ایشان در جلسه حضور یابند. خود آقای دکتر مصدق هم این نظریه

را پسندیده و تصویب کرد، ولی تنها دکتر فاطمی مخالفت کرده و اظهار داشت برعکس بایستی دکتر مصدق حتی روزهایی هم که جلسات علنی مجلس شورای ملی تشکیل نمی‌گردد در پارلمان حضور یابد چون قبلاً به کسی خبر نمی‌کنند که مطلب مهمی مورد طرح و تصویب قرار می‌گیرد و تعجب اینجا است که دکتر مصدق فوراً تغییر عقیده داد و با این نظریه‌ی دکتر فاطمی موافقت نمود و معلوم شد که دکتر فاطمی تا چه حد در روح و فکر جبهه‌ی ملی و دکتر مصدق نفوذ و تأثیر دارد.

[کمک‌های شرکت نفت انگلیس به فاطمی]

بانک شاهنشاهی ایران که به نام بانک انگلیس در خاورمیانه معروف است، اکنون در خیابان سعدی محلی را در طبقه‌ی چهارم عمارت پاساژ سعدی اجاره کرده و به دست چند نفر ایرانی برای وصول بالغ بر بیست میلیون مطالبات خود مشغول کار می‌باشد. در رأس این بانک یک جوان شریف ایرانی به نام آقای آزرمی است و دو تن از وکلای مبرز دادگستری به نام آقای پیرنظر و اسمعیل دهلوی اعمال مطالبات بانک را در دادگاه‌ها و محاکم قضایی و اجرای ثبت اداره می‌نمایند؛ در حالی که کلیه‌ی اسناد بانک در اختیار این چند نفر ایرانی می‌باشد.

شما از این آقایان بخواهید تا شماره‌های چک و مبالغ حواله‌های شرکت نفت ایران و انگلیس را که برای پرداخت به بانک ملی و بانک شاهنشاهی در وجه آقای حسین فاطمی چند ماه قبل از نقشه‌ی ملی شدن نفت حواله گردیده است و شخص دکتر فاطمی پشت آنها را ظهرونیسی کرده و به حساب خود دریافت نموده است ارائه دهند تا

آنوقت بر همه معلوم شود که مأموریت روزنامه‌ی باختر امروز چه بوده و چرا در میان این همه اشخاص تحصیلکرده و مجرب پیر و جوان و با سابقه و بی سابقه آقای دکتر مصدق السلطنه شخص آقای دکتر حسین فاطمی تیرخورده‌ی ناخوش احوال سریع‌التأثر علیل‌الفکر را به سمت پست با اهمیت وزارت امور خارجه‌ی کشور شاهنشاهی برقرار نموده است و اگر واقعاً دوستی و سوابق یکرنگی در میان بود چرا مانند آقای مهندس رجیبی ایشان را هم پست وزارت مشاوره‌ی نداد تا افکار برجسته‌ی عالی‌اش استفاده نماید؟!

اینها است اسرار واقعی جبهه‌ی ملی که عده‌ای را مایوس و مجبور به کناره‌گیری از این جبهه‌ی صد در صد غیر ملی ساخته و پرداخته‌ی اجنبی نموده، والا همه می‌دانند که بدو تشکیل جبهه‌ی ملی جز خدمت واقعی به آزادی و دموکراسی و آسایش عمومی اعضای مؤسس را قصد و غرض دیگری در میان نبوده است.

[نقش روزنامه‌ی باختر امروز]

به هر حال، آقای حسین فاطمی روزنامه‌ی باختر امروز را به قول خود پس از سفر اروپا مستقلاً علم کرد و شب و روز برای موفقیت باختر امروز فعالیت نمود و کار به جایی رسانید که جهت خرید ماشین روتاتیف شرکتی به نام شرکت چاپ ملی با کمک آقای مکی تشکیل داد و میلیون‌ها ریال سرمایه‌ی این شرکت تعیین گردید و شمشیری‌ها و دیگر ایادی دکتر مصدق به دستور ارباب مبالغ‌گزافی سهام شرکت مزبور را خریداری کردند، ولی هنگامی که دکتر فاطمی به سمت معاونت

نخست‌وزیری مصدق‌السلطنه برقرار گردید به قصد استفاده از ماشین روتاتیف اداره‌ی تبلیغات از ادامه‌دادن به کار شرکت سهامی ملی چاپ امتناع و پول‌های صاحبان سهام را استرداد نمودند.

اگر روزنامه‌ی باختر امروز را ارگان واقعی جبهه‌ی ملی اسم ببریم، کار خطائی نکرده بلکه از جهت انتشار افکار دکتر مصدق‌السلطنه حق همین است که باختر امروز را ارگان واقعی و حقیقی جبهه‌ی ملی بشناسیم.

دکتر فاطمی از ساعت ۶ صبح تا مقارن نیمه‌شب تمام آن ایام چه با تلفن و چه با ملاقات با دکتر مصدق مربوط بود و کار این ارتباط دائم به جایی رسیده بود که دکتر مصدق تقریباً آب بدون اجازه‌ی دکتر حسین فاطمی نمی‌خورد و دکتر حسین فاطمی بود که دستگاه مصدق‌السلطنه را اداره می‌کرد و بر این پیرمرد ناتوان رنجور و علیل حکومت می‌کرد و تمام افکار و عقاید خود را در کلیه‌ی امور بر او تحمیل می‌کرد!!

دکتر مصدق از سفر آمریکا بازگشت نمود، علناً اظهار داشت من نمی‌خواستم در قاهره توقف کرده و گرفتار ملاقات‌های رسمی به نحاس پاشا و سیل استقبال عمومی مردم در هوای گرم مصر گردم، ولی دکتر فاطمی اصراری داشت و برای رد نظریه‌ی او در این خصوص هیچ دلیلی مقتنعی در دست نداشتم و گویا اکنون بسیاری از مجهولات و رازهای پشت پرده بر خوانندگان گرامی مکشوف و معلوم گردیده است!!

مبارزه‌ی روزنامه‌ی باختر امروز با مخالفین جبهه‌ی ملی بسیار شدید

و واضح و بدون رعایت عفت قلم انجام می‌گردید و بسیار جای تأسف بود که دکتر مصدق‌السلطنه نه‌تنها از این جهت دکتر فاطمی را منع نمی‌کرد، بلکه او را تشویق و ترغیب می‌نمود و کسانی که برای شکایت از حملات باخت‌ر امروز به دکتر مصدق مراجعه می‌کردند، مواجه با تأسف ایشان شده و می‌شنیدند که دکتر مصدق اظهار می‌داشت که من به هیچ‌وجه مداخله‌ای در رویه‌ی باخت‌ر امروز ندارم؛ ولی حقیقت این بود که دکتر فاطمی بدون جلب‌نظر پیشوا در حقیقت کسی را دم فحش نمی‌گرفت!!

دکتر فاطمی یکی از کسانی بود که برای جلب ارباب شاه بهرام شاه‌رخ، فرزند مرحوم ارباب کیخسرو گوینده‌ی فارسی رادیو برلن زمان هیتلر به ایران زحمت بسیار کشید و اگرچه قبلاً با شاه‌رخ کوچک‌ترین آشنایی نداشت، ولی گویا در پاریس مناسبات دوستانه ایجاد شده و برای موفقیت در ایران نقشه‌ای در فرانسه طرح کرده بودند و شاه‌رخ پس از ورود به تهران تقریباً از دوستان بسیار صمیمی و جدا نشدنی دکتر فاطمی محسوب می‌شد، ولی پس از انتصاب شاه بهرام به مدیریت کل تبلیغات و انتشارات و ایراد نطق‌هایی در رادیو برعلیه جبهه‌ی ملی دچار بی‌مهری دکتر فاطمی گردید و اگرچه بعداً آشتی کرده و چندین بار شاه‌رخ پذیرایی‌های مفصلی از فاطمی در خانه‌ی شخصی خود نموده و موجبات نزدیکی او را با اولیای دولت وقت فراهم ساخته و حتی وعده‌ی وارد کردن یک دستگاه ماشین روتاتیف به خرج دولت برای چاپ مطبوعات دولتی و ضمناً باخت‌ر امروز را به دکتر فاطمی داد و

با نهایت صمیمیت به عهد خود وفا کرد، ولی هنگامی که در اروپا بودم شنیدم دکتر فاطمی که پست معاونت نخست‌وزیر دکتر مصدق را عهده‌دار شده بود، باعث توقیف شاهرخ گردید و بعداً برای اقدام به ورود ماشین روتاتیف دستور ساختن پرونده‌ای را برای او صادر و حتی از محل توقیف‌گاه موقت شاهرخ را به زندان عمومی انتقال داده و با اینکه در محضر قاضی تحقیق بی‌گناهی شاهرخ مسلم گشت؛ معهدا در زندان بود و پس از مسافرت اخیر فاطمی به اروپا در اثر اقدامات و تشبثات شبانه‌روزی خانم آقای شاهرخ بعد از اینکه شاه بهرام از هستی ساقط گردید و مبالغ عمده‌ای مقروض شد از زندان به وسیله‌ی دکتر مصدق رهایی یافت!!

[فرصت‌طلبی دکتر فاطمی]

در زمان حکومت رزم‌آرا حملات دکتر فاطمی به دولت رزم‌آرا شدت یافت، به طوری که از طرف شهربانی زندانی شد و در اثر اقداماتی که من در معیت آقای نیک‌پور به عمل آوردم فاطمی را از زندان عمومی با وساطت تیمسار سرتیپ دفتری به دستور رزم‌آرا به زندان سیاسی (در یکی از اتاق‌های تحتانی شهربانی محل اداره‌ی آگاهی) انتقال دادند و سپس با مداخله‌ی رئیس مجلس سنا و سناتورها مورد عفو رزم‌آرا قرار گرفت و بعداً با وساطت آقای سرتیپ‌زاده کارگشا، رئیس اداره‌ی سیاسی شهربانی بین فاطمی و سرهنگ مهتدی، معاون نخست‌وزیر وقت در خانه‌ی آقای کارگشا ملاقاتی حاصل شد و به اصطلاح آشتی کردند

و از آن زمان غیر مستقیم تحت حمایت حکومت رزم‌آرا قرار گرفت و تعجب‌آور این نکته است با اینکه همان‌وقت در جبهه‌ی ملی بود از رزم‌آرا پست ریاست شرکت معاملات خارجی را شدیداً مطالبه داشته و یکصد تن کاغذ روزنامه می‌خواست، ولی مهدی و رزم‌آرا با زرنگی‌های خاص تا آخر دوره‌ی حکومت رزم‌آرا او را با وعده و وعید امیدوار می‌ساختند و به این وسیله از مخالفت شدید در امان بوده از شدت مبارزه‌ی مکی و بقائی هم با کمک دکتر فاطمی کاسته بودند.

به هیچ‌وجه بعید نبود که پست مورد علاقه‌ی فاطمی یعنی شرکت معاملات خارجی اگر از طرف رزم‌آرا به فاطمی واگذار می‌شد دکتر فاطمی همان‌وقت موجبات انحلال جبهه‌ی ملی را که در حقیقت خود او بانی و مؤسس آن بود، فراهم نمی‌نمود و به شکل دیگری دکتر مصدق را راضی نمی‌کرد!

یکی از کسانی که به مناسبت مخالفت شدید و کینه‌ی شخصی با رزم‌آرا به دام آقای دکتر فاطمی افتاده بود آقای سید مهدی میراشرفی مدیر روزنامه‌ی آتش بود و چون آقای میراشرفی لالجب علی بل لبغض معاویه مقالات آتشین بر ضد حکومت رزم‌آرا در روزنامه‌ی آتش منتشر می‌ساخت، مورد علاقه‌ی شدید دکتر فاطمی قرار گرفته و به میراشرفی وعده می‌داد که به عضویت جبهه‌ی ملی درآمده و رسماً شروع به ادامه‌ی کار مانند اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی خواهد نمود و چون آقای میراشرفی ساختمان مجللی در باغ شخصی خود واقع در باغ صبا تازه شروع و پایان داده بود و محل مزبور به تصور آقای دکتر فاطمی برای جلسات کمیسیون‌های سیاسی و مطبوعاتی جبهه‌ی ملی بسیار مناسب و

آبرومند تشخیص شده بود و از طرفی اصولاً پذیرایی‌های عمومی آقای شکوه‌السلطان ابوی آقای میراشرافی مجلل و آبرومند بود، دکتر فاطمی نزدیکی بسیاری با آن خانواده نموده و تقریباً غالب شب و روز خود را با آقای میراشرافی می‌گذرانید.

حتی اوقاتی که در جبهه‌ی ملی صحبت بود که محل وسیعی برای جبهه‌ی ملی اجاره کرده و سخنرانی‌هایی در آنجا ترتیب داده و حتی باشگاهی برای پذیرایی‌های جبهه‌ی ملی تدارک نمایند. آقای دکتر فاطمی باغ صبا را پیشنهاد و به دکتر مصدق تذکر داد که آقای میراشرافی مجاناً بدون دریافت اجاره بها باغ صبا را با تمام اثاثیه‌ی نو و مبله به اختیار جبهه‌ی ملی خواهد گذارد، ولی به علت بعد مسافت باغ صبا با شهر و اینکه مردم برای استماع سخنرانی‌ها به مناسبت نبودن وسایط نقلیه در آن زمان در آنجا حضور نخواهند یافت و هنوز خط اتوبوسرانی باغ صبا ایجاد نگردیده بود، پیشنهاد دکتر فاطمی جامه‌ی عمل بر تن نکرد و اصولاً فکر تهیه‌ی محل را هم دکتر مصدق به تصور اینکه اهمیت خانه‌ی او از میان خواهد رفت در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی دیگر دنبال ننمود.

آقای دکتر فاطمی با تمام علاقه‌ای که به آقای نیک‌پور، مدیر روزنامه‌ی خبر داشت او را هم به وعده‌های فریبنده دل‌خوش می‌داشت و زمانی آقای نیک‌پور را معاون شهرداری تهران می‌خواند و هنگامی پست استانداری به ایشان پیشنهاد می‌کرد و البته مقصود استفاده‌ی کافی از ستون‌های روزنامه‌ی خبر به نفع جبهه‌ی ملی بود. و نیک‌پور هم انصافاً نه‌تنها روزنامه‌ی خبر را به اختیار دکتر فاطمی گذاشته بود، بلکه

شب و روز برای روزنامه‌ی باختر بلاعوض و مجاناً کار می‌کرد و تهیه‌ی کاغذ و امور توزیع و گراور و سایر امور داخلی آن روزنامه را بی‌ریا تحت‌نظر داشت و منتها چون بسیار مرد زرنگی است در صفحات روزنامه‌ی خبر دوستان خصوصی دکتر فاطمی را که در سنا یا مجلس شورای ملی بودند، تحت تعقیب قرار می‌داد و به این‌وسیله استقلال روزنامه‌ی خبر را در مقابل تأثیر مستقیم و نفوذ اساسی دکتر فاطمی در آن روزنامه حفظ می‌نمود.

مقصود این است که دکتر فاطمی تمام رقفا را به اختیار خود گرفته بود بدون اینکه کوچک‌ترین کمکی به آنها بنماید و لاف‌ها و وعده‌های قلبی خود را انجام دهد و به همین مناسبت بود که حتی برادرانش هم با او یک رنگ نبودند و همین امور باعث بدنامی و گرفتاری دکتر فاطمی شده بود.

برای اداره کردن امور تبلیغاتی مربوط به جبهه‌ی ملی کمیسیون‌های مخصوص تبلیغات جبهه‌ی ملی، به طوری که سابقاً به آن اشاره شد، هر هفته در منزل یکی از آقایان مدیران جراید وابسته به جبهه‌ی ملی تشکیل می‌گردید و در ضمن ناهار و مدتی که پس از صرف ناهار وقت کار موجود بود، نقشه‌های مربوط به انتشار اخبار و مقالات و طرز مبارزه با نمایندگان مختلف با فراکسیون جبهه‌ی ملی و جراید انگشت‌شماری که در آن وقت همکاری و معاضدت با خواسته‌های حقیقی جبهه که آزادی مطبوعات و آزادی انتخابات و اصلاح قانون حکومت نظامی بود نمی‌نمودند معین و مقرر می‌گردید و افراد این جلسات را آقایان دکتر فاطمی، دکتر بقائی، حسین مکی، حسن صدر، جلالی نائینی و اینجانب

تشکیل می‌دادند، ولی کمیسیون سیاسی جبهه‌ی ملی فقط مرکب از آقایان حائری‌زاده، حسین فاطمی، حسین مکی، دکتر بقائی، جلالی نائینی و اینجانب تشکیل می‌شد که برای روشن شدن سیاست روز غالباً جلساتی داشته و آقای میراشرفی هم در این جلسات دعوت و شرکت می‌نمودند و به مناسبت قیام روزنامه‌ی آتش برعلیه دولت رزم‌آرا و تعقیب خواسته‌ها و اهداف سیاسی جبهه‌ی ملی شرکت مدیر روزنامه‌ی آتش در این کمیسیون‌ها و ملاقات‌های سیاسی به نفع کلی جبهه‌ی ملی تمام می‌شد و علاوه بر اینکه در باغ صباخانه‌ی آقای میراشرفی با وسایل آبرومند آن در مقابل خارجیانی که به این جلسات دعوت می‌شدند در اختیار کمیسیون سیاسی قرار می‌گرفت، روزنامه‌ی آتش هم مبارزه‌ی بسیار مؤثر و آبرومندی در پیشرفت منویات جبهه‌ی ملی می‌نمود و چون از جراید پرتیراژ و سرمایه‌دار پایتخت بود، اقداماتش مورد کمال استفاده قرار می‌گرفت.

نقشه‌ی جبهه‌ی ملی این بود که حکومت‌های وقت را از کمک‌ها و مساعدت‌های مستقیم و غیر مستقیم کشورهای آمریکا و انگلستان محروم ساخته و با ممانعت از تقویت حکومت‌های مخالف، هدف جبهه‌ی ملی موجبات روی کار آوردن دولت‌هایی که طرفدار روش جبهه‌ی ملی هستند فراهم و خصوصاً نقشه‌ی فراکسیون جبهه‌ی ملی (در دوره‌ی هفدهم معروف به نهضت ملی گردید) را درباره‌ی نفت و الغای قرارداد نفت ایران و انگلیس اجرا و عملی سازند و چون در آن ایام به هیچ‌وجه کسی در فکر تشکیل حکومت از طرف دکتر مصدق نبود هر کسی که دارای اکثریت پارلمانی و مأمور تشکیل کابینه می‌شد به شرط

اجرای نظریات و خواسته‌های جبهه‌ی ملی مورد کمال موافقت و پشتیبانی جراید و نمایندگان جبهه‌ی ملی قرار می‌گرفت.

[هیچ کس با پذیرفتن نخست‌وزیری مصدق موافق نبود]

این مطلب درخور کمال دقت و اهمیت است که حتی یک نفر هم در زمان تشکیل دوره‌های قانون‌گذاری پانزدهم و شانزدهم مجلس شورای ملی با نخست‌وزیری دکتر مصدق‌السلطنه موافقت نداشت و اساساً چیزی که در جبهه‌ی ملی بحث نمی‌شد، موضوع زمامداری دکتر مصدق بود و همه پیرو این عقیده بودند که دکتر مصدق رل منفی را خوب از عهده برآمده با انتقاد از اعمال غیر قانونی و بی‌رویه‌ی دولت‌ها بیشتر ممکن است به حال مملکت مفید واقع شود و حتی شاید یک نفر از اعضای جبهه‌ی ملی هم عقیده به تشکیل کابینه از طرف آقای دکتر مصدق‌السلطنه نداشت و اگر آقای جمال امامی در دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی دکتر مصدق را به نخست‌وزیری معین نمی‌کردند تا امروز شاید هم کابینه‌ای از طرف ایشان تشکیل نیافته بود و همین تصادف بود که سرنوشت مملکت بیچاره را به این روز خراب انداخت و لجاجت و عناد و خودرأیی آقای دکتر مصدق کار را به اینجاها کشانید!!

واقعاً اکنون هم برای بیشتر از اعضای جبهه‌ی ملی باور نکردنی است کسی که خود این همه دم از آزادی انتخابات و مطبوعات زده و اساساً اصلاح مملکت را فقط دایره مدارا اصلاح قوانین انتخابات و مطبوعات بداند، خود بهترین و عالی‌ترین فرصت‌گرا‌ن‌ها را از دست بدهد و با

اینکه قوای مقننه و مجریه را در شخص خویش با نهایت مهارت و طراری سیاسی متمرکز ساخته باشد تا این درجه تیشه به ریشه‌ی آزادی انتخابات و مطبوعات زده و با کمک همان مواد قانون حکومت نظامی کمر به قتل مردم بی‌گناه به وسیله‌ی مسلسل و تانک و تیراندازی‌های مستقیم بسته و باعث ریختن خون بی‌گناهان پایتخت و شهرستان‌های ایران گردد!!

[توضیح لازم در مورد آیت‌الله کاشانی و انتخابات دوره‌ی

هفدهم]

در موضوع انتخابات دوره‌ی هفدهم که در این یادداشت‌ها توضیح داده شده است چنین نوشته شده که به مناسبت اختلاف شدیدی که بین اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی درباره‌ی انتخابات کشور ایجاد شده بود پس از چندین جلسه‌ی اجلاس بالاخره شرحی در منزل جناب آقای مشارعظم تنظیم و اختیار انتخابات دوره‌ی هفدهم به حضرت آقای کاشانی برای تمام کشور تفویض گردید و شرح مزبور به امضای مؤسس جبهه‌ی ملی ممضی شد. بدیهی است خوانندگان گرامی متوجه شده‌اند که مقصود از تفویض امر انتخابات تمام کشور آنچه مربوط به جبهه‌ی ملی است می‌باشد؛ چون انتخابات در دست دکتر مصدق بود و دکتر مصدق زیر بار اعضای جبهه‌ی ملی نمی‌رفت و غرض از تحریر آن نامه این بود که حضرت آیت‌الله کاشانی اگر به یکی از اعضای مؤسس جبهه دستور می‌دادند که از کاندیداتور خود در تهران صرف‌نظر و فرضاً برای انتخابات از ساری اقدام کند فوراً اطلاع کرده و ناراضی نباشد و

در عمل دیده شد که در اثر تغییرات پی‌درپی وزرای کشور و متوقف ماندن جریان انتخابات در شهرستان‌ها هیچ‌یک از نظریات جبهه‌ی ملی در انتخابات صورت عمل به خود نگرفت و در تهران همچنان بی‌ترتیبی پیش‌آمد کرد که از کلیه‌ی انتخابات ادوار گذشته مفتضح‌تر انجام گردید و خلاصه این توضیح خصوصاً از این جهت اشعار می‌گردد که رفع سوء تفاهم کامل به عمل آید.

[حضور اعضای سفارت آمریکا در جلسه‌ی جبهه‌ی ملی]

میهمانی‌های باغ صبا در منزل آقای میراشرافی شروع شد و آقای دکتر فاطمی مشغول فعالیت شدید گردید و شب اول آقایان ویلز مستشار سفارت آمریکا و آقای دیشر اتاشه‌ی مطبوعاتی سفارت برحسب دعوت آقای فاطمی حضور پیدا کردند و علاوه بر اعضای کمیسیون مطبوعات و تبلیغات و سیاسی جبهه‌ی ملی این دو نفر هم در باغ صبا شرکت نموده پس از شام توضیحات مفصلی در اطراف هدف جبهه‌ی ملی و علت مخالفت آن با دولت‌ها داده شد و چون در عمل به مناسبت عدم آشنایی آقایان مزبور با زبان‌های فرانسه و فارسی اشکالاتی پیش‌آمد نمود، قرار شد برای جلسه‌ی بعد از آقای دکتر گرنی اتاشه‌ی فرهنگی سفارت که به زبان فارسی آشنایی کامل دارند نیز دعوت شده و توضیحات بیشتری به وسیله‌ی مشارالیه برای استحضار آقایان ویلز و دیشر داده شود. شب معهود فرارسید و علاوه بر آقایان مزبور آقای دکتر گرنی نیز در ضیافت باغ صبا حضور یافته و توضیحات همگی را با نهایت محبت برای آقایان ویلز و دیشر ترجمه نمودند و تقریباً مطالب و

هدف کمیسیون سیاسی و مطبوعات جبهه‌ی ملی بر آنان روشن شد و همان شب این مطالب مورد موافقت قرار گرفت که این کمیسیون‌های دوستانه هفته‌ای یکبار ادامه یافته، ولی هر شب در منزل یک نفر باشد و به همین مناسبت جلسه‌ی بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند.

خانم ویلز که فرانسه تقریباً زبان مادری ایشان می‌باشد کار ترجمه‌ی دکتر گرنی را تسهیل نموده و به زبان فرانسه بسیاری از محاورات به عمل می‌آمد و همچنین آقای دیشر هم چون اصلاً از اروپاییان قسمت شرقی و ایشان هم فرانسه خوب می‌دانستند، بیشتر موجبات پیشرفت صحبت گردید و آقای دکتر بقائی راحت‌تر و بدون واسطه مطالب را پرسیده و یا توضیح می‌دادند و البته به تدریج مذاکرات سیاسی به طور اعم جریان یافته از وضع تشریح اهداف جبهه‌ی ملی به صورت مذاکره در اطراف مسائل سیاسی روز و سیاست داخلی و خارجی و نفت و مذاکرات جلسه‌ی علنی مجلس شورای ملی تغییر یافته بود و چون در آن هنگام آقای دکتر بقائی سازمان جوانان ناظر در امر انتخابات را اداره می‌کردند همان اوان فکر تشکیل یک حزب قوی به نام زحمتکشان با کمک آقای خلیل ملکی تبریزی که اعضای فعال و مؤثر حزب سابق توده بوده و بعداً به عنوان انشعابیون حزب مزبور را ترک نموده و علناً با آنان مبارزه می‌نمود، برای آقای دکتر بقائی ایجاد شد و شروع به پی‌ریزی حزب کرده و شب و روز فعالیت نموده و به این جهت در جلسات گاهی دیرتر حاضر می‌شدند، ولی خودشان توضیح می‌دادند که فعالیت زیاد حزبی باعث تأخیر گردیده است!!

آقای مکی هم توضیح می‌نمودند که بایستی آمریکا سیاست خود را

با سیاست انگلیس در ایران مخلوط نکند و چون سیاست انگلیس در ایران بیشتر جنبه‌ی مداخله در امور را دارد و از دولت‌ها و حتی وزیران کابینه علناً حمایت می‌نمایند، نبایستی این امر مورد قبول سیاست آمریکا قرار گیرد و جبهه‌ی ملی مخصوصاً این جلسات را تشکیل می‌دهد که این امور روشن شود و اجلاس این چند نفر آقایان با شما به دستور جبهه‌ی ملی نیست، بلکه برای توضیح مطالب است که هم آقایان به روش کار جبهه آشنا شده و هم از خواسته‌های ملت ایران مسبوق گردند.

به هر حال این جلسات مرتباً ادامه داشت و پس از پایان میهمانی آقای ویلز، یک شب در هفته هم منزل آقای دیشر واقع در خیابان پهلوی و شبی هم خانه‌ی آقای دکتر گرنی واقع در خیابان شاهرضا رفته و پس از شام مذاکرات سیاسی به عمل می‌آمد و چون فصل تابستان و هوا نسبتاً گرم بود، نوبت آقایان مکی و دکتر بقائی هم در باغ صبا میهمانی داده شد و آقای میراشرفی با نهایت میل بنابر تقاضای آقای دکتر فاطمی باغ خود را به اختیار دوستان گذاشته بودند.

[برقراری ارتباط با اعضای سفارت انگلیس، به پیشنهاد دکتر

فاطمی]

آقای دکتر فاطمی توضیح دادند چه عیبی دارد که عین همین جلسات را هم با آقایان انگلیس‌ها داشته باشیم و مطالب را بر آنها هم روشن نماییم، باشد که در اثر توضیحات نمایندگان مجلس که عضو

جبهه‌ی ملی هستند، بسیاری از موارد ابهام سیاسی روشن گردیده و دولت‌ها بیش از این عایق و مانع در طریق پیشرفت نظریات جبهه‌ی ملی فراهم نیاورند و پس از چند جلسه مشاوره و بحث این نظریه‌ی آقای دکتر فاطمی هم مورد قبول و موافقت قرار گرفت و جلساتی هم با آقایان مستر پایمن، مستشار وقت سفارت انگلیس، و آقای فیلیپ پرایس، نماینده‌ی حزب زحمتکشان، که در آن زمان برای مسافرت کوتاهی به تهران آمده بود، دست داد که شرح و تفصیل آن هم بعد داده خواهد شد.

به این ترتیب، امور سیاسی مستقیماً و بلامانع مورد شور و بحث قرار می‌گرفت و بدون واسطه و میانجی هر کس نظریات اصلاحی خود را پیشنهاد می‌کرد و سعی داشت عقاید خود را مفصلاً توضیح داده، ذهن حضرات را نسبت به سیاست جبهه‌ی ملی روشن کند.

دکتر فاطمی از تشکیل این جلسات چندین نظر داشت: یکی اینکه آقایان مکی و بقائی که عضو فراکسیون جبهه‌ی ملی در مجلس بودند خودشان علناً بگویند که از ابستروکسیون‌ها با حملات شدید در مجلس و در روزنامه و مخالفت با دولت چه می‌خواهند و چه منظوری را تعقیب می‌نمایند و دیگر اینکه در اثر این جلسات و معاشرت‌ها تا آنجا که ممکن است از مقصود و منظور سیاسی انگلیس و آمریکا مسبوق شده و اگر قسمتی از آنها مخالفت با رویه‌ی جبهه‌ی ملی باشد لااقل تعدیل و تشریح نمایند و سومین نظر دکتر فاطمی اغفال مأمورین کارآگاهی بود که مرتباً باغ صبا و منزل اعضای کمیسیون سیاسی و تبلیغات را ترک نگفته در تمام طول راه از دروازه‌ی دولت تا باغ صبا را

کاملاً مراقب بوده و نظارت شدید می‌نمودند و بعداً خواهیم دید که بعضی از شب‌ها در خارج از باغ صبا در وسط بیابان جلسه تشکیل داده و دکتر فاطمی با این ترتیب از مأمورین کارآگاه سرטיפ‌زاده انتقام می‌گرفت.

پذیرایی‌های افراد کمیسیون سیاسی و تبلیغات جبهه‌ی ملی از افراد مؤثر سیاست خارجی (آمریکا و انگلیس) تقریباً صورت یک جلسه‌ی دوستانه‌ی هفتگی را به خود گرفته بود و در اثر همین رفت‌وآمدها بود که توهم اینکه جبهه‌ی ملی کمونیست و یا طرفدار حزب توده است به کلی از دماغ خارجیان - که در آن وقت بسیار مؤثر در دستگاه‌های دولتی بودند - خارج گردید و تبلیغات حکومت رزم‌آرا خصوصاً که جبهه‌ی ملی را دست‌نشانده‌ی توده‌ای‌ها قلمداد می‌نمود، نقش بر آب ساخت.

نباید فراموش کرد که در همان ایام برخی از اعضای حزب توده که از طرف کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران از دستگاه‌های توده‌ای اخراج شده بودند مانند: خلیل ملکی تبریزی، حسین خطیبی، حسین ملک، خامنه، دیوشلی و چند تن دیگر اطراف دکتر بقائی را در روزنامه‌ی شاهد احاطه کرده و چون به مناسبت مبارزه‌ی شدید شاهد با حکومت رزم‌آرا، این روزنامه در میان مردم شهر شهرتی یافته و آقایان مکی و حائری‌زاده در آن ایام چند روزی تک‌فروشی و توزیع روزنامه‌ی شاهد را عهده‌دار بودند، افراد شکست‌خورده از حزب توده به عناوین مختلف در هیئت تحریریه‌ی شاهد رسوخ یافته و تحت عنوان روزنامه‌های عطار و صفر و غیره به جای شاهد منتشر گردیده و به قلم آنان مقالاتی در آن جراید و همچنین شاهد منتشر می‌گردید و چون

دستگاه حکومت رزم‌آرا می‌دانستند که دکتر بقائی به هیچ‌وجه سابقه‌ی روزنامه‌نگاری نداشته، ولی شاهد و جراید دیگری به جای آن مرتب منتشر می‌شود، اشخاصی را که از حزب توده اخراج شده بودند همکار بقائی معرفی کرده و به همین مناسبت جبهه‌ی ملی را هم وابسته به حزب توده و کمونیست‌ها به غلط و دروغ معرفی می‌کردند و تماس افراد جبهه‌ی ملی با آمریکایی‌ها و انگلیسی‌هایی مانند مستر پایمن - کلنل پای بوس - و مستر فیلیپ پرایس، این شائبه و توهم را به کلی از بین برد و همین ایام بود که فکر تأسیس حزب زحمت‌کشان ایران بنا بر پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقائی را جلب کرد و از توجه آمریکایی‌ها نیز به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست‌ها و توده‌ای‌ها حداکثر استفاده را نموده و به تدریج از همان اوان دست به کار تأسیس حزب و ایجاد شعبه‌ی آن در شهرستان‌ها و اجاره کردن محل وسیعی برای باشگاه حزب و خرید اثاثیه و بلندگو و تا این اواخر در دستگاه مصدق‌السلطنه استخدام چوبدار و چاقوکش گردیدند و بدیهی است مبارزه‌های مسلحانه‌ی زحمتکشان با احزاب مخالف حکومت مصدق‌السلطنه در جلوی بهارستان و نقاط دیگر، از همان تاریخ سرچشمه گرفته و به تدریج پایه‌گذاری شده بود که شرح مفصل آن به مناسبت اقدامات جبهه‌ی ملی بعدها خواهد آمد.

بایستی به خاطر داشت که خدمات حضرت آیت‌الله کاشانی در قوام و دوام جبهه‌ی ملی اثرات بسیار نیکو و برجسته‌ای داشت و تنها شاخصیت برجسته‌ی حضرت آیت‌الله - که همیشه در رأس جبهه‌ی ملی

و سمت ریاست واقعی جبهه‌ی ملی را عهده‌دار بودند - توانست خود تبلیغات مفسده‌انگیز مخالفان جبهه‌ی ملی و طرفداران رزم‌آرا که جبهه‌ی ملی را پیرو مکتب کمونیزم و طرفدار تقویت حزب کمونیست توده می‌دانستند، باطل ساخته و هرگونه شایعات غرض‌آمیز در این باره را به کلی تکذیب نماید و چون غالباً جبهه‌ی ملی شب‌ها تشکیل شده و تا مقارن نیمه‌شب به طول می‌انجامید، ادای فرایض مذهبی از طرف حضرت آیت‌الله و توجه خاص افراد جبهه به تعالیم و دستور مقدس مذهب اسلام نقشه‌ی مخالفین را، که جبهه‌ی ملی را کمونیست می‌دانستند، نقش بر آب ساخت.

پذیرایی منزل آقای دیشر، وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت آمریکا، و خانمشان که در اوایل خیابان پهلوی بود قدری وسیع‌تر و جنبه‌ی رسمی‌تر به خود گرفته بود و همه مدعوین هفته که همان اعضای کمیسیون‌های تبلیغات و سیاسی جبهه‌ی ملی بودند پس از شام گرد میزی نشسته و سرگرم مذاکرات سیاسی گردیدند.

[اندیشه‌ی تشکیل حزب زحمتکشان و بقایی]

آقای دکتر بقائی که به زبان فرانسه با خانم و آقای دیشر سرگرم صحبت [بوده] و از مشکلات کار و گرفتاری‌های روزانه‌ی خود که حتی برای تحصیل آزادی اقدام به افتراق با همسر خود نموده‌اند مذاکره می‌کردند، در این جلسه توضیحاتی در اطراف طرز کار شبانه‌روزی خود داده و متذکر شدند که سازمان جوانان نظارت بر انتخابات با علاقه و اشتیاق فوق‌العاده کار می‌کنند و جوانانی که در خدمت این سازمان

هستند روزها در کنار صندوق‌های انتخابات مواظب مردم هستند که تقلباتی در آراء و گرفتن تعرفه ننمایند و پس از پایان مراسم اخذ آراء در محل انجمن نظارت مرکزی در شمارش و لاک و مهر کردن صندوق‌های آراء غالباً تا صبح بیدار مانده برای جلوگیری از دستبرد رندان و تعویض آراء بیدار می‌مانند و هیچ توقعی ندارند و با نان خالی می‌سازند و اگر از منزل آقای دکتر مصدق‌السلطنه ناهار و شام برای این جوانان فرستاده نشود معلوم نیست سرنوشت گذران آنان با نان خالی چیست؟ و خلاصه این‌طور نتیجه گرفتند که حزب توده برای جراید وابسته‌ی خود مرتباً کاغذهای لوله‌ی مجانی دریافت کرده و پول و اعتبارات کافی در اختیار دارد، ولی سازمان‌های مبارزه با حزب توده از داشتن هر نوع اعتباری محروم و جراید ضدتوده هم با سرمایه‌های قلیل شخصی اداره شده، قدرت استخدام نویسندگان مؤثر و در اختیار داشتن کاغذ کافی و چاپخانه ندارند و حتی یک اداره‌ی توزیع، که جراید آنها را صحیحاً توزیع نمایند، در اختیار خود ندارند و بدیهی است با این ترتیب با دولتی مثل رزم‌آرا، که خود رؤسای حزب توده را فرار می‌دهد، چگونه ممکن است در مقابل تبلیغات حاد و شدید حزب توده قد علم کرده و مبارزه نمود؟!

پر واضح است که طرح این مذاکرات خصوصاً در محفل آمریکایی‌ها که چندان دل‌خوشی از رفتار کمونیست‌ها با مردم جهان ندارند و برای آزادی و دموکراسی حتی سرمایه‌ی نقدی خویش را از کف می‌دهند، بسیار مؤثر و دلنشین است و حالا که تازه فهمیده‌اند جبهه‌ی ملی نه‌تنها کمونیست نیست، بلکه شدیداً با آنها سر مبارزه را

دارد، استماع راه علاج کار و پیشنهادات مربوط به آن امر بسیار مورد علاقه‌شان قرار گرفته و موضوعی بکر و تازه می‌باشد و خصوصاً وقتی این امر از دهان مردی بیرون می‌آید که از شدت علاقه برای خدمتگزاری به مردم و آزادی دموکراسی حتی زن خود را طلاق گفته باشد و شب و روز در انتظار نشریه‌ای با نداشتن وسایل اقدام نموده در مجلس با همه مبارزه کرده و از علاقه‌مندان و مؤمنین واقعی دکتر مصدق به دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی معرفی شده باشد، چندین بار از گفتار دیگران با این نوع منطق و استدلال مؤثرتر و بانفوذتر می‌باشد.

خلاصه دکتر بقائی ثابت کرد اصلاح این امور فقط در سایه‌ی ایجاد یک حزب قوی و مترقی امکان‌پذیر است و حزب مردم هم همه می‌دانند بدون پول محال است رشد و توسعه پیدا کند، یا باید اشخاص مقتدری دست به کار تأسیس حزب شوند تا مردم به قصد استفاده از نفوذ و قدرت برای انجام حوائج دنیوی خود مراجعه نمایند یا پول نقد به حد کافی در اختیار باشد تا بتوانند پهلوانان و روئین‌تن‌جوانانی را به عضویت در آورده، با پول از زور و قدرت عضلات آنها استفاده نمود و در تظاهرات چشم دشمن را ترسانیده و در مصاف با چاقو و چوب و سنگ آنان را از میدان به در کرد و توضیح دادند با تجربتی که از عضویت در حزب دموکرات قوام‌السلطنه که در سایه‌ی همان حزب، دست توده را به کلی باز کرد و باعث برگشت آذربایجان گردید (در آن موقع تا این درجه از قوام‌السلطنه فاصله نگرفته بودند) و همچنین رفاقت با جوانان تحصیلکرده و مطلعی که از حزب توده‌ی ایران اخراج شده‌اند، به خوبی ممکن است حزبی در ایران علم نمود و هم مقاصد

مشروع خود را برآورده ساخت و هم به اسم مبارزه با توده‌ای‌ها نقشه‌های سیاسی خود را - ولو ضد دولت‌ها باشد - عملی ساخت. بدیهی است در آن وقت هیچ‌کس نقشه‌های دکتر بقائی را از پیش نخوانده بود که مقصودشان ایجاد قدرت برای انتخاب شدن از دو سه نقطه‌ی مملکت و تدارک مال و منال و یا کسب مقام و مناصب حتی برای شوهران همشیره‌ها است و تقریباً تمام اعضای جبهه‌ی ملی در آن جلسه بیانات ایشان را تصدیق نموده و قرار شد همگی در این خصوص مطالعه نموده در جلسه‌ای که هفته‌ی بعد میهمان من به چلوکباب در حصارک کرج بودند، نتیجه‌ی مطالعات هفته‌ی خود را طرح و توضیح نمایند.

چون وسایل تهیه‌ی چلوکباب در حصارک (کرج) مهیا نبود از روز قبل من موجبات پذیرایی را فراهم کرده و از مدعوین محترم تقاضا کردم برای اینکه روز جمعه و تعطیل را بیشتر دور هم باشیم و مذاکرات سیاسی را برای بعد از ظهر بگذاریم از صبح زود تشریف‌فرما شوند تا قدری هم گردش و تماشا در اطراف حصارک نموده و از مناظر زیبای طبیعی استفاده و بازدید بنگاه آبرومند و سودمند رازی (لابراتوارها) را هم کرده و سپس بعد از صرف ناهار کمیسیون‌های دوستانه‌ی سیاسی خود را تشکیل دهیم.

خوشبختانه ساعت ده صبح روز جمعه، همگی دوستان مرکب از آقایان میراشرفی، حائری‌زاده، مکی، بقائی، دکتر فاطمی و جلالی حضور به هم رسانیده و مقارن همین اوقات هم آقایان دیشر و بانو، وابسته‌ی مطبوعاتی سفارت آمریکا و دکتر گرنی و خانم، وابسته‌ی فرهنگی و

ویلز و بانو، مستشار مطبوعاتی و اطلاعات سفارت کبری به حصارک ورود نمودند و پس از اندکی گردش ناهار را در محیط دوستانه‌ای صرف نموده و افتخار پذیرایی به من دادند. خوشبختانه چون همه‌ی مدعوین محترم از بنگاه رازی واقعاً راضی بودند، موضوع تشکیل کمیسیون‌های سیاسی خود به خود منتفی گردید و پس از صرف ناهار به معیت برادر خانم من، آقای دکتر کاوه معاون و آقای دکتر عزیز رفیعی، ریاست محترم بنگاه رازی، مؤسسات حصارک را بازدید و تماشا نمودند.

مقارن غروب که قرار شد به شهر مراجعت کنیم، کمیسیون کوچکی تشکیل دادیم و تقریباً همگی اظهار عقیده نمودند که ما مطالعات لازم برای تشکیل حزب قوی و مؤثر به عمل آوردیم و چون آقای دکتر بقائی خود داوطلب می‌باشند چه ضرری دارد که ایشان را از همه جهت کمک و یاری نماییم که اقدام به تأسیس حزب نموده، هم ملت ایران را از دست یک مشت توده‌ای بیگانه‌پرست نجات دهند و هم دولت‌ها را مجبور به اطاعت از قانون اساسی و احترام به قوانین مصوبه نمایند.

بدیهی است موجبی نداشت که کسی آن وقت نسبت به وطن‌پرستی دکتر بقائی مشکوک باشد، کما اینکه امروز هم [که] انحرافات بقائی را همه روزه با چشم خود می‌بینیم او را مردی وطن‌پرست می‌دانم، ولی افسوس که فریب اغفال‌شدگان توده‌ای را خورده، یک مشت جوانان مستعفی از حزب توده که او را احاطه کرده‌اند، فریض داده و نمی‌داند کسانی که سال‌ها در حزب توده عضو بوده و تعالیم ضاله‌ی توده‌ای‌ها در عروق و شرائین آنها ریشه دوانیده است، به اصطلاح، با شیر اندرون

شده با جان به در خواهد رفت.

این افراد مستعفی توده‌ای هستند که دکتر بقائی را گمراه کرده‌اند، والا دکتر بقائی که در محضر قوام‌السلطنه زانو بر زمین می‌زد، امروز قوام‌السلطنه‌ی وطن‌پرستی را که آذربایجان ایران را با کمک شخص شاهنشاه ایران نجات داد خائن نمی‌دانست!!

مهمانی چلوکباب حصارک به اینجا ختم شد که شخص دکتر بقائی با اعوان و انصارش مطالعاتی برای تشکیل حزب نموده و با کمک سازمان جوانان نظارت بر انتخابات، جمعیت سیاسی تشکیل داده و جمعیت خود را پس از اتخاذ وابسته به جبهه‌ی ملی معرفی نماید.

بدیهی است این فکر لازم بود در جلسه‌ی علنی جبهه‌ی ملی طرح و مورد تصویب کلیه‌ی اعضای جبهه قرار گیرد، ولی بسیاری از آقایان هیئت مؤسس با هیئت مدیره‌ی جبهه‌ی ملی، از اینکه احزاب خود را وابسته به جبهه‌ی ملی نشان دهند مخالف بودند و خصوصاً روزی این موضوع مورد بحث قرار گرفت و گفته شد که یکی از اعضای مؤسس جبهه‌ی ملی که با روزنامه‌ی خود در اجرای اهداف جبهه‌ی ملی بدون دریافت کوچکترین مساعدتی همکاری و معاضدت می‌نماید، طرفدار شدید و جدی سیاست قوام‌السلطنه می‌باشد و به هیچ‌وجه از طرفداری قوام‌السلطنه دست نکشیده است، پس ما نباید بگوییم حزب دموکرات آقای قوام‌السلطنه وابسته به جبهه‌ی ملی است، یا آقای جلالی نائینی طرفدار آقای آقا سید ضیاء‌الدین و خط‌مشی خود را موافق با خط‌مشی سیاسی معظم‌له معین نموده و در روزنامه‌ی کشور پشتیبانی می‌کند، ولی این امر مستلزم آن نیست که حزب اراده‌ی ملی را وابسته به جبهه

بشناسیم.

از طرفی زیرک‌زاده و دکتر سنجابی اصرار بسیاری داشتند که حزب ایران را متمایل به جبهه و جداً وابسته به آن بدانند و خصوصاً چون حزب ایران در اثر خوش‌رقصی‌ها و ائتلاف با جبهه‌ی آزادی‌آبروی خود را نزد ملت ایران از دست داده بود می‌خواستند با وابستگی آن به جبهه‌ی ملی تحصیل آبرویی نموده و با اینکه آقای حسین مکی عضو حزب ایران بود، ولی چون سمت دبیری جبهه‌ی ملی را عهده‌دار بود، با اصرار، ایشان را برای شرکت در جلسات سخنرانی حزب ایران دعوت کرده و از دوستی شخصی و خصوصی مکی با آقای اللهیار صالح که از اعضای فعاله‌ی حزب ایران بودند، سوءاستفاده کرده، مکی را جزو حزب ایران قلمداد نموده و او را حتی مجبور به ایراد سخنرانی‌هایی در حزب ایران کردند. ولی مکی به هیچ‌وجه عضویت حزب ایران را تا روز انحلال حزب مزبور قبول ننمود و قبل از ائتلاف حزب ایران، آقای مکی حزب ایران را ترک گفته بود و به همان حال تا اواخر جبهه‌ی ملی باقی ماند.

آقای دکتر شایگان هم با کمک آقای دکتر کاویانی، جمعیت مبارزی داشتند، ولی هرچند تعداد آنان زیاد نبود، ولی چون از اعضای ادارات و کارمندان دولت تشکیل شده و مردمانی مطلع و اهل بیان بودند، هفته‌ای چند بار به منزل دکتر مصدق آمده و به نفع او سخنرانی می‌کردند و البته تعداد آنان به صد نفر هم نمی‌رسید و دکتر شایگان اصرار داشت این جمعیت را هم وابسته به جبهه‌ی ملی بشناسد، ولی شخص دکتر مصدق شدیداً مخالفت کرده و می‌گفت اینها فقط کار می‌خواهند و صورت

حزب ندارند و به هیچ‌وجه اساساً جمعیتی نیستند که وابسته به جبهه‌ی ملی بشناسند.

دکتر بقائی، با تمام این افکار مخالف، فقط می‌خواست سازمان جوانان ناظر بر انتخابات را رأساً اعضای جبهه‌ی ملی یا لاقل وابستگان قطعی جبهه‌ی ملی بدانند و بر روی این نظر اختلافات شدیدی در جبهه‌ی ملی ایجاد گردید و خلاصه دکتر بقائی خود را حاضر برای تشکیل حزب جدید نشان می‌داد مشروط بر اینکه رسماً جبهه‌ی ملی نه‌تنها از آنها حمایت نماید، بلکه آنان را وابسته به خود به تمام کشور معرفی کند.

اعضای حزب ایران در جبهه‌ی ملی مرکب از آقایان اللهیار صالح، دکتر سنجابی، زیرک‌زاده و اواخر کار حسینی، به علت اینکه هر چهار نفر از اعضای هیئت مدیره‌ی حزب ایران بودند اساساً خود را تابع و وابسته‌ی جبهه‌ی ملی می‌شناختند و می‌گفتند جوانان ناظر بر حسن جریان انتخابات، جمعیت سیاسی نیست، بلکه برای نظارت در یک امر به‌خصوصی به وجود آمده است.

دکتر مصدق هم خوشحال از این همه اختلافات، شخصاً عقیده داشت که از تمام احزاب باید کار گرفت، ولی هیچ‌کدام را به رسمیت نشناخت و عضو جبهه‌ی ملی ندانست و دکتر فاطمی برای اجرای این منظور به فکر تأسیس حزبی به‌نام حزب (سربازان جبهه‌ی ملی) افتاد تا اگر فرضاً توفیق در تشکیل آن هم نیابد، لاقل، تقاضاهای بقائی و اعضای حزب ایران و دکتر شایگان را خشتی نماید.

یکی از موارد اختلافی که حتی تا روزهای آخر بین افراد مؤسس

جبهه‌ی ملی باقی و برقرار ماند همین عدم شناسایی احزابی بود که افراد آن غالباً افراد جبهه‌ی ملی را تشکیل داده بودند و مثلاً آقای عبدالقدیر آزاد به مناسبت داشتن روزنامه و لیدری حزب استقلال، معتقد بود که بیشتر از دیگران سهم خود را در اجرای هدف آزادی مطبوعات و انتخابات و الغای حکومت نظامی - که از خواسته‌های واقعی و اساس تشکیل جبهه‌ی ملی است - انجام می‌نماید و دکتر بقائی عقیده داشت که او با روزنامه‌ی صفر و شاهد و عطار و لیدری جمعیت جوانان نظارت بر اعمال انتخابات، بیشتر از سایرین به جبهه‌ی ملی کمک می‌کند و افراد حزب ایران تقویت جبهه‌ی ملی را فقط در سایر سخنرانی‌های هفتگی حزب خود می‌دانستند و همین تصورات و توهمات، موجبات نفاق و اختلاف بین افراد و رنجش‌های شخصی و خصوصی را باعث شده و غالباً وقت جبهه‌ی ملی صرف اصلاح و آشتی بین افراد می‌گردید و انصافاً دکتر مصدق هم در دامن زدن این آتش، ید طولایی داشت؛ زمانی با نزدیکی و ارتباط زیاد با دکتر شایگان باعث تحریک آقای مکی می‌گردید و شبی دکتر فاطمی را به جان دکتر سنجابی می‌انداخت و وقتی، امیر علانی را حتی نسبت به آقای مشارعظم بدبین می‌نمود، با یک تنک‌گوشی صحبت کردن بی‌موقع و خنده‌ی مصنوعی، حائری‌زاده را از خود می‌رنجاند و بالاخره در سایه‌ی همین سیاست ایجاد اختلاف و نفاق، ریاست عالی‌ی خود را بر جبهه‌ی ملی حفظ می‌کرد و با اینکه حقاً و انصافاً حضرت آیت‌الله کاشانی به مناسبت روشن‌بینی در سیاست و انجام اعمال سودمند و مثبت به نفع مملکت و انتشار اعلامیه‌های روشن و صریح، حافظ جبهه‌ی ملی و

موجب تقویت این جمعیت کوچک ولی بانفوذ و قدرت بیست نفری را می‌گردیدند، ولی دکتر مصدق با حيله و رندی‌های خاص نمی‌گذاشت افراد جبهه‌ی ملی از ایمانشان نسبت به او کاسته شده و در معتقداتشان نسبت به او خللی وارد آید.

خلاصه به همین جهات بود که در تأسیس حزب زحمتکشان آقای دکتر بقائی، هیچ‌یک از افراد جبهه‌ی ملی با ایشان همکاری نمود و دکتر بقائی ناگزیر دست توسل به سوی افراد سابق حزب توده که به نام انشعاب‌یون برای خود جمعیت کوچک چند نفری را تشکیل داده بودند - دراز کرد و جمعیت مزبور به کمک همان چند نفر افراد اخراجی حزب غیرقانونی منحل‌ه‌ی توده‌ی ایران، تشکیل زحمتکشان را دادند و فقط علت قدرت موقتی حزب توده کمک‌های دولت مصدق به آنها بود و به محض اینکه در اثر اعتراض حزب ایران، دکتر مصدق از کمک مستقیم به حزب آقای دکتر بقائی خودداری نمود در عمل دیدیم که قدرت جمعیت مزبور به صفر تنزل یافته و دکتر بقائی در جراید اعلان می‌کرد که اگر به حزب ما حمله شود من و زهری از داخل حزب با اسلحه جواب خواهیم گفت. به هر حال، تشکیل حزب آن‌طور که جزء ایده‌آل و آرزوی آقای دکتر بقائی بود صورت عمل به خود نگرفت و چون در آن ایام در اروپا بودم متوجه نشدم که آیا جشن رسمی هم برای تشکیل حزب مزبور، پس از مذاکراتی که در باغ صبا و حصارک با آمریکایی‌ها و انگلیس‌ها به عمل آمد، گرفته شد و آیا حضرات کمک‌های نقدی هم نمودند و یا فقط به دادن فکر و کمک‌های مشورتی قناعت کردند. ولی بدون شک فکر تشکیل حزب از همان زمان شکست سازمان جوانان

نظارت بر انتخابات جبهه‌ی ملی ایجاد شده بود و همان‌طور که اشاره شد گویا تکلیف تأسیس حزب به آقای دکتر فاطمی محول شده بود که ایشان هم با آقایان دادگر، دشتی، آقا سید ضیاء‌الدین، ارسلان خلعتبری و سایر دوستان مشورت و کمک خواسته بود، ولی چون هیچ‌یک از آنان به عللی حسن استقبال نکرده بودند در نتیجه دکتر فاطمی از تأسیس حزب منصرف و آقای دکتر بقائی این فکر را از تعقیب و تشکیل حزب زحمتکشان همت گماشت.

دکتر بقائی برای جلب دکتر مصدق، همیشه در جلسات جبهه‌ی ملی با تأخیر زیاد حاضر می‌شد و با اینکه دکتر مصدق کراراً اشخاص را به مناسبت عدم دقت و اعتناء به نظم و ترتیب و وقت‌ناشناسی هو می‌کرد و گاهی به شکل قهر از تأخیر حضور افراد در جبهه‌ی ملی از جلسه خارج می‌شد، ولی چون دکتر بقائی متعذر می‌شد که یک نفری مجبور است به گزارشات جوانان سازمان نظارت بر انتخابات رسیدگی نموده و با ایجاد وسائل مختلف موجبات تشویق و دلگرمی آنان را فراهم نماید، غالباً او را از دیگران مستثنی می‌نمود و عذرش را قبول می‌کرد و زمانی هم برای جلوگیری از ناراحتی دیگران به دکتر بقائی می‌گفت:

«آقا جان چه مانعی داشت در منزل من از آنها پذیرایی می‌کردید و اینها بهانه است، چون آقایان احترامی برای وقت دیگران قائل نمی‌باشند؟»

غالباً در اواخر جلسات جبهه‌ی ملی، دکتر بقائی برای اینکه حزب خود را مطلع از کلیه‌ی جریانات سیاسی و اخبار پشت پرده معرفی کند، اخباری به اعضای جبهه می‌داد و زمانی هم موجبات ناراحتی نمایندگان

فراکسیون جبهه‌ی ملی را فراهم می‌ساخت. مثلاً توضیح می‌داد که شنیده‌ام جوانانی از طرف حکومت رزم‌آرا تقویت شده‌اند که اطراف منزل نمایندگان جبهه‌ی ملی کشیک کشیده و یا در جلوی بهارستان حضور یافته با بوکس‌های آهنین به عنوان توهین، نمایندگان جبهه‌ی ملی را مضروب سازند و آقای دکتر مصدق برای خنثی ساختن اخبار مزبور می‌گفت:

«آقا جان این حرف‌ها دروغ است مگر نمایندگان نمی‌توانند از در باغ یا در کتابخانه‌ی مجلس به جلسات بروند، وانگهی در مواقع باریک باریک و تاریک به جای خانه‌ی خود در خانه‌ی دوستانشان استراحت کنند.» و با این ترتیب هم خبرهای مهم آقای دکتر بقائی را مبتذل می‌ساخت و هم سرودی یاد مستان داده بود.

دکتر بقائی گاهی هم برای مرعوب ساختن پیشوا، از مذاکرات و بحث چند ساعته‌ی خود با آقای کاشانی به دکتر مصدق گزارش داده و مثلاً می‌گفت پس از توضیحات من، کاشانی موافق شدند و یا اینکه پس از توضیحات من از تعقیب فلان فکر انصراف حاصل کردند!

بین آقای دکتر بقائی و مکی، اختلاف نظر و اختلاف عقیده گاهی به حدی شدید می‌شد که کار به داد و فریاد و مجادله می‌رسید و حتی اکنون هم که این سطور را به رشته‌ی تحریر در می‌آورم اطمینان قطعی ندارم که بین این دو نفر روابط عمیقانه‌ی همکاری و معاضدت برقرار باشد و به همین جهات بود که تمام افراد جبهه‌ی ملی از شزکت در حزب زحمتکشان خودداری نمودند.

[حضور آیت‌الله کاشانی در بین اعضای جبهه‌ی ملی]

حضرت آیت‌الله کاشانی در جبهه‌ی ملی دو قسمت را همواره تحت نظر داشته، اداره و مراقبت می‌نمودند: یکی روابط اعضای جبهه‌ی ملی با یکدیگر و دوم اجرای سیاست‌ها و دستورات مربوطه‌ی سیاسی که توسط مؤسسين جبهه‌ی ملی صورت انجام و اجرا به خود می‌گرفت و خصوصاً انجام و اجرای این دو رل پس از نخست‌وزیری آقای دکتر مصدق بیشتر صورت واقعیت به خود گرفته بود.

یعنی قبل از اینکه دکتر مصدق نخست‌وزیری را قبول نماید، حضرت آیت‌الله کاشانی در جلسات جبهه‌ی ملی شرکت می‌نمودند و اگر ماهی یک بار هم به جلسات حاضر می‌شدند، دستور مذاکرات و تصمیمات جبهه‌ی ملی، که از پیش مقرر گردیده بود، موکول به بعد شده و بحث در اطراف مسائل سیاسی روز و خط‌مشی جبهه‌ی ملی عنوان می‌گردید و آقای کاشانی با در نظر گرفتن اصول کامل شرایط آزادی و دموکراسی، بدو نظریات خود را نسبت به مسائل روز با کمال صراحت بیان داشته و اگر مخالف یا مخالفینی بود دلایل مخالفت خود را ابراز و سپس اخذ رأی به عمل آمده، در مورد موضوع مزبور تصمیم قطعی مثبت یا منفی اتخاذ می‌گردید و شاید برای یک‌بار هم در جلسات جبهه‌ی ملی اتفاق نیفتاد که پیشنهادات حضرت آیت‌الله کاشانی قبول نشده و یا مردود گردد و علت این بود که آقای کاشانی شخصاً درباره‌ی مسائل مطروحه و سیاست روز، با ذکر تمام جزئیات که دلیل کاملی برای احاطه‌ی واقعی معظم‌له به جریان سیاست روز است، توضیحات کافی و وافی می‌دادند و اگر مخالفتی هم ابراز می‌گردید، مخالف را با

دلیل و ادای توضیح لازم متقاعد می‌ساختند.

موضوع دیگری که نباید فراموش شود، عدم شرکت حضرت کاشانی در جلسات دوره‌ی شانزدهم مجلس شورای ملی است و با اینکه آقای کاشانی از تهران به سمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردیده بودند، برای یکبار نه در جلسات و نه در کمیسیون‌ها و نه در اطاق هیئت‌رئیس‌ه‌ی مجلس شورای ملی شرکت نمودند، ولی غالباً فراکسیون جبهه‌ی ملی مرکب از نمایندگانی که عضو جبهه‌ی ملی بود و در جلسات مجلس شورای ملی حاضر می‌شدند با حضور آقای دکتر مصدق، تحت ریاست عالی‌ه‌ی آقای کاشانی و شرکت روزنامه‌نگارانی که عضو جبهه‌ی ملی بودند، در منزل نمایندگان جبهه‌ی ملی مانند آقای اللهیار صالح و آقای حائری‌زاده تشکیل می‌گردید و درباره‌ی لوایح تقدیمی دولت‌های وقت به مجلس و روش جبهه‌ی ملی توضیحاتی داده شده و تصمیمات لازم اتخاذ می‌گردید و همه‌ی اعضای حاضر در فراکسیون جبهه‌ی ملی از روشن بینی و واقع‌شناسی آقای کاشانی حتی در سیاست‌های داخلی مجلس و رویه‌ی نمایندگان با یکدیگر، با نهایت تقدیر اظهار تعجب می‌کردند.

مقصود این است که سایر اعضای جبهه‌ی ملی به غیر از وکیل و روزنامه‌نویس، در این کمیسیون‌ها دعوت نمی‌شدند، ولی بدیهی است اگر موضوعات مهمی مورد شور و بحث قرار می‌گرفت در جلسات عمومی جبهه‌ی ملی به اطلاع و استحضار سایر اعضای جبهه می‌رسید.

آقای دکتر مصدق پس از قبول نخست‌وزیری در هیچ‌یک از کمیسیون‌های مختلف جبهه‌ی ملی، نه در کمیسیون سیاسی و تبلیغات و

فراکسیون نمایندگان شرکت نمی‌نمود و جلسات جبهه‌ی ملی به ریاست حضرت آیت‌الله کاشانی در منزل آقای مشارعظم تشکیل می‌شد و روزی نبود که گله‌ای از طرز کار و رفتار آقای دکتر مصدق در جلسات متشکله‌ی جبهه‌ی ملی در میان نباشد و من پس از بازگشت از سفر اروپا و شرکت در جلسات جبهه‌ی ملی چندین بار از دهان آقای کاشانی در منزل آقای مشارعظم شنیدم که می‌گفتند «یارو طاغی و یاغی شده است. بی‌سواد را اسب برداشته است» مقصود آقای دکتر مصدق بود و این بیانات آقای کاشانی به طور علنی اظهار می‌شد، ولی سایرین از بسیاری از عملیات حکومت مصدق ناراضی [بودند] و حتی می‌گفتند بزرگترین خبط دکتر مصدق السلطنه، قبول مقام نخست‌وزیری است و ایشان در لباس نمایندگی ملت ممکن بود به مملکت خدمت نماید در صورتی‌که اکنون در پست نخست‌وزیری تمام ایراداتی که از نخست‌وزیران سابق و وزیران سابق می‌گرفت و اتهاماتی که به آنان وارد می‌ساخت خود چندین برابر زیان‌آورتر انجام داده و در حقیقت دیگر برای جبهه‌ی ملی راه فراری باقی نگذاشته است!!

آقای کاشانی به تدریج نسبت به دکتر مصدق بدبین شده و با اعمال او علناً مخالفت می‌نمودند و همان‌طور که در صفحات گذشته اشاره شد به همین جهات با آقای حسین مکی هم قهر بودند، به طوری‌که آقای مکی خود اعضای جبهه‌ی ملی را خیر می‌داد که منزل آقای مشارعظم برای تشکیل جلسه حضور یابند و پس از عزیمت آقای کاشانی از جلسه‌ی جبهه‌ی ملی، به شمیران، مقارن نیم ساعت قبل از نیمه‌شب یا ساعت یازده شب به جلسه‌ی جبهه‌ی ملی می‌آمدند.

آقای کاشانی با عملیات خودسرانه و دیکتاتوری آقای دکتر مصدق مخالف بوده و با آقای مکی هم به مناسبت مداخله در امور انتخابات دوره‌ی هفدهم موافق نبودند و آقای دکتر مصدق هم به وسیله‌ی ایادی تبلیغاتی خود در خارج انتشار می‌داد چون سفارش‌های آقای کاشانی و آفازاده‌های آنها قابل اجرا نیست، با من مخالفت دارند و کار مخالفت‌ها به جایی رسید که جراید خارجی مانند روزنامه‌های پاریس و ژنو (لاپروگرس - لوموند - پاری پرس - ژورنال دوژنو - گزت دولوزان) و جراید کشورهای اسلامی در همان وقت درباره‌ی اختلاف شرح مفصلی انتشار داده و غالباً مخالفت این دو مرد سیاسی را مخالفت سیاست انگلیس و آمریکا در ایران معرفی می‌کردند و از روی همین موضوع مطالب سیاسی بین آن دو کشور و اختلافاتشان را در ایران حدس می‌زدند.

آقای کاشانی برای حسن اجرای انتخابات دوره‌ی هفدهم بسیار پافشاری نمودند و حتی چند وزیر کشور عوض شد و میان معظم‌له و آقای اللهیار صالح، وزیر کشور، هم اختلاف ایجاد گردید تا همان وقت منجر به صدور اعلامیه از طرف حضرت آیت‌الله درباره‌ی انتخابات و طرز کار وزارت کشور گردید و آقای صالح شخصاً از پست وزارت کشور مستعفی گردید و دکتر صدیقی را به جای ایشان از همان زمان آوردند.

آقای کاشانی معتقد بودند تا حدود امکان بایستی مانع انتخاب عناصر بیگانه‌پرست و جاسوسان اجنبی گردید و اگر وزارت کشور مانع نمی‌شود لااقل خوش‌رقصی نسبت به انتخاب آنان ننماید. دکتر مصدق

عقیده داشت که با این قانون اگر امام جعفر صادق (ع) هم استغفرالله وزیر کشور باشد، اعمال نفوذ خواهند نمود پس چرا دولت اشخاص موجه‌تری را تقویت نکند؟ مثلاً در همدان کار آقای ضیاءالملک فرمند که از محترمین محلی و عنصری شریف و پاکدامن است تمام شده بود، فوراً به دستور دکتر مصدق، انتخابات همدان به اسم اعزام بازرس به محل توقیف و فرماندار بی‌گناه همدان هم منتظر خدمت گردید.

خلاصه، کار اختلاف آقای کاشانی و دکتر مصدق به حدی بالا کشیده بود که بعضی از طرفداران جدی دکتر مصدق که ضمناً بر خر مراد هم سوار بودند و وکیل و وزیر شده بودند کمتر در جلسات جبهه‌ی ملی حضور می‌یافتند و هر هفته آقای مشاعرظم تهیه‌ی مفصلی می‌دیدند و وقت عده هم تلف می‌شد، ولی اکثریت حاصل نمی‌گردید و چون کار انتخابات تهران هم تمام شده و خر بعضی‌ها به اصطلاح از پل گذشته بود، دیگر، به قول جلالی نائینی، به جبهه‌ی ملی اعتنایی نکرده و دنبال اعمال خود بودند و دکتر مصدق هم همیشه می‌گفت جبهه‌ی ملی پس از نخست‌وزیری من مرحوم شده است.

به طوری که خوانندگان می‌دانند در جریان دوره‌ی هفدهم مجلس، هم کم‌کم جبهه‌ی ملی را در فراکسیون نهضت ملی وارد کرد و با اینکه فراکسیون مزبور از دکتر شایگان و دکتر سنجابی و زیرک‌زاده و حسینی و سایر اعضای جبهه‌ی ملی تشکیل شده بود معهداً به نام نهضت ملی اسم‌گذاری شده و دکتر مصدق هم آنها را به همین نام می‌شناخت.

آقای کاشانی چون توجه زیادی به امر انتخابات شهرستان‌ها داشتند، غالباً در تمام جلسات جبهه‌ی ملی شرکت نموده و دائماً از

قانون‌شکنی‌های حکومت آقای دکتر مصدق و مداخله‌ی وزارت کشور در امر انتخابات دوره‌ی هفدهم، بیاناتی ایراد و تلگرافات شکایت مردم که مستقیماً به دست ایشان می‌رسید به اعضای جبهه ارائه می‌نمودند و شنیدم دکتر مصدق هر قدر واسطه برای اصلاح با آقای کاشانی فرستاد فایده‌ای نکرد و در جلسه‌ی آشتی‌کنان در دزآشیب شمیران هم بعداً دیده شد که نتوانست دولت دکتر مصدق طرفی ببیند و اختلافات به هیچ‌وجه رفع نگردید و همین اختلافات در مجلس شورای ملی به صورت حاد و زنده‌ای در آمده دکتر مصدق را مجبور ساخته بود، چون اکثریت نداشت، در مجلس شورای ملی حضور پیدا نکند.

نظر به اینکه جلسات منزل آقای مشارعظم هم بسیار محدود و معین شده بود، آقای دکتر مصدق نمی‌توانست به وسیله‌ی طرفداران خود از مذاکرات آن جلسات اطلاع پیدا نماید و به تصور اینکه جلسات مزبور هم برای سقوط کابینه‌ی اوست، شروع به عملیاتی برای انحلال جلسات جبهه‌ی ملی نمود و به همین جهات با آقای مشارعظم نیز شدیداً روی مخالفت نشان می‌داد.

[اوج اختلاف در جبهه‌ی ملی از آغاز انتخابات دوره هفدهم]

اختلاف بین حضرات آیت‌الله کاشانی و آقای دکتر مصدق خصوصاً در دوره‌ی شروع مقدمات انتخابات دوره‌ی هفدهم روز به روز وسیع‌تر و دامنه‌دارتر گردیده و کم‌کم به طور علنی و آشکار باعث تجزیه و تحلیل جبهه‌ی ملی شده بود.

از طرفی دکتر بقائی چون نتوانست به غیر از خود و علی زهری

افراد دیگری را از حزب زحمتکشان و یاران و دوستان شخصی خویش از تهران و شهرستان‌ها به نمایندگی دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی بقبولاند، قهراً از دکتر مصدق جدا شد و علناً در جلسات جبهه‌ی ملی که در منزل آقای مشارعظم تشکیل می‌گردید از عملیات شخص دکتر مصدق و دکتر شایگان انتقاد می‌کرد!!

از طرف دیگر آقای حسین مکی با آقای مظفر بقائی به مناسبت نامزدهای مختلفی که برای اهواز داشتند (مکی طرفدار انتخاب دکتر جزایری وزیر فرهنگ کابینه‌ی رزم‌آرا و بقائی مخالف شدید او بود) و اعلامیه‌های ضد و نقیضی که در این مورد در محل صادر کرده و به امضای خود انتشار می‌دادند، هر روز بر عمق اختلاف می‌افزود و شکاف عمیق در دوستی آن دو نفر که یار غار یکدیگر بودند پیدا شده بود. مخالفت شدید تقریباً تمام اعضای جبهه‌ی ملی با نامزدی دکتر گوشه‌گیر نامی از دزفول - که دکتر بقائی خود را طرفدار شدید شخص مزبور معرفی می‌کرد - نیز مزید بر علت گردیده بود.

مخالفت شدید واقعی آقای ارسلان خلعتبری با آقایان حسین مکی و حسین فاطمی که شدیداً برای انتخاب آقای عباس اسلامی از مازندران (بابل) دست و پا می‌کردند و حتی تلگراف کشف به نفع اسلامی مخابره می‌نمودند و تلفنگرام به فرماندار و رئیس شهربانی بابل به نفع اسلامی مخابره می‌شد؛ مخالفت باطنی با آیت‌الله غروی که واقعاً مورد علاقه‌ی مردم شوشتر برای نمایندگی دوره‌ی هفدهم قرار گرفته بود و خلاصه اختلافات شدیدی که انتخابات دوره‌ی هفدهم در جبهه‌ی ملی ایجاد کرده بود، مقدمات و علائم انحلال جبهه را فراهم ساخته بود.

حضرت آیت‌الله کاشانی با انتخاب آقای شهاب خسروانی از محلات، کتباً و شفاهاً مخالفت کرده و علناً از آقای حشمتی طرفداری می‌کردند. ولی شهاب خسروانی به مناسبت خدماتی که از نظر ایجاد بیمارستان، ساختمان راه، تأسیس مدرسه، توسعه‌ی امر فلاحت و کشاورزی و مرکزیت دادن به محلات انجام داده بود، مورد علاقه‌ی مردم قرار گرفته و مخالفت‌ها و حتی کارشکنی‌های وزارت کشور حکومت مصدق کارگر نیفتاد و خسروانی از محلات انتخاب شد و این دلیل تنها برای عصبانیت حضرت آیت‌الله از دستگاه دکتر مصدق کافی بود.

در حالی که آقای حسام دولت آبادی از اصفهان و آقای عماد تربتی از تربت حیدریه و آقای سردارفاخر از شیراز و آقای پیراسته از ساوه و مشایخی از شهر ری، انتخابشان قطعی و حتمی بود ولی آیت‌الله کاشانی شدیداً در جلسات جبهه‌ی ملی مخالفت می‌کرد و دولت هم قدرتی نداشت که از انتخابات این اشخاص جلوگیری کند، چون مسلماً با قیام مردم و خونریزی - مانند بسیاری از نقاط ایران در دوران انتخابات دوره‌ی هفدهم - مواجه می‌گردید و دکتر مصدق مجبور شد انتخابات نقاط مزبور را مسکوت و ناتمام بگذارد، ولی با انجام این رل هم موفق به جلب نظر و توجه آیت‌الله کاشانی نگردید و معلوم است با این مخالفت‌های ریشه‌دار و عمیق، تکلیف جبهه‌ی ملی و تشکیل جلسات آن کاملاً واضح می‌باشد.

پوشیده نماند که آقای مشارعظم با انتخاب مهندس غروی از لاهیجان به هیچ‌وجه موافق نبودند و جبهه‌ی ملی هم با نظر آقای مشار

موافقت کامل داشت، ولی با کمک دولت، مهندس غروی از لاهیجان انتخاب شد و موجبات دلخوری تمام اعضای جبهه‌ی ملی فراهم گردید و بدیهی است آقای مشار هم با این سوء سلیقه‌ها و رفتار آقای دکتر مصدق شدیداً مخالف بوده و با آقای حائری‌زاده، هر دو، از این اعمال بی‌رویه‌ی دکتر مصدق در جلسات جبهه‌ی ملی انتقادات معقول و حاد می‌نمودند.

هنگامی که جریان انتخابات دوره‌ی هفدهم مجلس شورای ملی موجبات تفرقه‌ی عجیب و شکاف عظیم بین افراد جبهه‌ی ملی را ایجاد کرده بود و دکتر مصدق ظاهراً خود را به کلی از جبهه‌ی ملی خارج کرده و کنار کشیده و اختلاف او با آقای کاشانی به جاهای نازک و باریک منجر شده بود، شبی در منزل آقای مشارعظم، قبل از تشکیل جلسه‌ی جبهه‌ی ملی، عده‌ای تصمیم گرفتند که صادقانه و با تهور به عرض حضرت آیت‌الله کاشانی برسانند که چون ایشان رسماً عضو جبهه‌ی ملی نیستند و نه مانند مدیران جراید و نویسندگان، عضو جبهه‌ی ملی انتخاب شده‌اند و نه مانند سایر افراد به تحصن و اقدام در رفع تضییقات درباره‌ی اصول آزادی با برنامه‌ی جبهه‌ی ملی همگامی کرده‌اند، بهتر است در جلسات شرکت نفرموده و در نامه‌هایی که به عنوان اهالی شهرستان‌ها در تقویت نامزدان مخصوص انتخاباتی صادر می‌فرمایند اسمی از جبهه‌ی ملی عنوان ننماید و این تصمیم نزدیک بود به مرحله‌ی اجرا گذاشته شود که آقای حائری‌زاده با بیان معقولی اظهار داشتند:

«اکنون که جبهه‌ی ملی خود به خود متلاشی و تجزیه گردیده است با این بیان آقای کاشانی را نباید آزرده‌خاطر ساخت و

مجاهدات ایشان را در طریق پیشرفت منویات مردم فراموش کرد.»

مقصود این است که تمام عوامل اختلاف برای انحلال جبهه‌ی ملی فراهم گردیده بود و آقای دکتر مصدق به کمک وزارت کشور علناً در کار انتخابات مداخله کرده، نقاطی را که علیرغم تمایل ایشان می‌رفت جریان انتخاباتش پایان پذیرد با یک تلگراف توقیف و به نامزدان دولت به هر وسیله بود کمک می‌نمودند.

مثلاً دکتر فاطمی طرفدار انتخاب آقای جلالی نائینی از نائین بود، ولی دولت به آقای دکتر طباطبائی نظر داشت و هر قدر جلالی در جلسات جبهه‌ی ملی نطق کرده تقاضا می‌نمود که فلان رئیس اداره، منتخب شخص آقای دکتر طباطبائی، لااقل او را تعویض نمایند، دولت گوشش بدهکار نبود، ولی حتی در حین جریان انتخابات، شخص دکتر مصدق دستور تغییر بخشدار یا فرماندار را می‌دادند.

در ملاقاتی که چند نفر از اعضای جبهه با آقای دکتر مصدق نمودند که آقا! مرگ حق است، ولی برای همسایه‌ی شما، چرا در انتخابات مداخله می‌کنید خوب است ولی دولت‌هایی را که مداخله نموده‌اند خیانتکار می‌شناسید؟ ایشان جواب داده بودند که آقای سرلشگر گرزن در چند نقطه‌ی عشایرنشین به میل خود اشخاصی را دستور داده از صندوق بیرون آورده‌اند، چرا من اشخاصی را که موجه می‌دانم انتخاب نکنم؟!

از زمانی که دکتر مصدق به شخص من اظهار داشتند که کهد آتش و پلو دارد موفق می‌شود و شما محال است بتوانید توفیق پیدا کنید و هر

یک از اعضای جبهه، برخلاف تصمیمی که در جلسه‌ی رسمی جبهه‌ی ملی گرفتند، یک نفر دیگری را در شهریار و ساوجبلاغ نامزد نمودند، تا امروز کوچکترین ملاقاتی با دکتر مصدق ننموده و به چشم خود دستور مداخله را دیدم و آنچه باید بدانم فهمیدم و تقریباً بر همه‌ی افراد جبهه‌ی ملی ثابت شد که پیشوا چه نقشی را در خودرأیی و دیکتاتوری بازی می‌نماید.

خلاصه آقایان سنجابی، فاطمی، زیرک‌زاده، حسینی، نریمان، دکتر شایگان و امیر علانی دور دکتر مصدق را احاطه کرده و به جبهه‌ی ملی، به عنوان اشتغال به کار، زیاد نمی‌آمدند.

آقایان حسن صدر [و] دکتر کاویانی از سال‌ها قبل فاتحه‌ی جبهه‌ی ملی را خوانده و در جلسات حاضر نمی‌شدند. مکی به مناسبت قهر بودن با آقای کاشانی، و بقائی به علت اختلاف با مکی بر سر انتخاب نامزدهای انتخاباتی حاضر نشده و طفره می‌رفتند.

بقائی از نزدیکی حزب ایران با دکتر مصدق و موفقیت تمام افراد حزب مزبور در شهرستان‌ها، خون جگر می‌خورد، و مکی از دست دادن وجهه‌ی خود را در خوزستان، دلیل مخالفت کامل با دکتر مصدق می‌دانست.

آقایان مشاراعظم و حائری‌زاده علناً با افکار مصدق همراهی نمی‌کردند و همین موجبات، دست به دست هم داده باعث انحلال جبهه‌ی ملی گردید و حتی کوشش و مجاهدت آقای دکتر فاطمی پس از خروج از بیمارستان، جهت التیام جبهه‌ی ملی به جایی نرسید و خوب به یاد دارم که آخرین جلسه در تابستان سال ۱۳۳۰ در منزل آقای

مشارعظم با شرکت معظم‌له و آقای حائری‌زاده و آقای آیت‌الله‌غروی و آیت‌الله کاشانی و جلالی نائینی و اینجانب تشکیل و بدون اخذ هیچ نتیجه پایان پذیرفت و فاتحه‌ی جبهه‌ی ملی با این ترتیب برای همیشه خوانده شد.

پایان

نمایه

| | اشخاص |
|---------------------------------|---------------------------------|
| اسلامی، عباس ۲۱۱ | آزاد، عبدالقدیر ۱۱، ۲۷، ۵۱، ۵۶، |
| اقبال، منوچهر ۱۷، ۱۸، ۶۲ | ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۰، |
| امام جعفر صادق (ع) ۲۰۹ | ۲۰۱ |
| امامی ۱۴۵ | آزرمی ۱۷۶ |
| امامی، جلال ۱۰۹ | آسیدضیاءالدین ۱۵۶ |
| امامی، جمال ۵۱، ۵۶، ۷۵، ۱۸۵ | ارباب شاه (بهرام شا هرخ) ۱۷۹، |
| امامی، جمال امیرعلائی ۲۰۱، ۲۱۵ | ۱۸۰ |
| امیرعلایی، شمس‌الدین ۲۷، ۶۵، | ارباب کیخسرو (گوینده فارسی |
| ۷۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۲۶ | رادیو برلن) ۱۷۹ |
| بختیاری، مرتضی قلی‌خان ۱۳۷، | ارسنجانی ۷۲ |
| ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۸ | اسکندری، ایرج ۱۴۹ |
| بقایی، مظفر ۱۱، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۹، | اسکندری، عباس ۱۴۶ |
| ۳۰، ۳۲، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۸۳ | |

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹ | ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۰۹ |
| ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹ | ۲۱۴، ۲۱۶ |
| ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵ | |
| ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱ | حائری‌زاده ۱۱، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۲۹ |
| ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵ | ۳۰، ۳۲، ۵۳، ۵۶، ۵۹، ۶۷، ۶۸ |
| بهبهانی، علی ۷۰ | ۹۶، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۷ |
| | ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۶ |
| بازارگاد ۱۵۶، ۱۶۷ | ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶ |
| پای بوس (کلنل) ۱۹۲ | حافظ ۱۳۶ |
| پرایس، فیلیپ (نماینده حزب | حیبی ۳۵ |
| زحمتکشان) ۱۹۰، ۱۹۲ | حجازی، مطیع‌الدله ۱۵۸، ۱۶۶ |
| پهلوی، رضا ۶۳، ۱۳۳ | حسیبی ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۷۹، ۸۳، ۸۴ |
| پهلوی، محمدرضا ۱۱، ۱۳۸ | ۱۲۷، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۵ |
| ۱۴۶ | حشمتی ۲۱۲ |
| پیراسته ۲۱۲ | حقیقت‌شناس ۸۳ |
| پیرنظر ۱۷۶ | حکیم‌الدوله لقمان (ریاست |
| | انجمن انتخابات تهران) ۱۰۷ |
| تدین ۱۴۴ | |
| تربتی، عماد ۲۱۲ | خامنه ۱۹۱ |
| تفضلی، جهانگیر ۱۵۶ | خسروانی، شهاب ۱۵۰، ۱۵۱ |
| | ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷ |
| جزایری (وزیر فرهنگ کابینه | ۱۷۲، ۲۱۲ |
| رزم‌آرا) ۲۱۱ | خسروانی، عطاء ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۸ |
| جلالی نائینی ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۸ | خطیبی، حسین ۱۹۱ |

| | |
|---------------------------------|--------------------------------|
| رجبی (مهندس) ۱۷۷ | خلعتبری، ارسلان ۱۹، ۲۱، ۲۵، |
| رحیم‌زاده صفوی ۱۴۳ | ۲۷، ۵۰، ۵۳، ۵۵، ۶۸، ۷۹، ۸۰، ۹۳ |
| رزم‌آرا ۱۱، ۴۰، ۴۹، ۶۱، ۹۲، ۹۳، | ۱۰۴، ۲۰۳، ۲۱۱، |
| ۹۴، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، | خلیلی، عباس ۴۰، ۸۵، ۱۰۴، |
| ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۹۱، ۱۹۲، | ۱۰۶، ۱۲۸، ۱۳۱، |
| ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۴ | |
| رفیعی، عزیز ۱۹۷ | دادگر ۲۰۳ |
| رقیع، قائم‌الملک ۱۱۴ | دشتی ۱۳۵، ۲۰۳ |
| رهنما ۱۵۶ | دفتری (تیمسار) ۱۸۰ |
| | دولت آبادی، حسام ۲۱۲ |
| زاهدی ۳۳ | دوهر (مستشار سفارت آمریکا) |
| زعیم، حسین ۱۵۱، ۱۶۳، | ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۱۰۹، |
| ۱۷۲، ۱۶۷، | دهقان، احمد ۱۴۵ |
| زهری، علی ۶۸، ۶۹، ۲۱۰، | دهلوی، اسماعیل ۱۷۶ |
| زیبرک‌زاده ۶۷، ۷۹، ۱۲۶، ۱۹۹، | دیشر (اتاشه مطبوعاتی سفارت |
| ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۵، | آمریکا) ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، |
| | ۱۹۶ |
| ساعد مراغه‌ای ۱۱، ۱۰۶، ۱۱۵، | دیوشلی ۱۹۱ |
| ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۴۸، | |
| سرتیپ‌زاده (رئیس کارآگاهی | رابرت. ب. هیوت (مدیر مؤسسه |
| آزاد) ۱۰۴، ۱۱۸، ۱۹۱ | مشهور آسوشیتدپرس آمریکا) |
| سرتیپ‌زاده کارگشا (رئیس اداره‌ی | ۱۲۵ |
| سیاسی شهربانی) ۱۸۰ | رادمنش ۱۴۹ |
| سردار فاخر ۲۱۲ | راشد ۷۳ |

| | |
|---|-------------------------------|
| شوشتری ۷۵ | سرمد ۱۷۲ |
| شیخی ۱۷۲، ۱۶۷، ۱۶۳ | سطوتی (تیمسار) ۱۶۰، ۱۵۹ |
| | سعدی ۱۶۵، ۱۳۶ |
| صالح، اللہیار ۲۵، ۲۷، ۴۰، ۴۱، ۴۷، ۶۵، ۷۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۹۹ | سعیدخان ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۰ |
| ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۹ | ۱۷۱ |
| صدر، حسن ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴ | سنجایی، کریم ۲۶، ۷۱، ۱۲۶ |
| ۱۲۰، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۸۳، ۲۱۵ | ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۵ |
| صدیق ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۲ | سہرابی ۱۶۷ |
| صدیقی ۲۰۸ | سہیلی ۱۴۹ |
| | سیدضیاءالدین ۱۹۸ |
| ضحاک ۶۳ | سیفپور فاطمی، مصباح ۱۲۸ |
| ضیاءالملک فرمند ۲۰۹ | ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳ |
| | ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰ |
| طبا (دکتر) ۲۱۴ | ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷ |
| طباطبائی، محمدصادق ۱۰۷ | ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۱ |
| طباطبائی، ضیاءالدین ۲۰۳ | ۱۷۲ |
| | شاہبہرام، شاہرخ ۱۱۶ |
| عباد، احمد ۱۴۸ | شاہندہ ۱۷۱ |
| عثمان ۸۹ | شایگان ۱۱، ۲۰، ۳۸، ۳۹، ۴۴، ۵۰ |
| علاء، حسین ۹۳، ۱۱۷ | ۶۵، ۷۹، ۸۲، ۱۰۶، ۱۲۷، ۱۳۲ |
| عمیدی نوری (آیت اللہ) ۲۲، ۲۷ | ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵ |
| ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۱۲۸، ۱۳۱ | شکوہ السلطان (ابوی آقای |
| | میراشرافی) ۱۸۲ |

| | |
|----------------------------------|------------------------------|
| فاطمی، عمادالسلطنه (مشیر | غروی ۱۹، ۲۱، ۵۸، ۵۹، ۶۵، |
| فاطمی) ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴ | ۱۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۶ |
| فرامرزی، عبدالرحمن ۱۳۵ | |
| فرخ (ریاست کل شهربانی) ۱۲۱ | فاتح، مصطفی ۱۴۶، ۱۴۷ |
| فیروز، مظفر ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۶، | فاطمی، حسن ۱۴۳ |
| ۱۷۱ | فاطمی، حسین ۱۲، ۱۳، ۵۸، ۶۰، |
| | ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۹۶، ۱۰۶، |
| قدس نخعی ۱۵۷ | ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، |
| قطب، کاظم ۱۲۸ | ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، |
| قنات آبادی، شمس ۶۷، ۶۹ | ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، |
| قوام السلطنه ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۱، | ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، |
| ۱۹۵، ۱۹۸ | ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، |
| | ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، |
| کاشانی، ابوالقاسم (آیت الله) ۱۱، | ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، |
| ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۵۱، ۵۹، ۶۵، ۶۷، | ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، |
| ۶۸، ۶۹، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۷۷، | ۱۵۴، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، |
| ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۰ | ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، |
| کاشانی، مصطفی ۸۹، ۹۱ | ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، |
| کاظمی ۱۶۰ | ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، |
| کاوه ۱۴۲، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۹۷، | ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، |
| کاویانی ۸۲، ۱۹۹، ۲۱۵ | ۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۳، |
| کشاوری ۱۴۹ | ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵ |
| کلالی، امیرتیمور ۴۰، ۴۱، ۷۱، | فاطمی، سعید ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۶۹، |
| ۱۲۷ | ۱۷۴ |

| | |
|--|--|
| ۱۳۸ | کهد ۷۲ |
| معدل شیرازی ۱۴۵ | |
| معصومی ۱۳۷، ۱۵۵ | گرنی (اتاشه فرهنگی سفارت آمریکا) ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶ |
| مکی، حسین ۱۱، ۱۷، ۲۴، ۲۹، ۳۰، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۸، ۶۰، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۱۵ | محمدی ۱۴۰ مدرس، حسن (آیت‌الله) ۸۹ مستر پایمن (مستشار وقت سفارت انگلستان) ۱۹۰، ۱۹۲ مسعودی، عباس ۱۵۶، ۱۶۷ مسعودی، جواد ۱۵۶ مشارعظم (یوسف مشار) ۶۶، ۷۰، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۸۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶ |
| ملک، حسین ۱۹۱ | مشایخی ۲۱۲ |
| ملکی ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱ | مشیر ۱۲۷ مصباح فاطمی ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴ |
| ملکی تبریزی، خلیل ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲ | مصباح‌زاده ۱۵۶، ۱۶۷ |
| ملکی، احمد ۱۲، ۱۶۸ | مصدق، غلامحسین ۱۷۳ |
| ملکی، عباس ۱۶۶ | مصدق، محمد اکثر صفحات |
| ملکی، مهدی (وکیل دادگستری) ۱۶۹ | معتصم‌السلطنه فرخ (والی فارس) |
| منصورالملک ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۱۲۰، | |

- هژیر ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۱۰۱،
 ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
 هیتلر، آدولف ۸۴، ۱۷۹
- اماکن**
 آبادان ۸۰، ۸۳، ۸۹
 آذربایجان ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹،
 ۱۹۵، ۱۹۸
 آرشیو دفتر روزنامه‌ی ستاره ۱۵۲
 آفریقا ۸۴
 آلمان ۸۴
 آمریکا ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۴۴، ۸۹،
 ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۵۹،
 ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۸،
 ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۹
 احمدآباد ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷
 اروپا ۱۶، ۱۹، ۸۴، ۸۹، ۱۵۰،
 ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۷۵، ۱۷۷،
 ۱۸۰، ۱۸۸، ۲۰۲، ۲۰۷
 استالین‌گرا ۸۴
 اصفهان ۶۷، ۸۶، ۸۷، ۱۲۸، ۱۳۷،
 ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹
- ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۷۴
 مهدی ۱۸۰، ۱۸۱
 میراشرافی، مهدی ۱۸۱، ۱۸۲،
 ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹
 میراشرافی ۶۰، ۶۱، ۱۱۷، ۱۱۸،
 ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۹۶
 میرزای اسکندری، سلیمان ۱۴۶
 نائینی ۱۴۳
 نحاس پاشا ۱۷۸
 نریمان ۱۱، ۲۹، ۷۹، ۲۱۵
 نمازی ۱۴۵
 نواب صفوی، مجتبی ۱۷۴
 نیکپور نائینی ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳،
 ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۲
 وهاب‌زاده ۱۶۷، ۱۷۲
 ویلز (خانم آقای ویلز) ۱۸۸، ۱۹۶
 ویلز (مستشار سفارت آمریکا)
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۶
 هاشمی حائری ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۲

| | |
|------------------------------|------------------------------|
| بانک شاهی ۱۵۳، ۱۷۶ | ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۳ |
| بانک ملی ۱۵۳، ۱۶۰، ۱۶۷ | ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴ |
| ۱۷۲، ۱۷۶ | ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۱۲ |
| بهارستان (میدان) ۵۵، ۶۳، ۱۵۰ | امامزاده قاسم ۱۳۲ |
| بیمارستان نجمیه ۱۶۰ | انگلستان ۱۱، ۳۳، ۴۴، ۴۵، ۷۹ |
| پاریس ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴ | ۸۴، ۱۴۷، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۰ |
| ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰ | ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۰۲، ۲۰۹ |
| ۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶ | اهواز ۱۴۰، ۱۵۴، ۲۱۱ |
| ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۹، ۲۰۸ | ایران ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۳۳ |
| | ۳۵، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹ |
| پیچ شمیران ۱۷۴ | ۶۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۴ |
| | ۸۵، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳ |
| تجریش ۱۳۲ | ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۲۷ |
| تربت ۸۷ | ۱۲۹، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۱ |
| تربت حیدریه ۲۱۲ | ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۷۰ |
| تهران ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۴۱، ۶۳ | ۱۷۳، ۱۷۹ |
| ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۸۷، ۸۹ | ایران ۱۸۴، ۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۷ |
| ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۳۴ | ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۲ |
| ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳ | بابل ۲۱۱ |
| ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۴ | |
| ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۰ | باغ صبا ۶۰، ۱۳۱، ۱۸۱، ۱۸۲ |
| ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۰ | ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱ |
| ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۹ | ۲۰۲، ۲۰۴ |
| ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱ | بانک سپه ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۲ |

| | |
|--------------------------|---------------------------|
| دزفول ۲۱۱، ۱۲۸ | جاده‌ی قزوین ۴۶ |
| دفترخانه‌ی ۱۹ تهران ۱۶۹ | جوشقان ۶۸ |
| زاینده رود ۱۴۲ | چاپخانه‌ی تابان ۱۷۴ |
| زندان اصفهان ۱۴۴ | حصارک شمیران ۳۳ |
| زندان شهربانی ۱۰۴ | حصارک کرج ۱۹۶، ۱۶۷، ۱۹۸ |
| ژنو ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۰۸ | ۲۰۲ |
| ساری ۱۸۶ | خاورمیانه ۱۷۶ |
| ساوجبلاغ ۲۱۵ | خراسان ۷۲ |
| ساوه ۸۹، ۹۰، ۲۱۲ | خوزستان ۸۷، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۳ |
| سوئیس ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۱، ۱۷۳ | ۲۱۵، ۱۵۸ |
| شاهرود ۶۷ | خیابان امیریه ۱۴۸ |
| شبستان سپهسالار ۳۳ | خیابان پهلوی ۱۸۹، ۱۹۳ |
| شمیران ۱۰۴، ۲۰۷ | خیابان ژاله ۱۴۷ |
| شوروی ۴۵، ۹۶ | خیابان سعدی ۱۷۶ |
| شوشتر ۲۱۱ | خیابان شاه‌آباد ۱۴۵ |
| شهری ۲۱۲ | خیابان شاهرضا ۱۸۹ |
| شهریار ۷۲، ۲۱۵ | دربند ۱۳۲ |
| شیراز ۸۶، ۱۴۴، ۱۴۵، ۲۱۲ | دروازه تهران ۶۳ |
| عمارت پاساژ سعدی ۱۷۶ | دروازه‌ی دولت ۱۲۸، ۱۹۰ |
| | دزاشیب شمیران ۲۱۰ |

| | |
|---------------------------------|---------------------------|
| مازندران ۶۸، ۲۱۸ | عمارت فرهنگستان ۱۰۰، ۱۰۱ |
| محل بهداری شهربانی کل ۱۴۵ | ۱۱۶، ۱۰۲ |
| مدرسه‌ی دارالفنون ۱۶۹ | |
| مدرسه‌ی سیانس پولیتیک پاریس | فارس ۱۴۵ |
| ۱۷۳، ۱۶۱، ۱۵۹، ۱۵۱، ۱۵۰ | فرانسه ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲ |
| مسجد سپهسالار ۲۶، ۱۰۰، ۱۰۱ | ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹ |
| مسکو ۱۵۶ | ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۳ |
| مصر ۱۷۸ | فرودگاه مهرآباد ۴۶ |
| مقبره ظهیرالدوله ۱۶۰ | |
| میدان اپرا (پاریس) ۱۵۰ | قاهره ۱۵۴، ۱۷۱، ۱۷۸ |
| میدان بهارستان ۱۹۲، ۲۰۴ | |
| | کاخ اشرف ۵۰ |
| نائین ۱۳۴، ۲۱۴ | کاشان ۲۷، ۴۱ |
| | کرج ۷۲، ۸۷ |
| هامبورگ ۱۵۶ | کوچه پشت خیابان چراغ گاز |
| هتل اسکریت ۱۵۱ | ۱۵۰ |
| | کوچه دژبان ۱۳۳ |
| یزد ۶۸، ۱۳۷ | |
| | گیلان ۹۲، ۱۴۳ |
| ادارات، سازمان‌ها، احزاب | |
| و... | لاهیجان ۲۱۲، ۲۱۳ |
| اداره‌ی خبرگزاری پاریس در اروپا | لبنان ۴۵ |
| ۱۶۶ | لندن ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۶۷ |
| | لواسانات ۳۱ |

- اداره‌ی قند ۱۴۵
- ارتش سرخ ۱۴۸، ۱۵۱
- اسلام ۲۴، ۱۹۳
- بلوک غرب ۹۶
- جبهه ملی اکثر صفحات
- جبهه‌ی آزادی ۱۴۹
- جمعیت مجاهدین اسلام ۶۹
- جمهوری دموکراتیک ۱۲۷
- حزب اراده‌ی ملی ۱۹۸
- حزب استقلال ۲۰۱
- حزب ایران ۲۷، ۳۱، ۶۷، ۷۰، ۷۲
- ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۱۹۹، ۲۰۰
- ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۵
- حزب توده ۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
- ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲
- ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۰۲
- حزب دموکرات ۴۴، ۸۴، ۱۹۵
- ۱۹۸
- حزب زحمتکشان (سازمان جوانان مبارز) ۳۳، ۶۷، ۷۲، ۸۳
- ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۲، ۲۰۳
- ۲۰۴، ۲۱۱
- حزب سربازان جبهه‌ی ملی ۲۰۰
- حزب کمونیست ۱۱۸، ۱۹۲
- ۱۹۳، ۱۹۴
- حزب مجاهدین اسلام ۶۷
- خبرگزاری آسوشیتدپرس ۱۲۶
- خبرگزاری پارس ۱۷۱
- دادگستری آبادان ۸۰
- دموکراتیک ۱۹
- دموکراسی ۱۲۶، ۱۷۷، ۱۹۴، ۱۹۵
- ۲۰۵
- راديو تهران ۷۵
- سازمان جوانان نظارت بر انتخابات ۲۶، ۸۳، ۸۶، ۱۰۰، ۱۰۲
- ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱
- ۲۰۲، ۲۰۳
- سفارت آمریکا ۱۸۷، ۱۹۳
- سفارت انگلیس ۱۸۹
- سفارت سوئیس ۱۷۳
- سفارت شوروی ۹۶، ۱۰۸، ۱۴۸

| | |
|-------------------------------|-------------------------------|
| شرکت چاپ ملی ۱۷۷، ۱۷۸ | کمیسیون سیاسی جبهه‌ی ملی |
| شرکت ملی نفت ۷۹ | ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۲ |
| شرکت نفت ایران و انگلیس ۱۴۷، | کمیسیون انتخابات جبهه‌ی ملی |
| ۱۷۶ | ۳۲، ۹۷ |
| شهربانی ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۳۶، | کمیسیون تبلیغات و انتشارات |
| ۱۴۳، ۱۸۰، ۲۱۱ | جبهه‌ی ملی ۳۲، ۳۹، ۹۷، ۱۱۳، |
| شهرداری تهران ۱۵۳، ۱۸۲ | ۱۱۹، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲ |
| شهرداری شیراز ۱۳۸، ۱۳۹ | کمیسیون تبلیغات و مطبوعات |
| | ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۶ |
| فداییان اسلام ۱۱ | کمیسیون سیاسی جبهه‌ی ملی ۳۲، |
| فراکسیون جبهه‌ی ملی ۴۱، ۵۴۷، | ۹۷، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۳، |
| ۵۴، ۵۵، ۷۶، ۱۸۴ | ۱۹۷، ۲۰۶ |
| فرمانداری اهواز ۱۳۷ | کمیسیون نفت جبهه‌ی ملی ۳۲ |
| قرارداد گس - گلشائیان ۳۴، ۴۸، | |
| ۱۲۲۶۸ | مجلس سنا ۵۴، ۱۸۰، ۱۸۳ |
| قوه‌ی قضائیه ۱۲۷ | مجلس شورای ملی (دوره‌ی ۱۶) |
| قوه‌ی مجریه ۶۲، ۱۸۶ | ۱۱، ۱۵، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۳، |
| قوه‌ی مقننه ۶۲، ۱۲۷، ۱۸۶ | ۴۱، ۴۲، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۴، ۵۹، |
| | ۷۱، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۹۴، ۱۰۹، ۱۱۵، |
| | ۱۲۲، ۱۸۵، ۲۰۶ |
| کاتولیک ۹۷ | مجلس شورای ملی (دوره‌ی ۱۴) |
| کمونیزم ۹۷، ۱۰۸ | ۱۶، ۲۷، ۲۹ |
| کمیته‌ی مرکزی حزب توده ایران | مجلس شورای ملی (دوره‌ی ۱۵) |
| ۱۹۱ | ۱۵، ۱۷، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۶۲، ۶۸، |

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| وزارت دارائی و اداره‌ی دارائی | ۱۸۵ |
| اصفهان ۱۳۷ | مجلس شورای ملی (دوره‌ی ۱۷) |
| وزارت فرهنگ ۱۳۳، ۱۶۱ | ۱۲، ۴۰، ۵۱، ۵۴، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴ |
| وزارت فرهنگ و دارایی ۸۲ | ۶۵، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۸۶ |
| وزارت کشاورزی ۸۲ | ۸۹، ۹۰، ۱۱۴، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۰۹ |
| وزارت کشور ۱۳۷، ۲۰۹، ۲۱۰ | ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳ |
| ۲۱۴، ۲۱۲ | مجلس شورای ملی ۱۷، ۱۸، ۳۴ |
| هیئت تحریریه روزنامه شاهد | ۴۶، ۴۷، ۵۳، ۵۴، ۹۱، ۹۲، ۹۶ |
| ۱۹۱ | ۹۹، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۲ |
| هیئت مدیره‌ی جبهه‌ی ملی ۱۹۸ | ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۷۵ |
| ۲۰۰ | ۱۷۶، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۱۰ |
| کتب و نشریات و... | مجلس مؤسسان ۱۹، ۲۴، ۲۵، ۳۱ |
| قرآن ۳۰، ۶۴، ۱۱۶ | ۳۴، ۵۳، ۵۴، ۵۸، ۸۲، ۹۵، ۹۸ |
| آتش (روزنامه) ۶۰، ۶۱، ۹۲ | ۹۹، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۰ |
| ۱۱۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۸۱، ۱۸۴ | ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۸۱، ۱۹۸ |
| اقدام (روزنامه) ۴۰ | مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳ |
| | نازیسم ۸۴ |
| | وزارت امور خارجه ۱۴۸ |
| باختر (روزنامه) ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۱ | وزارت امور خارجه کشور |
| ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۵، ۱۶۶ | شاهنشاهی ۱۷۷ |
| ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴ | وزارت پیشه و هنر ۱۴۵ |
| | وزارت دادگستری ۹۳، ۹۴ |

| | |
|-------------------------------------|---|
| ۱۷۴، ۱۶۸، ۱۶۷ | ۱۸۳، ۱۷۸ |
| سیاست (روزنامه) ۱۴۶ | باختر اصفهان (روزنامه) ۱۳۸، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۳۹ |
| شاهد (روزنامه) ۶۸، ۱۳۰، ۱۹۱، ۲۰۱ | باختر امروز (روزنامه) ۱۳، ۱۲۱، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۴ |
| عطار (روزنامه) ۱۹۱، ۲۰۱ | ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹ |
| قیام ایران (روزنامه) ۱۰۲ | پاری پرس (روزنامه) ۲۰۸ |
| گازت دولوزان (روزنامه) ۲۰۸ | خبر (روزنامه) ۱۶۰، ۱۸۲، ۱۸۳ |
| لاپروگرس (روزنامه) ۲۰۸ | داد (روزنامه) ۱۴۰ |
| لوموند (روزنامه) ۲۰۸ | داریا (روزنامه) ۱۰۲ |
| مثنوی (مولانا) ۱۳۶ | رهبر (روزنامه) ۱۴۸ |
| مرد امروز (روزنامه) ۱۵۱، ۱۵۲ | ژورنال دوژنو (روزنامه) ۲۰۸ |
| یومیه آزاد (روزنامه) ۱۳۶ | ستاره (روزنامه) ۱۲، ۲۲، ۴۰، ۶۰، ۷۷، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۹، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۳ |



نمایندگی‌های فروش در تهران:

- خ انقلاب اسلامی، خ ۱۲ فروردین، تلفن: ۶۶۴۶۰۱۴۶، بخش روایت
- بخش کوهسار: خ انقلاب اسلامی، خ اردیبهشت، تلفن: ۶۶۴۹۴۵۴۱
- خ انقلاب اسلامی، تلفن: ۶۶۴۱۰۲۰۳، کتابفروشی دانشکده حقوق دانشگاه تهران
- شبکه اندیشه هم انقلاب اسلامی، ابتدای خ آزادی، تلفن: ۶۶۹۲۵۱۲۷
- نیاوران، رویروی کامرانیه شمالی، تلفن: ۲۲۲۸۵۹۶۹، فروشگاه بزرگ شهر کتاب
- طرح نو: م فاطمی، خ بیستون، کوچه ۱۶، پلاک ۲۲، تلفن: ۸۸۸۰۲۲۳۲
- م فردوسی، خ سهد قرنی، تلفن: ۸۸۹۷۸۱۴، روایت فتح
- بخش مقداد: افسریه، ۱۵ متری اول، تلفن: ۰۹۱۲۳۰۵۷۷۱۵
- خ شریعتی، قبل از پل سید خندان، تلفن: ۱۵-۸۸۵۰۵۱۳، فرهنگسرای اندیشه
- کتاب ما، خ شریعتی، نرسیده به میدان قدس، تلفن: ۸-۲۲۲۱۶۰۰۷
- خ پاسداران، خ زمرد، تلفن: ۵-۲۲۸۵۶۱۲۴، نشر فرهنگ و معارف اسلامی
- شهر کتاب نپتون، م امام حسین (ع)، خ دماوند، نبش خ کهن، تلفن: ۷۷۵۹۰۰۹۳-۹۴
- خ ولیعصر، نبش فاطمی، تلفن: ۴-۸۸۹۷۵۵۸۱، انتشارات بدرقه جاویدان
- کتاب مرجع، بلوار کشاورز، خ فلسطین، شماره ۱۲۸، تلفن: ۸۸۹۶۱۳۰۳

فهرست منشورات مرکز اسناد انقلاب اسلامی به تفکیک حوزه‌های پژوهشی

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--------------------------|--|------------|
| <u>نهضت اسلامی ایران</u> | | |
| ۱ | نقش رهبری در نهضت مشروطه، ملی نفت و انقلاب اسلامی | ۱۲۰۰ تومان |
| ۲ | بررسی مشی چریکی در ایران | ۱۰۰۰ = |
| ۳ | تحلیلی بر نقش عالمان شیعی در پیدایش انقلاب اسلامی | ۱۱۰۰ = |
| ۴ | رژیم شاه و آزمون‌گیری از طلاب | ۵۰۰ = |
| ۵ | مشهد در بامداد نهضت امام خمینی | ۱۱۰۰ = |
| ۶ | حماسه ۱۹ دی قم | ۱۴۰۰ = |
| ۷ | حماسه ۱۷ خرداد ۱۳۵۴ | ۹۰۰ = |
| ۸ | جایگاه قیام ۱۹ دی ۱۳۵۶ در انقلاب اسلامی | ۵۰۰ = |
| ۹ | ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم شاه | ۱۰۰۰ = |
| ۱۰ | زندگی‌نامه سیاسی امام خمینی (ره) | ۲۵۰۰ = |
| ۲۰-۱۱ | نهضت روحانیون ایران (دوره ۱۰ جلدی) | ۱۰۰۰۰ = |
| ۲۲-۲۱ | نهضت امام خمینی (جلد ۲ و ۳) | ۴۵۰۰ = |
| ۲۳ | حماسه ۲۹ بهمن تبریز | ۱۲۰۰ = |
| ۲۴ | روزنامه صدای سمنان | ۱۲۰۰ = |
| ۲۵ | روزنامه نبرد ملت ارگان رسمی فداییان اسلام | ۴۵۰۰ = |
| ۲۶ | نهضت امام خمینی و مطبوعات رژیم شاه (۱۳۴۱-۱۳۵۷) | ۱۱۰۰ = |
| ۲۷ | جمعیت فدائیان اسلام و نقش آن در تحولات سیاسی-اجتماعی ایران | ۲۲۰۰ = |
| ۲۸ | بیست سال تکاپوی اسلام شیعی در ایران (۱۳۲۰-۱۳۴۰) | ۳۴۰۰ = |
| ۲۹ | روشنفکری دینی و انقلاب اسلامی | ۲۴۰۰ = |
| ۳۰ | اصلاحات آمریکایی ۱۳۳۹-۱۳۴۲ و قیام ۱۵ خرداد | ۱۸۰۰ = |
| ۳۱ | انقلاب اسلامی در شهرستان میانه | ۲۳۰۰ = |
| ۳۲ | همه‌پرسی‌های رژیم شاه | ۱۴۰۰ = |
| ۳۳ | امام خمینی و انتفاضه فلسطین | ۱۲۰۰ = |
| ۳۴ | گروه ابوذر | ۱۷۰۰ = |
| ۳۵ | مواضع امام خمینی (ره) در برابر نظام سیاسی پهلوی و نهادهای آن | ۱۳۰۰ = |
| ۳۶ | انقلاب اسلامی به روایت خاطره | ۱۳۰۰ = |
| ۳۷ | سه سال ستیز مرجعیت شیعه (۱۳۴۳-۱۳۴۱) | ۴۲۰۰ = |
| ۳۸ | انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران (دگرگونی در آموزش عالی) | ۱۸۰۰ = |
| ۳۹ | انقلاب اسلامی ایران و جنبش‌های معاصر | ۱۹۰۰ = |
| ۴۰ | دولت بختیار و تحولات انقلاب اسلامی | ۱۸۰۰ = |
| ۴۱ | سفر به کشورهای مختلف جهان در ارتباط با انقلاب اسلامی | ۵۳۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--|---|------------|
| ۴۲ | مساجد بازار تهران در نهضت امام خمینی | ۲۰۰۰ تومان |
| ۴۳ | چهارده سال رقابت ایدئولوژیک شیعه در ایران | ≈ ۷۲۰۰ |
| ۴۴ | بررسی تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین خلق ایران | ≈ ۲۷۰۰ |
| ۴۵ | یکشنبه خونین مشهد (۱۳۵۷) | ≈ ۲۴۰۰ |
| ۴۶ | انقلاب دوم (تسخیر لانه‌ی جاسوسی آمریکا، آثار و پیامدها) | ≈ ۲۵۰۰ |
| ۴۷ | یک سال مبارزه برای سرنگونی رژیم شاه (بهمن ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷) | ≈ ۶۵۰۰ |
| ۴۸ | نقش روحانیت در قیام ۱۵ خرداد | ≈ ۲۵۰۰ |
| ۴۹ | سال‌های تبعیت امام خمینی (ره) | ≈ ۲۵۰۰ |
| تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران | | |
| ۵۰ | تاریخ شفاهی انقلاب | ≈ ۹۰۰ |
| ۵۱ | تاریخ شفاهی انقلاب تاریخ حوزه علمیه قم | ≈ ۱۸۰۰ |
| ۵۲ | تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی (جلد دوم) | ≈ ۳۰۰۰ |
| ۵۳ | تاریخ شفاهی گروه ابوذر | ≈ ۱۶۰۰ |
| ۵۴ | تاریخ شفاهی مسجد جلیلی | ≈ ۱۱۰۰ |
| ۵۵ | تاریخ شفاهی گروه‌های مبارز هفت‌گانه‌ی مسلمان | ≈ ۳۷۰۰ |
| ۵۶ | تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران (از مهاجرت امام خمینی به پاریس) | ≈ ۲۵۰۰ |
| ۵۷ | تاریخ شفاهی کانون نشر حقایق اسلامی | ≈ ۲۸۰۰ |
| ۵۸ | تاریخ شفاهی مدرسه‌ی حقانی | ≈ ۱۷۰۰ |
| ۵۹ | تاریخ شفاهی سازمان مهدویون | ≈ ۲۷۰۰ |
| ۶۰ | تاریخ شفاهی مسجد ارک تهران | ≈ ۱۲۰۰ |
| ۶۱ | تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی «جلد دوم» (امام خمینی در تبعید) | ≈ ۱۸۰۰ |
| تاریخ معاصر ایران | | |
| ۶۲ | نقش علماء در انجمن‌ها و احزاب دوران مشروطیت | ≈ ۱۳۰۰ |
| ۶۳ | قاجاریه، انگلستان و قراردادهای استعماری | ≈ ۱۶۰۰ |
| ۶۴ | دولت موقت | ≈ ۱۶۰۰ |
| ۶۵ | برگ‌هایی از تاریخ حوزه علمیه قم | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۶۶ | پلیس جنوب ایران | ≈ ۱۹۰۰ |
| ۶۷ | مجلس شورای ملی و تحکیم دیکتاتوری رضاشاه | ≈ ۱۸۰۰ |
| ۶۸ | قشقای‌ها و مبارزات مردم جنوب | ≈ ۲۱۰۰ |
| ۶۹ | تاریخ دخانیه | ≈ ۱۵۰۰ |
| ۷۰ | آیت‌الله سیدعبدالحسین لاری و جنبش مشروطه‌خواهی | ≈ ۱۹۰۰ |
| ۷۱ | مدرس و سیاست‌گذاری عمومی | ≈ ۱۷۰۰ |
| ۷۲ | داستان حجاب در ایران پیش از انقلاب | ≈ ۱۹۰۰ |
| ۷۳ | چالش مشروعیات در رژیم شاه و قتل نخست‌وزیران | ≈ ۲۰۰۰ |
| ۷۴ | جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی - سیاسی ایران | ≈ ۷۰۰۰ |
| ۷۵ | شیخ محمد خالصی‌زاده (روحانیت در مصاف با انگلیس) | ≈ ۱۴۰۰ |
| ۷۶ | ناپایداری کابینه‌ها در ایران | ≈ ۱۴۰۰ |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|--|------------|
| ۷۷ | شهید زابع آیت‌الله اصطهباناتی عالم مشروعه‌خواه | ۳۱۰۰ تومان |
| ۷۸ | دو نامه مهندس کاظم حسینی به آیت‌الله کاشانی و پاسخ آن | ۶۰۰ = |
| ۷۹ | کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در آئینه تصویر | ۲۹۰۰ = |
| ۸۰ | نقش فدائیان اسلام در تاریخ معاصر ایران | ۹۰۰ = |
| ۸۱ | مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی (جلد ۱) | ۲۰۰۰ = |
| ۸۲ | مدارس اسلامی در دوره‌ی پهلوی دوم | ۱۵۰۰ = |
| ۸۳ | دهه‌ی سرنوشت‌ساز (۱۲ بهمن ۵۷ تا ۲۲ بهمن ۵۷) | ۱۹۰۰ = |
| ۸۴ | استادان امام (مروری بر زندگی، آثار و اندیشه‌ها) | ۱۷۰۰ = |
| ۸۵ | تجربیه‌ی مشروطیت | ۹۰۰ = |
| ۸۶ | نقش زنان در نهضت امام خمینی (ره) | ۱۴۰۰ = |
| ۸۷ | اتحاد جماهیر شوروی و رضاشاه (بررسی روابط ایران و شوروی...) | ۲۱۰۰ = |
| ۸۸ | مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی (جلد ۲) | ۲۳۰۰ = |
| ۸۹ | اندیشه و عملکرد فدائیان اسلام | ۲۸۰۰ = |
| ۹۰ | مجموعه مقالات همایش بزرگداشت پنجاهمین سالگرد شهادت نواب صفوی (جلد ۲) | ۳۶۰۰ = |
| ۹۱ | سیدمجتبی نواب صفویع اندیشه‌ها، مبارزات و شهادت او | ۲۲۰۰ = |
| ۹۲ | بازخوانی نهضت ملی ایران | ۲۳۰۰ = |
| | تاریخ منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران | |
| ۹۳ | تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان (جلد اول) | ۳۵۰۰ = |
| ۹۴ | تاریخ انقلاب اسلامی در کاشان (جلد دوم) | ۳۵۰۰ = |
| ۹۵ | انقلاب اسلامی در ورامین | ۳۶۰۰ = |
| ۹۶ | انقلاب اسلامی در بجنورد | ۵۲۰۰ = |
| ۹۷ | انقلاب اسلامی در لرستان (ج اول) | ۲۹۰۰ = |
| ۹۸ | انقلاب اسلامی در لرستان (ج دوم) | ۲۶۰۰ = |
| ۹۹ | انقلاب اسلامی در سیرجان (۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ هجری شمسی) | ۲۷۰۰ = |
| ۱۰۰ | انقلاب اسلامی در زنجان | ۵۰۰۰ = |
| | جمهوری اسلامی ایران | |
| ۱۰۱ | ماجراهای هاشم‌آغاچری | ۵۰۰ = |
| ۱۰۲ | بازشناسی حکومت ولایی | ۱۶۰۰ = |
| ۱۰۳ | مجلس هفتم (جلد اول و جلد دوم) | ۷۲۰۰ = |
| ۱۰۴ | تحولات حوزه‌ی علمیه قم پس از پیروزی انقلاب اسلامی | ۲۵۰۰ = |
| ۱۰۵ | انتخابات نهم ریاست جمهوری | ۴۶۰۰ = |
| | سیاست و روابط خارجی | |
| ۱۰۶ | تحولات سیاست خارجی آمریکا | ۵۵۰ = |
| ۱۰۷ | سیاست خارجی ایران در دوران سازندگی | ۷۰۰ = |
| ۱۰۸ | رفتارشناسی آمریکا در قبال نهضت ملی ایران | ۱۲۰۰ = |
| ۱۰۹ | نه شرقی، نه غربی | ۱۱۰۰ = |
| ۱۱۰ | روابط سیاسی - اقتصادی ایران و آلمان بین دو جنگ جهانی | ۱۶۰۰ = |
| ۱۱۱ | بررسی روابط شاه با سازمانهای بین‌الملل حقوق بشر | ۱۰۰۰ = |
| ۱۱۲ | اتحاد جماهیر شوروی و انقلاب اسلامی ایران | ۱۵۰۰ = |
| ۱۱۳ | روس و انگلیس در ایران | ۱۲۵۰ = |
| ۱۱۴ | ایران و سازمان‌های بین‌المللی | ۱۹۰۰ = |
| ۱۱۵ | گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از دی ماه، ۱۳۵۶ تا مرداد ماه، ۱۳۶۷ | ۳۰۰۰ = |
| ۱۱۶ | گاه‌شمار سیاست خارجی ایران از مرداد ماه، ۱۳۶۷ تا خرداد ماه، ۱۳۸۰ | ۳۶۰۰ = |
| ۱۱۷ | چالشهای ایران و آمریکا بعد از پیروزی انقلاب اسلامی | ۱۲۰۰ = |
| ۱۱۸ | مناسبات ایران و اسرائیل در دوره‌ی پهلوی دوم | ۱۸۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|----------------------|---|------------|
| ۱۱۹ | سیاست حقوق بشر کارتر و انقلاب اسلامی ایران | ۱۲۰۰ تومان |
| ۱۲۰ | الگوهای رفتاری ایالات متحده آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران | ۲۵۰۰ = |
| ۱۲۱ | سیاست در ایالات متحده آمریکا | ۲۷۰۰ = |
| ۱۲۲ | نقش گروه‌های معارض در روابط ایران و عراق | ۲۳۰۰ = |
| ۱۲۳ | همه چیز فرو می‌ریزد | ۳۲۰۰ = |
| ۱۲۴ | سیاست صدور انقلاب اسلامی | ۱۲۰۰ = |
| ۱۲۵ | محور شرارت (روایت سلطه در جهان پس از ۱۱ سپتامبر) | ۲۱۰۰ = |
| ۱۲۶ | قدرت‌های بزرگ و جمهوری اسلامی ایران | ۱۷۰۰ = |
| ۱۲۷ | ژاندارم و ژنرال «نگامی به روابط ایران و آمریکا در دوره پهلوی دوم» | ۱۸۰۰ = |
| ۱۲۸ | تأثیرات انقلاب اسلامی بر سیاست بین‌الملل | ۱۸۰۰ = |
| سیاست و حکومت | | |
| ۱۲۹ | سیاست و حکومت رژیم صهیونیستی | ۱۷۰۰ = |
| ۱۳۰ | سیاست و انتخابات در ایالات متحده آمریکا | ۱۲۰۰ = |
| اقتصاد سیاسی | | |
| ۱۳۱ | دولت، نفت و توسعه اقتصادی در ایران | ۵۰۰ = |
| ۱۳۲ | نظریه دولت تحصیلدار و انقلاب اسلامی | ۸۰۰ = |
| ۱۳۳ | دولت پهلوی و توسعه اقتصادی | ۱۶۰۰ = |
| ۱۳۴ | اقتصاد و انقلاب اسلامی (جواب دوم) | ۲۵۰۰ = |
| ۱۳۵ | اصلاحات اقتصادی رضاخان و تأثیر عوامل خارجی | ۱۰۰۰ = |
| ۱۳۶ | از توسعه لرزان تا سقوط شتابان | ۱۳۰۰ = |
| ۱۳۷ | بر لبه‌ی پرتگاه مصرف‌گرایی | ۱۰۰۰ = |
| ۱۳۸ | از اعتصاب کارکنان صنعت نفت تا پیروزی انقلاب اسلامی | ۱۶۰۰ = |
| ۱۳۹ | بررسی مقایسه‌ای توسعه‌ی اقتصادی در ایران و کِره‌ی جنوبی (۱۳۴۱-۱۳۵۷) | ۱۸۰۰ = |
| حقوق سیاسی | | |
| ۱۴۰ | سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس در ایران | ۲۲۰۰ = |
| ۱۴۱ | بررسی تطبیقی اصول محاکمات مدنی در قوانین مشروطه و انقلاب اسلامی | ۱۲۰۰ = |
| ۱۴۲ | تحول نظام قضایی ایران جلد اول | ۲۸۰۰ = |
| ۱۴۳ | تحول نظام قضایی ایران جلد دوم | ۱۹۰۰ = |
| ۱۴۴ | حقوق و آزادیهای فردی از دیدگاه امام خمینی (ره) | ۱۴۰۰ = |
| ۱۴۵ | تجدیدنظرهاى چندگانه در قانون اساسی مشروطه | ۱۴۰۰ = |
| ۱۴۶ | تفکیک قوا در حقوق ایران، آمریکا، فرانسه | ۳۳۰۰ = |
| ۱۴۷ | تطبیق قوانین با شرع در نظام قانون‌گذاری ایران | ۱۶۰۰ = |
| ۱۴۸ | دادسرا و دادگاه ویژه روحانیت | ۲۰۰۰ = |
| ۱۴۹ | مجمع تشخیص مصلحت نظام بررسی سیاسی - حقوقی جایگاه، ساختار و... | ۱۴۰۰ = |
| ۱۵۰ | سنای ایران جایگاه حقوقی و عملکرد سیاسی | ۲۱۰۰ = |
| ۱۵۱ | شورای انقلاب اسلامی ایران | ۱۸۰۰ = |
| ۱۵۲ | سه نظام در یک نگاه | ۱۵۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|---|------------|
| ۱۵۳ | مصونیت پارلمانی در ایران قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی | ۱۵۰۰ تومان |
| ۱۵۴ | سرگذشت قانون اساسی در سه کشور ایران، فرانسه و آمریکا | ۲۶۰۰ = |
| ۱۵۵ | پاسداری از قوانین اساسی در نظام‌های سیاسی غرب و جمهوری اسلامی ایران | ۲۱۰۰ = |
| ۱۵۶ | دادگاه مطبوعات در جمهوری اسلامی ایران | ۲۲۰۰ = |
| ۱۵۷ | بررسی تطبیقی نظام انتخاباتی جمهوری اسلامی ایران و ... | ۱۷۰۰ = |
| ۱۵۸ | سیر تدوین و تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی | ۱۶۰۰ = |
| | <u>اندیشه سیاسی</u> | |
| ۱۵۹ | ساختارهای قدرت | ۲۰۰۰ = |
| ۱۶۰ | میانی فراماسونری (چاپ دوم) | ۱۲۰۰ = |
| ۱۶۱ | حکومت مقایسه‌ای | ۳۲۰۰ = |
| ۱۶۲ | بررسی مقایسه‌ای مفهوم عدالت از دیدگاه مطهری، شریعی، سیدقطب | ۱۸۰۰ = |
| ۱۶۳ | پارلمانتاریسم در ایران | ۷۰۰ = |
| ۱۶۴ | درآمدی بر نظریه سیاسی امام خمینی (ره) | ۱۸۰۰ = |
| ۱۶۵ | تأملاتی بر اندیشه سیاسی امام خمینی (ره) | ۱۵۰۰ = |
| ۱۶۶ | تحول ناسیونالیسم در ایران | ۷۰۰ = |
| ۱۶۷ | مذهب و مدرنیزاسیون در ایران | ۱۰۰۰ = |
| ۱۶۸ | رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی ایران | ۲۰۰۰ = |
| ۱۶۹ | انقلاب اسلامی ایران از دیدگاه محققان شوروی | ۳۲۰۰ = |
| ۱۷۰ | سازمان پرورش افکار | ۱۲۰۰ = |
| ۱۷۱ | اندیشه‌های سیاسی سیدقطب | ۲۱۰۰ = |
| ۱۷۲ | نقد و بررسی ناسیونالیسم تجددخواه در عصر رضاضاه | ۲۰۰۰ = |
| ۱۷۳ | امت و ملت در اندیشه‌ی امام خمینی (ره) | ۱۸۰۰ = |
| ۱۷۴ | میانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی | ۲۳۰۰ = |
| ۱۷۵ | رسائل سیاسی اسلامی در دوره‌ی پهلوی (۲ جلد) | ۲۴۰۰ = |
| ۱۷۶ | جایگاه هولوکاست در پروژه‌ی صهیونیسم | ۷۶۰۰ = |
| ۱۷۷ | امام خمینی (ره) و هویت ملی | ۱۸۰۰ = |
| ۱۷۸ | نقد و ارزیابی نظریه‌ی کاربرمایی در تبیین رهبری امام خمینی (ره) | ۱۵۰۰ = |
| ۱۷۹ | بررسی تطبیقی کارویژه‌های شورای نگهبان در ایران، فرانسه و ... | ۱۲۰۰ = |
| ۱۸۰ | تنبیه الامه تنزیه المله | ۱۵۰۰ = |
| | <u>جهان اسلام</u> | |
| ۱۸۱ | سازمان کنفرانس اسلامی | ۹۵۰ = |
| ۱۸۲ | دو قرن مبارزه مسلمانان قفقاز | ۹۰۰ = |
| ۱۸۳ | عراق، ساختارها و فرایند گرایش‌های سیاسی | ۱۴۰۰ = |
| ۱۸۴ | مناسبات امام خمینی (ره) با حرکت‌ها و مبارزان اسلامی (۱۳۴۳-۱۳۵۷) | ۱۵۰۰ = |
| ۱۸۵ | اخراج ایرانیان از عراق | ۲۴۰۰ = |
| | <u>هنر و ادبیات سیاسی</u> | |
| ۱۸۶ | توصیف خاکیان از آفتاب | ۱۸۰۰ = |
| ۱۸۷ | شعر سیاسی در دوره‌ی پهلوی دوم | ۱۹۰۰ = |
| ۱۸۸ | درآمدی بر ادبیات داستانی پس از پیروزی انقلاب اسلامی | ۱۶۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|--|------------|
| ۱۸۹ | چراغ عجم | ۱۸۰۰ تومان |
| ۱۹۰ | سینمای دینی پس از پیروزی انقلاب اسلامی (۱۳۵۸-۱۳۸۰) | ۱۹۰۰ = |
| | جامعه‌شناسی سیاسی | |
| ۱۹۱ | فرهنگ سیاسی شیعه و انقلاب اسلامی | ۱۰۰۰ = |
| ۱۹۲ | دولت رضاشاه و نظام ایلی | ۱۲۰۰ = |
| ۱۹۳ | طبقات اجتماعی و رژیم شاه | ۱۴۰۰ = |
| ۱۹۴ | مسجد و انقلاب اسلامی | ۱۲۰۰ = |
| ۱۹۵ | علل تشکیل و انحلال جبهه ملی ایران | ۶۰۰ = |
| ۱۹۶ | نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی ایران | ۱۸۰۰ = |
| ۱۹۷ | ارتش و انقلاب اسلامی | ۲۲۰۰ = |
| ۱۹۸ | بهائیت در ایران | ۲۱۰۰ = |
| ۱۹۹ | جنبش دانشجویی در ایران از تأسیس دانشگاه تا پیروزی انقلاب اسلامی | ۲۰۰۰ = |
| ۲۰۰ | دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول | ۱۳۰۰ = |
| ۲۰۱ | تئوری‌های ساخت قدرت و رژیم پهلوی دوم | ۱۵۰۰ = |
| ۲۰۲ | انقلاب اسلامی و رهیافت فرهنگی | ۱۵۰۰ = |
| ۲۰۳ | جایگاه حقوقی - سیاسی شوراها در جمهوری اسلامی ایران | ۱۷۰۰ = |
| ۲۰۴ | حقوق سیاسی - اجتماعی زنان قبل و بعد از پیروزی انقلاب اسلامی | ۱۸۰۰ = |
| ۲۰۵ | قومیت‌ها و نقش آنان در تحولات سیاسی سلطنت محمدرضا پهلوی | ۲۳۰۰ = |
| ۲۰۶ | نقش روحانیت شیعه در انقلاب اسلامی ایران | ۲۰۰۰ = |
| ۲۰۷ | روشنفکری و سیاست (بررسی تحولات روشن‌فکری در ایران معاصر) | ۲۵۰۰ = |
| ۲۰۸ | مهاجرت روستاییان به شهرها و تأثیرات اقتصادی و سیاسی آن | ۱۷۰۰ = |
| ۲۰۹ | مشارکت سیاسی در جمهوری اسلامی ایران | ۱۸۰۰ = |
| ۲۱۰ | رفتار سیاسی شهید مطهری و انقلاب اسلامی ایران | ۲۲۰۰ = |
| ۲۱۱ | قدرت سرکوب رژیم پهلوی و انقلاب اسلامی | ۲۰۰۰ = |
| ۲۱۲ | گفتمان‌های حاکم بر دولت‌های بعد از انقلاب در جمهوری اسلامی ایران | ۱۷۰۰ = |
| | احزاب و گروهها | |
| ۲۱۳ | استالینیسم و حزب توده ایران | ۵۰۰ = |
| ۲۱۴ | حزب پان ایرانیست | ۹۰۰ = |
| ۲۱۵ | احزاب دولتی و نقش آن در تاریخ معاصر | ۱۰۰۰ = |
| ۲۱۶ | حزب مردم | ۱۹۰۰ = |
| ۲۱۷ | سازمان مجاهدین خلق ایران | ۲۰۰۰ = |
| ۲۱۸ | مجاهدین خلق در آئینه‌ی تاریخ | ۳۵۰۰ = |
| ۲۱۹ | شرح تاریخچه‌ی سازمان مجاهدین خلق ایران و مواضع آن | ۱۰۰۰ = |
| ۲۲۰ | جمعیت فدائیان اسلام به روایت تصویر | ۲۳۰۰ = |
| ۲۲۱ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد هفتم) ۱۳۶۹-۱۳۷۶ | ۲۱۰۰ = |
| ۲۲۲ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد هشتم) ۱۳۷۷-۱۳۸۴ | ۲۵۰۰ = |
| ۲۲۳ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد سوم) زندگی‌نامه‌ی اعضای... | ۳۶۰۰ = |
| ۲۲۴ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد چهارم) ۱۳۵۷-۱۳۶۱ | ۲۰۰۰ = |
| ۲۲۵ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد پنجم) ۱۳۵۸-۱۳۶۱ | ۲۶۰۰ = |
| ۲۲۶ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد ششم) ۱۳۶۲-۱۳۶۸ | ۲۷۰۰ = |
| ۲۲۷ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد اول) ۱۳۵۷-۱۳۶۱ | ۴۰۰۰ = |
| ۲۲۸ | جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه‌ی قم (جلد دوم) ۱۳۵۷-۱۳۶۴ | ۸۸۰۰ = |
| ۲۲۹ | سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی (از تأسیس تا انحلال ۱۳۵۸-۱۳۶۵) | ۲۲۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------------------|---|------------|
| <u>شخصیت‌ها</u> | | |
| ۲۳۰ | مفاخر اسلام جلد ۱ | ۱۵۰۰ تومان |
| ۲۳۱ | مفاخر اسلام جلد ۲ | ۲۵۰۰ = |
| ۲۳۲ | مفاخر اسلام جلد ۳ | ۲۲۰۰ = |
| ۲۳۳ | مفاخر اسلام جلد ۴ | ۲۵۰۰ = |
| ۲۳۴ | مفاخر اسلام جلد ۷ (دانشمندان لاهیجان) | ۱۲۰۰ = |
| ۲۳۵ | مفاخر اسلام جلد ۸ (علامه مجلسی) | ۱۲۰۰ = |
| ۲۳۶ | مفاخر اسلام جلد ۹ (وحید بهبهانی) | ۳۵۰۰ = |
| ۲۳۷ | مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش اول (حاج شیخ عباس قمی، زندگینامه) | ۲۵۰۰ = |
| ۲۳۸ | مفاخر اسلام جلد ۱۱ بخش دوم (حاج شیخ عباس قمی، گزیده آثار) | ۲۵۰۰ = |
| ۲۳۹ | مفاخر اسلام جلد ۱۲ (آیت‌الله العظمی بروجردی) | ۲۸۰۰ = |
| ۲۴۰ | زندگی و مبارزات آیت‌الله قاضی طباطبائی | ۲۲۰۰ = |
| ۲۴۱ | مرآت‌الاحوال جهان‌نما | ۱۵۰۰ = |
| ۲۴۲ | تاریخ و سفرنامه حزین (شیخ محمدعلی حزین لاهیجی) | ۱۱۰۰ = |
| ۲۴۳ | حاج شیخ عبدالکریم حائری | ۷۵۰ = |
| ۲۴۴ | زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید هاشمی‌نژاد | ۲۳۰۰ = |
| ۲۴۵ | سیداسدالله خرقانی (روحانی نوگرای روزگار مشروطه و رضاشاه) | ۱۶۰۰ = |
| ۲۴۶ | زندگی‌نامه‌ی سیاسی شهید رجایی | ۲۱۰۰ = |
| ۲۴۷ | مصدق و خاندان مستوفیان آشتیانی | ۱۸۰۰ = |
| ۲۴۸ | زندگی و مبارزات حجة الاسلام والمسلمین شهید مهدی شاه‌آبادی | ۱۵۰۰ = |
| ۲۴۹ | شهید دکتر محمدجواد باهنر (مبارزات، مواضع و دیدگاه‌ها) | ۲۵۰۰ = |
| ۲۵۰ | زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید دکتر محمد مفتح | ۳۲۰۰ = |
| ۲۵۱ | زندگی‌نامه‌ی شهید آیت‌الله علی قدوسی | ۱۹۰۰ = |
| ۲۵۲ | یادواره‌ی شهید نواب صفوی | ۲۳۰۰ = |
| ۲۵۳ | رهبری به نام نواب | ۱۵۰۰ = |
| ۲۵۴ | زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله بهشتی | ۲۰۰۰ = |
| ۲۵۵ | مبارزات آیت‌الله سیددیونس ازبیلی به روایت اسناد و خاطرات | ۸۰۰ = |
| ۲۵۶ | زندگی و مبارزات آیت‌الله شهید سیداسدالله مدنی | ۱۹۰۰ = |
| ۲۵۷ | عروج از زندان «زندگی و مبارزات شهید آیت‌الله سعیدی» | ۱۵۰۰ = |
| <u>دفاع مقدس</u> | | |
| ۲۵۸ | مدرسه عشق (زندگی‌نامه شهید تیمسار سرلشکر سیدموسی نامجو) | ۱۲۰۰ = |
| ۲۵۹ | امیرخستگی‌ناپذیر (زندگی‌نامه شهید سرلشکر ولی‌الله فلاحتی) | ۱۲۰۰ = |
| ۲۶۰ | خاطرات سپهبد شهید صیاد شیرازی | ۵۰۰ = |
| ۲۶۱ | بر فراز کنگر | ۸۰۰ = |
| ۲۶۲ | منظومه عشق | ۶۰۰ = |
| ۲۶۳ | یاد آن روزها | ۱۰۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|--|------------|
| ۲۶۴ | زندگی نامه و خاطراتی از شهید اقارب پرست | ۱۳۰۰ تومان |
| ۲۶۵ | یاد یاران | = ۱۰۰۰ |
| ۲۶۶ | مرد ره | = ۱۳۰۰ |
| ۲۶۷ | میان خون | = ۱۴۰۰ |
| ۲۶۸ | باید رفت | = ۱۰۰۰ |
| ۲۶۹ | نبرد میمک | = ۹۰۰ |
| ۲۷۰ | سرود آزادی | = ۷۰۰ |
| ۲۷۱ | تیپ‌های سبز | = ۹۰۰ |
| ۲۷۲ | شیر صحرا | = ۱۱۰۰ |
| ۲۷۳ | دلاوران حاج عمران | = ۱۰۰۰ |
| ۲۷۴ | لشکر نه نفره | = ۱۳۰۰ |
| ۲۷۵ | کوچه‌ی مرگ | = ۷۵۰ |
| ۲۷۶ | در محاصره | = ۹۵۰ |
| ۲۷۷ | جزایه | = ۱۵۰۰ |
| ۲۷۸ | اهالی آسمان (زندگی نامه شهدای هوانیروز) | = ۲۹۰۰ |
| ۲۷۹ | سکوت رادیویی | = ۱۳۰۰ |
| ۲۸۰ | اردوگاه عنبر (خاطرات آزادگان هوانیروز) | = ۹۰۰ |
| ۲۸۱ | شکارچی | = ۶۰۰ |
| ۲۸۲ | پرواز در پرواز | = ۱۴۰۰ |
| ۲۸۳ | پل شناور | = ۱۰۰۰ |
| ۲۸۴ | تقویم تاریخ دفاع مقدس (آخرین روزهای صلح) | = ۳۵۰۰ |
| ۲۸۵ | تقویم تاریخ دفاع مقدس (غرش توبها) | = ۴۷۰۰ |
| ۲۸۶ | تقویم تاریخ دفاع مقدس (پل‌های تسخیرناپذیر) | = ۴۰۰۰ |
| ۲۸۷ | تقویم تاریخ دفاع مقدس (تنبیت متجاوز) | = ۴۵۰۰ |
| | خاطرات | |
| ۲۸۸ | خاطرات و مبارزات شهید محلاتی | = ۹۰۰ |
| ۲۸۹ | خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی (جاب چهارم) | = ۷۰۰۰ |
| ۲۹۰ | خاطرات امام کاتویانگ | = ۴۰۰ |
| ۲۹۱ | خاطرات آیت الله طاهری خرم‌آبادی | = ۱۴۰۰ |
| ۲۹۲ | خاطرات حجة الاسلام سیدعلی اصغر دستغیب | = ۶۰۰ |
| ۲۹۳ | ماجرای قتل سردار اسعد بختیاری | = ۱۴۰۰ |
| ۲۹۴ | خاطرات عبدخدایی | = ۱۵۰۰ |
| ۲۹۵ | هفتاد سال خاطره (آیت الله سیدحسین بدلا) | = ۹۰۰ |
| ۲۹۶ | خاطرات حجة الاسلام عمید زنجانی | = ۱۶۰۰ |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|--|------------|
| ۲۹۷ | خاطرات آیت الله یزدی | ۳۰۰۰ تومان |
| ۲۹۸ | خاطرات آیت الله میانجی | ۱۳۰۰ = |
| ۲۹۹ | خاطرات شهید سید محمد واحدی | ۱۱۰۰ = |
| ۳۰۰ | خاطرات آیت الله سید عباس خاتم یزدی (ره) | ۱۳۰۰ = |
| ۳۰۱ | خاطرات مرحوم حجة الاسلام موحدی ساوجبلی | ۲۰۰۰ = |
| ۳۰۲ | خاطرات آیت الله مسعودی خمینی | ۲۳۰۰ = |
| ۳۰۳ | خاطرات حجة الاسلام جعفر شجونی | ۱۵۰۰ = |
| ۳۰۴ | خاطرات آیت الله محمد علی گرامی | ۲۷۰۰ = |
| ۳۰۵ | خاطرات علی جنتی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۰۶ | خاطرات حجة الاسلام و المسلمین سید سجاد حججی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۰۷ | خاطرات آیت الله ابوالقاسم خزعلی | ۱۵۰۰ = |
| ۳۰۸ | خاطرات حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ حسین انصاریان | ۲۶۰۰ = |
| ۳۰۹ | خاطرات حجة الاسلام علی اکبر ناطق نوری | ۲۱۰۰ = |
| ۳۱۰ | خاطرات مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حسینی همدانی | ۱۷۰۰ = |
| ۳۱۱ | خاطرات حجة الاسلام محسن دعاگو | ۲۵۰۰ = |
| ۳۱۲ | خاطرات حجة الاسلام و المسلمین پورهادی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۱۳ | جام شکسته (خاطرات حجة الاسلام عبدالمجید معادینخواه) (جلد اول) | ۳۷۰۰ = |
| ۳۱۴ | از غبار تا باران (خاطرات ذکر عبدالله جاسبی) (چاپ دوم) | ۱۹۰۰ = |
| ۳۱۵ | خاطرات سرهنگ محمد مهدی کتبی | ۱۸۰۰ = |
| ۳۱۶ | حدیث رویش (خاطرات و یادداشت های حجة الاسلام محمد حسن رحیمیان) | ۲۵۰۰ = |
| ۳۱۷ | خاطرات حاج احمد قدیریان | ۲۱۰۰ = |
| ۳۱۸ | خاطرات حجة الاسلام و المسلمین رسول منتجب نیا | ۱۹۰۰ = |
| ۳۱۹ | عبور از شط شب (خاطرات علی محمد بشارتی جهرمی) | ۲۳۰۰ = |
| ۳۲۰ | خاطرات حجة الاسلام و المسلمین مرحوم سید منیرالدین حسینی شیرازی | ۲۰۰۰ = |
| ۳۲۱ | خاطره ها (جلد اول) | ۴۰۰۰ = |
| ۳۲۲ | از جنوب لبنان تا جنوب ایران (خاطرات سردار رحیم صفوی) | ۲۰۰۰ = |
| ۳۲۳ | خاطرات نیرة السادات احتشام رضوی (همسر شهید نواب صفوی) | ۱۶۰۰ = |
| ۳۲۴ | خاطرات محسن رفیق دوست | ۱۸۰۰ = |
| ۳۲۵ | خاطرات آیت الله سید هاشم رسولی محلاتی | ۱۳۰۰ = |
| ۳۲۶ | خورشیدواره خاطرات طاهر سجادی (غیرنار) | ۱۹۰۰ = |
| ۳۲۷ | خاطرات محمد حسن خاکساران | ۲۲۰۰ = |
| ۳۲۸ | خاطرات آیت الله احمد صابری همدانی | ۲۰۰۰ = |
| ۳۲۹ | خاطرات ابوالفضل توکلی بیضا | ۱۹۰۰ = |
| ۳۳۰ | خاطرات محمد رضا اعتمادیان | ۱۱۰۰ = |
| ۳۳۱ | جام شکسته (خاطرات حجة الاسلام عبدالمجید معادینخواه) (جلد دوم) | ۳۳۰۰ = |
| ۳۳۲ | خاطرات آیت الله دری نجف آبادی | ۲۱۰۰ = |
| ۳۳۳ | خاطرات دکتر محمود شروین | ۲۵۰۰ = |
| ۳۳۴ | خاطرات حجة الاسلام حسینی امام جمعه ارومیه | ۳۱۰۰ = |
| ۳۳۵ | خاطرات آیت الله اسماعیل صالحی مازندرانی | ۲۵۰۰ = |
| ۳۳۶ | خاطرات علی دانش منفرد | ۱۴۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--------------|--|------------|
| ۳۳۷ | خاطرات عزت شاهی (مطهری) | ۱۸۰۰ تومان |
| ۳۳۸ | خاطرات آیت الله طاهری خرم آبادی | ۲۸۰۰ = |
| ۳۳۹ | خاطرات آیت الله سیدحسین موسوی کرمانی | ۱۴۰۰ = |
| ۳۴۰ | خاطرات دکتر احمد توکلی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۴۱ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین علی اکبر ناطق نوری (جلد دوم) | ۳۴۰۰ = |
| ۳۴۲ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین محمد سمایی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۴۳ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی | ۱۹۰۰ = |
| ۳۴۴ | خاطرات آیت الله علی آل اسحاق | ۲۵۰۰ = |
| ۳۴۵ | خاطره‌ها «جلد دوم» (نقوذهای حزب توده در نیروهای مسلح) | ۲۹۰۰ = |
| ۳۴۶ | خاطرات سیدابوفاضل رضوی اردکانی | ۱۱۰۰ = |
| ۳۴۷ | خاطرات محمد پیشگاهی فرد | ۱۹۰۰ = |
| ۳۴۸ | خاطرات آیت الله مسلم ملکوتی | ۱۸۰۰ = |
| ۳۴۹ | خاطرات آیت الله محمدنقی شاهرخی خرم آبادی | ۲۱۰۰ = |
| ۳۵۰ | همگام با مردم در انقلاب اسلامی (جلد اول) تا سقوط خدایگان | ۲۳۰۰ = |
| ۳۵۱ | خاطره‌ها، جلد سوم (تأسیس وزارت اطلاعات، مقابله با شبکه‌های جاسوسی و...) | ۲۴۰۰ = |
| ۳۵۲ | خاطرات حاج علی اکرام علی‌اف | ۱۸۰۰ = |
| ۳۵۳ | خاطرات آیت الله مهدوی کنی | ۳۹۰۰ = |
| ۳۵۴ | خاطرات حجة الاسلام شیخ احمد سالک | ۱۹۰۰ = |
| ۳۵۵ | خاطرات آیت الله نورمفیدی (جلد اول) از تولد تا پیروزی انقلاب | ۲۵۰۰ = |
| <u>اسناد</u> | | |
| ۳۵۶ | ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم | ۲۲۰ = |
| ۳۵۷ | تصمیم شوم، جمعه خونین | ۳۰۰ = |
| ۳۵۸ | آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران | ۲۸۰ = |
| ۳۶۰-۳۵۹ | تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۱ (دوره ۲ جلدی) | ۵۰۰۰ = |
| ۳۶۳-۳۶۱ | شریعتی به روایت اسناد (دوره ۳ جلدی) | ۵۴۰۰ = |
| ۳۶۴ | استاد شهید به روایت اسناد (چاپ دوم) | ۲۵۰۰ = |
| ۳۶۵ | زندگی و مبارزات شهید اندرزگو | ۱۰۰۰ = |
| ۳۶۶ | شهید صدوقی (عملکرد، مبارزات و دیدگاهها) | ۱۲۰۰ = |
| ۳۶۷ | جامعه تعلیمات اسلامی (شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی) | ۱۵۰۰ = |
| ۳۶۸ | نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد | ۲۵۰۰ = |
| ۳۶۹ | همکاری ساواک و موساد | ۲۱۰۰ = |
| ۳۷۰ | مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد | ۳۹۰۰ = |
| ۳۷۲-۳۷۱ | جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی) | ۴۸۰۰ = |
| ۳۷۳ | زندگی‌نامه‌ی آیت الله العظمی سیدمحمد رضا گلپایگانی <small>رحمته‌الله‌علیه</small> به روایت اسناد | ۳۸۰۰ = |
| ۳۷۴ | جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی (پیروی سوم) | ۲۳۰۰ = |
| ۳۷۵ | نقش مساجد و دانشگاه‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی | ۲۱۰۰ = |
| ۳۷۶ | فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد | ۲۵۰۰ = |
| ۳۷۷ | آیت الله سیداحمد خوانساری به روایت اسناد | ۱۶۰۰ = |
| ۳۷۸ | زندگی و عملکرد حسنعلی منصور به روایت اسناد | ۱۹۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--|--|------------|
| ۳۷۹ | الهییار صالح به روایت اسناد | ۲۹۰۰ تومان |
| ۳۸۰ | حزب سوسیالیست ملی کارگران (سومکا) | ۵۷۰۰ |
| ۳۸۱ | حزب ملیون به روایت اسناد | ۳۱۰۰ |
| ۳۸۲ | حزب ایران به روایت اسناد ساواک | ۳۲۰۰ |
| ۳۸۳ | مفاسد خاندان پهلوی | ۳۵۰۰ |
| ۳۸۴ | حجت الاسلام غلامحسین جعفری همدانی به روایت اسناد | ۲۲۰۰ |
| ۳۸۵ | حزب پان ایرانیست به روایت اسناد | ۲۶۰۰ |
| ۳۸۶ | حزب رستاخیز ملت ایران (جلد اول) | ۲۷۰۰ |
| ۳۸۷ | حزب رستاخیز ملت ایران (جلد دوم) | ۲۷۰۰ |
| ۳۸۸ | آخرین ارتشبد عباس قره‌باغی به روایت اسناد | ۲۵۰۰ |
| ۳۸۹ | قیام مسجد گوهرشاد به روایات اسناد | ۲۶۰۰ |
| <u>دانستنیهای انقلاب اسلامی برای جوانان</u> | | |
| ۳۹۰ | ستاره صبح انقلاب | ۲۲۰ |
| ۳۹۱ | صورتک | ۲۵۰ |
| ۳۹۲ | ساواک | ۳۰۰ |
| ۳۹۳ | سند بردگی | ۳۰۰ |
| ۳۹۴ | مثنوی بی‌تابی | ۳۰۰ |
| ۳۹۵ | قلب روشن دانا | ۳۰۰ |
| ۳۹۶ | کشف حجاب | ۳۰۰ |
| ۳۹۷ | در گوادلوپ چه گذشت | ۶۰۰ |
| ۳۹۸ | تبریز در خون | ۳۰۰ |
| ۳۹۹ | دولت صالحان | ۳۰۰ |
| ۴۰۰ | آن سوی آفتاب | ۸۰۰ |
| ۴۰۱ | یاس در قفس | ۳۰۰ |
| ۴۰۲ | رهبر الهی | ۵۰۰ |
| ۴۰۳ | سوخته عشق | ۳۰۰ |
| ۴۰۴ | مبارز نستوه | ۳۰۰ |
| ۴۰۵ | پلنگ سیاه | ۳۰۰ |
| ۴۰۶ | گلپانگ سربلندی | ۳۰۰ |
| ۴۰۷ | چکمه‌ی سیا | ۴۵۰ |
| ۴۰۸ | آذرخشی بر تاریکی | ۴۰۰ |
| ۴۰۹ | شیفته خدمت | ۷۰۰ |
| ۴۱۰ | حدیث عاشقی | ۴۵۰ |
| ۴۱۱ | پیام‌آور امید | ۴۰۰ |
| ۴۱۲ | سیری در اندیشه‌های استاد مطهری | ۴۰۰ |
| ۴۱۳ | تا آسمان | ۴۵۰ |
| ۴۱۴ | روزهای سیاه، روزهای سپید | ۷۰۰ |
| ۴۱۵ | یک فتوا یک اراده | ۴۰۰ |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|--|-----------|
| ۴۱۶ | یک روز تأخیر | ۵۰۰ تومان |
| ۴۱۷ | دو هفته تا مهر | ۳۰۰ |
| ۴۱۸ | از کویبر تا بهشت | ۶۰۰ |
| ۴۱۹ | بن بست غرور | ۶۰۰ |
| ۴۲۰ | مثل باران | ۶۰۰ |
| ۴۲۱ | رؤیاهای بربادرفته | ۶۰۰ |
| ۴۲۲ | خمینی آذربایجان | ۴۵۰ |
| ۴۲۳ | از محراب تا معراج | ۵۰۰ |
| ۴۲۴ | برق غیرت | ۴۵۰ |
| ۴۲۵ | مسافر ملکوت | ۳۰۰ |
| ۴۲۶ | پا به پای ستاره | ۸۰۰ |
| ۴۲۷ | دربار به روایت دربار (نساد اخلاقی) | ۶۰۰ |
| ۴۲۸ | دربار به روایت دربار (نساد سیاسی) | ۷۰۰ |
| ۴۲۹ | سیری در اندیشه‌های شریعتی | ۶۰۰ |
| ۴۳۰ | ستاره‌ای بر دار | ۴۰۰ |
| ۴۳۱ | کودتای شب | ۶۰۰ |
| ۴۳۲ | سال‌های خاکستری | ۷۰۰ |
| ۴۳۳ | همپای ذوالفقار | ۵۰۰ |
| ۴۳۴ | دربار به روایت دربار (نساد مالی - اقتصادی) | ۹۰۰ |
| ۴۳۵ | شاهد عتیق | ۷۰۰ |
| ۴۳۶ | عروس آخر | ۷۰۰ |
| ۴۳۷ | یار قدوسیان | ۵۰۰ |
| ۴۳۸ | خرم، ولی خونین | ۸۰۰ |
| ۴۳۹ | بازیچه‌ی شهیدانو | ۴۰۰ |
| ۴۴۰ | نواب: اسطوره‌ی مهر | ۴۰۰ |
| ۴۴۱ | دست‌بوس (زندگی امیرعباس هویدا) | ۸۰۰ |
| ۴۴۲ | شفایق در محراب (حیات و سیره‌ی دومین شهید محراب آیت‌الله مدنی) | ۱۱۰۰ |
| ۴۴۳ | عاشق‌ترین صیاد (نگاهی به حیات و شهادت امیر سرافراز شهید صیاد شیرازی) | ۷۰۰ |
| ۴۴۴ | شهر هزار سنگر (روایتی از مقاومت تاریخی مردم شهر آمل) | ۶۰۰ |
| ۴۴۵ | رساله‌ی ناتمام (زندگی‌نامه‌ی شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد) | ۷۰۰ |
| ۴۴۶ | عقاب در آتش | ۶۰۰ |
| ۴۴۷ | داستان یک مرداب | ۹۰۰ |
| ۴۴۸ | ۵۳ سال عصر پهلوی به روایت دربار | ۹۰۰ |
| | <u>داستان‌های انقلاب اسلامی</u> | |
| ۴۴۹ | برگی از باغ | ۵۰۰ |
| ۴۵۰ | شریف جان، سلام | ۷۵۰ |
| ۴۵۱ | نوت‌فرنگی‌های روی دیوار | ۸۰۰ |
| | <u>تاریخ اسلام</u> | |
| ۴۵۲ | تاریخ سیاسی تشیع | ۲۰۰۰ |
| ۴۵۳ | چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه | ۳۳۰۰ |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|---------|---|-----------|
| | <u>مرجع</u> | |
| ۴۵۴ | یادنامه شهدای قم | ۹۰۰ تومان |
| ۴۵۵ | تقویم تاریخ خراسان | ≈ ۱۵۰۰ |
| ۴۵۶ | کتابشناسی ۱۵ خرداد | ≈ ۴۰۰ |
| ۴۵۹-۴۵۷ | انقلاب اسلامی در پایان نامه های دانشگاهی جهان (دوره ۲ جلدی) | ≈ ۴۴۰۰ |
| ۴۶۰ | فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی | ≈ ۲۲۰۰ |
| ۴۶۱ | اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه ها: نامه ها... آیات عظام و مراجع تقلید) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۲ | اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه ها: اطلاعیه ها... علمای شهرها) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۳ | اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه ها: اطلاعیه ها... کتیرالامضاء) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۴ | اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه ها: اطلاعیه ها... مجامع مذهبی) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۵ | اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه ها: اطلاعیه ها... مراجع تقلید) | ≈ ۷۰۰ |
| ۴۶۶ | فراماسونرها، روتارینها و لاینزهای ایران | ≈ ۲۲۰۰ |
| ۴۶۷ | علمای مجاهد | ≈ ۶۰۰۰ |

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۲۱۱۱۷۴ (پیام گیر شبانه روزی)

شماره حساب: جاری ۳۰۵۹۰۲۲۶ نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

و

حساب جام به شماره ی ۳۸۴۸۹۰۶۷ نزد بانک ملت شعبه پل رومی

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--------------|--|------------|
| ۳۳۷ | خاطرات عزت شاهی (مطهری) | ۱۸۰۰ تومان |
| ۳۳۸ | خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی | ۲۸۰۰ = |
| ۳۳۹ | خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی | ۱۴۰۰ = |
| ۳۴۰ | خاطرات دکتر احمد توکلی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۴۱ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق نوری (جلد دوم) | ۳۴۰۰ = |
| ۳۴۲ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین محمد سمایی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۴۳ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی | ۱۹۰۰ = |
| ۳۴۴ | خاطرات آیت‌الله علی آل اسحاق | ۲۵۰۰ = |
| ۳۴۵ | خاطره‌ها «جلد دوم» (نقوذهای حزب توده در نیروهای مسلح) | ۲۹۰۰ = |
| ۳۴۶ | خاطرات سیدابوفاضل رضوی اردکانی | ۱۱۰۰ = |
| ۳۴۷ | خاطرات محمد پیشگاهی فرد | ۱۹۰۰ = |
| ۳۴۸ | خاطرات آیت‌الله مسلم ملکوتی | ۱۸۰۰ = |
| ۳۴۹ | خاطرات آیت‌الله محمدنقی شاهرخی خرم‌آبادی | ۲۱۰۰ = |
| ۳۵۰ | همگام با مردم در انقلاب اسلامی (جلد اول) ناسقوط خدایگان | ۲۳۰۰ = |
| ۳۵۱ | خاطره‌ها، جلد سوم (تأسیس وزارت اطلاعات، مقابله با شبکه‌های جاسوسی و...) | ۲۴۰۰ = |
| ۳۵۲ | خاطرات حاج علی اکرام علی‌اف | ۱۸۰۰ = |
| ۳۵۳ | خاطرات آیت‌الله مهندوی کنی | ۳۹۰۰ = |
| ۳۵۴ | خاطرات حجة الاسلام شیخ احمد سالک | ۱۹۰۰ = |
| ۳۵۵ | خاطرات آیت‌الله نورمفیدی (جلد اول) از تولد تا پیروزی انقلاب | ۲۵۰۰ = |
| <u>اسناد</u> | | |
| ۳۵۶ | ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم | ۲۲۰ = |
| ۳۵۷ | تصمیم شوم، جمعه خونین | ۳۰۰ = |
| ۳۵۸ | آیا او تصمیم دارد بیاید به ایران | ۲۸۰ = |
| ۳۶۰-۳۵۹ | تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۱ (دوره ۲ جلدی) | ۵۰۰۰ = |
| ۳۶۲-۳۶۱ | شریعتی به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی) | ۵۴۰۰ = |
| ۳۶۴ | استاد شهید به روایت اسناد (چاپ دوم) | ۲۵۰۰ = |
| ۳۶۵ | زندگی و مبارزات شهید اندرزگو | ۱۰۰۰ = |
| ۳۶۶ | شهید صدوقی (عملکرد، مبارزات و دیدگاهها) | ۱۲۰۰ = |
| ۳۶۷ | جامعه تعلیمات اسلامی (شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی) | ۱۵۰۰ = |
| ۳۶۸ | نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد | ۲۵۰۰ = |
| ۳۶۹ | همکاری ساواک و موساد | ۲۱۰۰ = |
| ۳۷۰ | مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد | ۳۹۰۰ = |
| ۳۷۱-۳۷۲ | جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی) | ۲۸۰۰ = |
| ۳۷۳ | زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله‌العظمی سیدمحمد رضا گلپایگانی <small>رحمته‌الله علیه</small> به روایت اسناد | ۳۸۰۰ = |
| ۳۷۴ | جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی (نیروی سوم) | ۲۳۰۰ = |
| ۳۷۵ | نقش مساجد و دانشگاه‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی | ۲۱۰۰ = |
| ۳۷۶ | فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد | ۲۵۰۰ = |
| ۳۷۷ | آیت‌الله سیداحمد خوانساری به روایت اسناد | ۱۶۰۰ = |
| ۳۷۸ | زندگی و عملکرد حسنعلی منصور به روایت اسناد | ۱۹۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--|--|------------|
| ۳۷۹ | التهیار صالح به روایت اسناد | ۲۹۰۰ تومان |
| ۳۸۰ | حزب سوسیالیست ملی کارگران (سومکا) | ۵۷۰۰ |
| ۳۸۱ | حزب ملیون به روایت اسناد | ۳۱۰۰ |
| ۳۸۲ | حزب ایران به روایت اسناد ساواک | ۳۲۰۰ |
| ۳۸۳ | مفاسد خاندان پهلوی | ۳۵۰۰ |
| ۳۸۴ | حجت الاسلام غلامحسین جعفری همدانی به روایت اسناد | ۲۲۰۰ |
| ۳۸۵ | حزب پان ایرانیست به روایت اسناد | ۲۶۰۰ |
| ۳۸۶ | حزب رستاخیز ملت ایران (جلد اول) | ۲۷۰۰ |
| ۳۸۷ | حزب رستاخیز ملت ایران (جلد دوم) | ۲۷۰۰ |
| ۳۸۸ | آخرین ارتشید عباس قره‌باغی به روایت اسناد | ۲۵۰۰ |
| ۳۸۹ | قیام مسجد گوهرشاد به روایات اسناد | ۲۶۰۰ |
| <u>دانشتندیهای انقلاب اسلامی برای جوانان</u> | | |
| ۳۹۰ | ستاره صبح انقلاب | ۲۲۰ |
| ۳۹۱ | صورتک | ۲۵۰ |
| ۳۹۲ | ساواک | ۳۰۰ |
| ۳۹۳ | سند بردگی | ۳۰۰ |
| ۳۹۴ | مثنوی بی‌تابی | ۳۰۰ |
| ۳۹۵ | قلب روشن دانا | ۳۰۰ |
| ۳۹۶ | کشف حجاب | ۳۰۰ |
| ۳۹۷ | در گوادلوپ چه گذشت | ۶۰۰ |
| ۳۹۸ | تبریز در خون | ۳۰۰ |
| ۳۹۹ | دولت صالحان | ۳۰۰ |
| ۴۰۰ | آن سوی آفتاب | ۸۰۰ |
| ۴۰۱ | یاس در قفس | ۳۰۰ |
| ۴۰۲ | رهبر الهی | ۵۰۰ |
| ۴۰۳ | سوخته عشق | ۳۰۰ |
| ۴۰۴ | مبارز نستوه | ۳۰۰ |
| ۴۰۵ | پلنگ سیاه | ۳۰۰ |
| ۴۰۶ | گلبانگ سربلندی | ۳۰۰ |
| ۴۰۷ | چکمه‌ی سیا | ۴۵۰ |
| ۴۰۸ | آذرخشی بر تاریکی | ۴۰۰ |
| ۴۰۹ | شیفته خدمت | ۷۰۰ |
| ۴۱۰ | حدیث عاشقی | ۴۵۰ |
| ۴۱۱ | پیام آور امید | ۴۰۰ |
| ۴۱۲ | سیری در اندیشه‌های استاد مطهری | ۲۰۰ |
| ۴۱۳ | تا آسمان | ۴۵۰ |
| ۴۱۴ | روزهای سیاه، روزهای سپید | ۷۰۰ |
| ۴۱۵ | یک فتوا یک اراده | ۴۰۰ |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|--|-----------|
| ۴۱۶ | یک روز تأخیر | ۵۰۰ تومان |
| ۴۱۷ | دو هفته تا مهر | ۳۰۰ = |
| ۴۱۸ | از کویر تا بهشت | ۶۰۰ = |
| ۴۱۹ | بن بست غرور | ۶۰۰ = |
| ۴۲۰ | مثل باران | ۶۰۰ = |
| ۴۲۱ | روایهای بریادرفته | ۶۰۰ = |
| ۴۲۲ | خمینی آذربایجان | ۴۵۰ = |
| ۴۲۳ | از محراب تا معراج | ۵۰۰ = |
| ۴۲۴ | برق غیرت | ۴۵۰ = |
| ۴۲۵ | مسافر ملکوت | ۳۰۰ = |
| ۴۲۶ | پا به پای ستاره | ۸۰۰ = |
| ۴۲۷ | دربار به روایت دربار (فساد اخلاقی) | ۶۰۰ = |
| ۴۲۸ | دربار به روایت دربار (فساد سیاسی) | ۷۰۰ = |
| ۴۲۹ | سیری در اندیشه‌های شریعتی | ۶۰۰ = |
| ۴۳۰ | ستاره‌ای بر دار | ۴۰۰ = |
| ۴۳۱ | کودتای شب | ۶۰۰ = |
| ۴۳۲ | سال‌های خاکستری | ۷۰۰ = |
| ۴۳۳ | همپای ذوالفقار | ۵۰۰ = |
| ۴۳۴ | دربار به روایت دربار (فساد مالی - اقتصادی) | ۹۰۰ = |
| ۴۳۵ | شاهد عتیق | ۷۰۰ = |
| ۴۳۶ | عروس آخر | ۷۰۰ = |
| ۴۳۷ | یار قدوسیان | ۵۰۰ = |
| ۴۳۸ | خرم، ولی خونین | ۸۰۰ = |
| ۴۳۹ | بازبچه‌ی شهبانو | ۴۰۰ = |
| ۴۴۰ | نواب: اسطوره‌ی مهر | ۴۰۰ = |
| ۴۴۱ | دست‌بوس (زندگی امیرعباس هویدا) | ۸۰۰ = |
| ۴۴۲ | شقایق در محراب (حیات و سیره‌ی دومین شهید محراب آیت‌الله مدنی) | ۱۱۰۰ = |
| ۴۴۳ | عاشق‌ترین صیاد (نگاهی به حیات و شهادت امیر سرافراز شهید صیاد شیرازی) | ۷۰۰ = |
| ۴۴۴ | شهر هزار سنگر (روایتی از مقاومت تاریخی مردم شهر آمل) | ۶۰۰ = |
| ۴۴۵ | رساله‌ی ناتمام (زندگی‌نامه‌ی شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد) | ۷۰۰ = |
| ۴۴۶ | عقاب در آتش | ۶۰۰ = |
| ۴۴۷ | داستان یک مرداب | ۹۰۰ = |
| ۴۴۸ | ۵۳ سال عصر پهلوی به روایت دربار | ۹۰۰ = |
| | <u>داستان‌های انقلاب اسلامی</u> | |
| ۴۴۹ | برگی از باغ | ۵۰۰ = |
| ۴۵۰ | شریف جان، سلام | ۷۵۰ = |
| ۴۵۱ | توت‌فرنگی‌های روی دیوار | ۸۰۰ = |
| | <u>تاریخ اسلام</u> | |
| ۴۵۲ | تاریخ سیاسی تشیع | ۲۰۰۰ = |
| ۴۵۳ | چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه | ۳۳۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|---------|---|-----------|
| | <u>مرجع</u> | |
| ۴۵۴ | یادنامه شهدای قم | ۹۰۰ تومان |
| ۴۵۵ | تقویم تاریخ خراسان | ≈ ۱۵۰۰ |
| ۴۵۶ | کتابشناسی ۱۵ خرداد | ≈ ۴۰۰ |
| ۴۵۹-۴۵۷ | انقلاب اسلامی در پایان نامه‌های دانشگاهی جهان (دوره ۳ جلدی) | ≈ ۴۴۰۰ |
| ۴۶۰ | فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی | ≈ ۲۲۰۰ |
| ۴۶۱ | اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه‌ها، نامه‌ها... آیات عظام و مراجع تقلید) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۲ | اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... علمای شهرها) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۳ | اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... کنیرالامضاء) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۴ | اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مجامع مذهبی) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۵ | اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مراجع تقلید) | ≈ ۷۰۰ |
| ۴۶۶ | فراسونرها، روتارینها و لاینزهای ایران | ≈ ۲۲۰۰ |
| ۴۶۷ | علمای مجاهد | ≈ ۶۰۰۰ |

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۲۱۱۱۷۴ (پیام‌گیر شبانه‌روزی)

شماره حساب: جاری ۳۰۵۹۰۲۲۶ نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

و

حساب جام به شماره‌ی ۳۸۴۸۹۰۶۷ نزد بانک ملت شعبه پل رومی

ABSTRACT:

Ahmad Maleki, the manager of the Setareh Magazine is one of the political men and activists who himself had carefully observed the sit-in strike of the palace, the way the National Front was established, and the events and happenings that lead to it as well as the formation and configuration of the political parties and groups.

He was one of the National Front members who separated from Mosaddegh and turned into one of his staunch opponents. After the coup de tat on August 19, 1953 (28 of Mordad 1332 H.SH), on a daily basis, he published his memoirs in the Setareh newspaper.

Despite his memoirs being disorganized, due to the presence of the writer in the National Front, this book can recount many untold stories regarding the personality of the central figures of the National Front and clarify the reasons for its failure and folding.

The Memoires of Ahmad Maleki

The Manager of Setareh Newspaper

(The short history of National Front)

By:

Ahmad Maleki (ed.)

The Center for
Islamic Revolution Documents

April 2007

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--------------|---|------------|
| ۳۳۷ | خاطرات عزت شاهی (مطهری) | ۱۸۰۰ تومان |
| ۳۳۸ | خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی | ۲۸۰۰ = |
| ۳۳۹ | خاطرات آیت‌الله سیدحسین موسوی کرمانی | ۱۴۰۰ = |
| ۳۴۰ | خاطرات دکتر احمد توکلی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۴۱ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ناطق‌نوری (جلد دوم) | ۳۴۰۰ = |
| ۳۴۲ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین محمد سمایی | ۱۶۰۰ = |
| ۳۴۳ | خاطرات حجة الاسلام والمسلمین غلامحسین جمی | ۱۹۰۰ = |
| ۳۴۴ | خاطرات آیت‌الله علی آل اسحاق | ۲۵۰۰ = |
| ۳۴۵ | خاطره‌ها «جلد دوم» (نقوذهای حزب توده در نیروهای مسلح) | ۲۹۰۰ = |
| ۳۴۶ | خاطرات سیدابوفاضل رضوی اردکانی | ۱۱۰۰ = |
| ۳۴۷ | خاطرات محمد پیشگاهی فرد | ۱۹۰۰ = |
| ۳۴۸ | خاطرات آیت‌الله مسلم ملکوتی | ۱۸۰۰ = |
| ۳۴۹ | خاطرات آیت‌الله محمدنقی شاه‌رخی خرم‌آبادی | ۲۱۰۰ = |
| ۳۵۰ | همگام با مردم در انقلاب اسلامی (جلد اول) تا سقوط خدایگان | ۲۳۰۰ = |
| ۳۵۱ | خاطره‌ها، جلد سوم (تأسیس وزارت اطلاعات، مقابله با شبکه‌های جاسوسی و...) | ۲۴۰۰ = |
| ۳۵۲ | خاطرات حاج علی اکرام علی‌اف | ۱۸۰۰ = |
| ۳۵۳ | خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی | ۳۹۰۰ = |
| ۳۵۴ | خاطرات حجة الاسلام شیخ احمد سالک | ۱۹۰۰ = |
| ۳۵۵ | خاطرات آیت‌الله نورمفیدی (جلد اول) از تولد تا پیروزی انقلاب | ۲۵۰۰ = |
| <u>اسناد</u> | | |
| ۳۵۶ | ما گرفتار یک جنگ واقعی روانی شده‌ایم | ۲۲۰ = |
| ۳۵۷ | تصمیم شوم، جمعه خونین | ۳۰۰ = |
| ۳۵۸ | آیا او تصمیم دارد بپیاید به ایران | ۲۸۰ = |
| ۳۶۰-۳۵۹ | تاریخ قیام ۱۵ خرداد جلد ۱ (دوره ۲ جلدی) | ۵۰۰۰ = |
| ۳۶۳-۳۶۱ | شریعتی به روایت اسناد (دوره ۳ جلدی) | ۵۴۰۰ = |
| ۳۶۴ | استاد شهید به روایت اسناد (چاپ دوم) | ۲۵۰۰ = |
| ۳۶۵ | زندگی و مبارزات شهید اندرزگو | ۱۰۰۰ = |
| ۳۶۶ | شهید صدوقی (عملکرد: مبارزات و دیدگاهها) | ۱۲۰۰ = |
| ۳۶۷ | جامعه تعلیمات اسلامی (شیخ عباسعلی اسلامی و نقش ایشان در انقلاب اسلامی) | ۱۵۰۰ = |
| ۳۶۸ | نقش بازار در قیام ۱۵ خرداد | ۲۵۰۰ = |
| ۳۶۹ | همکاری ساواک و موساد | ۲۱۰۰ = |
| ۳۷۰ | مستشاران آمریکایی در ایران به روایت اسناد | ۳۹۰۰ = |
| ۳۷۲-۳۷۱ | جمعیت فدائیان اسلام به روایت اسناد (دوره ۲ جلدی) | ۴۸۰۰ = |
| ۳۷۳ | زندگی‌نامه‌ی آیت‌الله‌العظمی سیدمحمدرضا گلپایگانی <small>رحمته‌الله‌علیه</small> به روایت اسناد | ۳۸۰۰ = |
| ۳۷۴ | جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی (نیروی سوم) | ۲۳۰۰ = |
| ۳۷۵ | نقش مساجد و دانشگاه‌ها در پیروزی انقلاب اسلامی | ۲۱۰۰ = |
| ۳۷۶ | فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی محمد نخشب به روایت اسناد | ۲۵۰۰ = |
| ۳۷۷ | آیت‌الله سیداحمد خوانساری به روایت اسناد | ۱۶۰۰ = |
| ۳۷۸ | زندگی و عملکرد حسنعلی منصور به روایت اسناد | ۱۹۰۰ = |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|--|--|------------|
| ۳۷۹ | اللهیار صالح به روایت اسناد | ۲۹۰۰ تومان |
| ۳۸۰ | حزب سوسیالیست ملی کارگران (سومکا) | ≈ ۵۷۰۰ |
| ۳۸۱ | حزب ملیون به روایت اسناد | ≈ ۳۱۰۰ |
| ۳۸۲ | حزب ایران به روایت اسناد ساواک | ≈ ۳۲۰۰ |
| ۳۸۳ | مفاسد خاندان پهلوی | ≈ ۳۵۰۰ |
| ۳۸۴ | حجت الاسلام غلامحسین جعفری همدانی به روایت اسناد | ≈ ۲۲۰۰ |
| ۳۸۵ | حزب بان ایرانیست به روایت اسناد | ≈ ۲۶۰۰ |
| ۳۸۶ | حزب رستاخیز ملت ایران (جلد اول) | ≈ ۲۷۰۰ |
| ۳۸۷ | حزب رستاخیز ملت ایران (جلد دوم) | ≈ ۲۷۰۰ |
| ۳۸۸ | آخرین ارتشبد عباس قزّه باغی به روایت اسناد | ≈ ۲۵۰۰ |
| ۳۸۹ | قیام مسجد گوهرشاد به رویات اسناد | ≈ ۲۶۰۰ |
| <u>دانشتندیهای انقلاب اسلامی برای جوانان</u> | | |
| ۳۹۰ | ستاره صبح انقلاب | ≈ ۲۲۰ |
| ۳۹۱ | صورتک | ≈ ۲۵۰ |
| ۳۹۲ | ساواک | ≈ ۳۰۰ |
| ۳۹۳ | سند بردگی | ≈ ۳۰۰ |
| ۳۹۴ | مثنوی بی‌تابی | ≈ ۳۰۰ |
| ۳۹۵ | قلب روشن دانا | ≈ ۳۰۰ |
| ۳۹۶ | کشف حجاب | ≈ ۳۰۰ |
| ۳۹۷ | در گوادلوپ چه گذشت | ≈ ۶۰۰ |
| ۳۹۸ | تبریز در خون | ≈ ۳۰۰ |
| ۳۹۹ | دولت صالحان | ≈ ۳۰۰ |
| ۴۰۰ | آن سوی آفتاب | ≈ ۸۰۰ |
| ۴۰۱ | یاس در قفس | ≈ ۳۰۰ |
| ۴۰۲ | رهبر الهی | ≈ ۵۰۰ |
| ۴۰۳ | سوخته عشق | ≈ ۳۰۰ |
| ۴۰۴ | مبارز نستوه | ≈ ۳۰۰ |
| ۴۰۵ | پلنگ سیاه | ≈ ۳۰۰ |
| ۴۰۶ | گلپانگ سربلندی | ≈ ۳۰۰ |
| ۴۰۷ | چکمه‌ی سیا | ≈ ۴۵۰ |
| ۴۰۸ | آذرخشی بر تاریکی | ≈ ۴۰۰ |
| ۴۰۹ | شبیفته خدمت | ≈ ۷۰۰ |
| ۴۱۰ | حدیث عاشقی | ≈ ۴۵۰ |
| ۴۱۱ | پیام آور امید | ≈ ۴۰۰ |
| ۴۱۲ | سیری در اندیشه‌های استاد مطهری | ≈ ۴۰۰ |
| ۴۱۳ | تا آسمان | ≈ ۴۵۰ |
| ۴۱۴ | روزهای سیاه، روزهای سپید | ≈ ۷۰۰ |
| ۴۱۵ | یک فتوا یک اراده | ≈ ۴۰۰ |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|------|--|-----------|
| ۴۱۶ | یک روز تأخیر | ۵۰۰ تومان |
| ۴۱۷ | دو هفته تا مهر | ۳۰۰ |
| ۴۱۸ | از کویر تا بهشت | ۶۰۰ |
| ۴۱۹ | بن بست غرور | ۶۰۰ |
| ۴۲۰ | مثل باران | ۶۰۰ |
| ۴۲۱ | رؤیاهای بریادرفته | ۶۰۰ |
| ۴۲۲ | خمینی آذربایجان | ۴۵۰ |
| ۴۲۳ | از محراب تا معراج | ۵۰۰ |
| ۴۲۴ | برق غیرت | ۴۵۰ |
| ۴۲۵ | مسافر، ملکوت | ۳۰۰ |
| ۴۲۶ | پا به پای ستاره | ۸۰۰ |
| ۴۲۷ | دربار به روایت دربار (نساد اخلاقی) | ۶۰۰ |
| ۴۲۸ | دربار به روایت دربار (نساد سیاسی) | ۷۰۰ |
| ۴۲۹ | سیری در اندیشه‌های شریعتی | ۶۰۰ |
| ۴۳۰ | ستاره‌ای بر دار | ۴۰۰ |
| ۴۳۱ | کودتای شب | ۶۰۰ |
| ۴۳۲ | سال‌های خاکستری | ۷۰۰ |
| ۴۳۳ | همپای ذوالفقار | ۵۰۰ |
| ۴۳۴ | دربار به روایت دربار (نساد مالی - اقتصادی) | ۹۰۰ |
| ۴۳۵ | شاهد عتیق | ۷۰۰ |
| ۴۳۶ | عروس آخر | ۷۰۰ |
| ۴۳۷ | یار قدوسیان | ۵۰۰ |
| ۴۳۸ | خرم؛ ولی خونین | ۸۰۰ |
| ۴۳۹ | بازیچه‌ی شهیانو | ۴۰۰ |
| ۴۴۰ | نواب: اسطوره‌ی مهر | ۴۰۰ |
| ۴۴۱ | دست‌نبوس (زندگی امیرعباس هویدا) | ۸۰۰ |
| ۴۴۲ | شقایق در محراب (حیات و سیره‌ی دومین شهید محراب آیت‌الله مدنی) | ۱۱۰۰ |
| ۴۴۳ | عاشق‌ترین صیاد (نگاهی به حیات و شهادت امیر سرافراز شهید صیاد شیرازی) | ۷۰۰ |
| ۴۴۴ | شهر هزار سنگر (روایتی از مقاومت تاریخی مردم شهر آمل) | ۶۰۰ |
| ۴۴۵ | رساله‌ی ناتمام (زندگی‌نامه‌ی شهید دکتر سیدرضا پاک‌نژاد) | ۷۰۰ |
| ۴۴۶ | عقاب در آتش | ۶۰۰ |
| ۴۴۷ | داستان یک مرداب | ۹۰۰ |
| ۴۴۸ | ۵۲ سال عصر پهلوی به روایت دربار | ۹۰۰ |
| | <u>داستان‌های انقلاب اسلامی</u> | |
| ۴۴۹ | برگی از باغ | ۵۰۰ |
| ۴۵۰ | شریف جان، سلام | ۷۵۰ |
| ۴۵۱ | توت‌فرنگی‌های روی دیوار | ۸۰۰ |
| | <u>تاریخ اسلام</u> | |
| ۴۵۲ | تاریخ سیاسی تشیع | ۲۰۰۰ |
| ۴۵۳ | چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه | ۳۳۰۰ |

| ردیف | عنوان | قیمت |
|----------|---|-----------|
| | <u>مرجع</u> | |
| ۴۵۴ | یادنامه شهدای قم | ۹۰۰ تومان |
| ۴۵۵ | تقویم تاریخ خراسان | ≈ ۱۵۰۰ |
| ۴۵۶ | کتابشناسی ۱۵ خرداد | ≈ ۴۰۰ |
| ۴۵۹، ۴۵۷ | انقلاب اسلامی در پایان نامه‌های دانشگاهی جهان (دوره ۳ جلدی) | ≈ ۴۴۰۰ |
| ۴۶۰ | فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی | ≈ ۲۲۰۰ |
| ۴۶۱ | اسناد انقلاب اسلامی جلد اول (بیانیه‌ها، نامه‌ها... آیات عظام و مراجع تقلید) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۲ | اسناد انقلاب اسلامی جلد دوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... علمای شهرها) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۳ | اسناد انقلاب اسلامی جلد سوم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... کتیرالامضاء) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۴ | اسناد انقلاب اسلامی جلد چهارم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مجامع مذهبی) | ≈ ۱۱۵۰ |
| ۴۶۵ | اسناد انقلاب اسلامی جلد پنجم (بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها... مراجع تقلید) | ≈ ۷۰۰ |
| ۴۶۶ | فراسونرها، روتارینها و لاینزهای ایران | ≈ ۲۲۰۰ |
| ۴۶۷ | علمای مجاهد | ≈ ۶۰۰۰ |

دفتر فروش تلفن / فکس ۲۲۲۱۱۱۷۴ (پیام‌گیر شبانه‌روزی)

شماره حساب: جاری ۳۰۵۹۰۲۲۶ نزد بانک رفاه کارگران شعبه تجریش

به نام انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی

و

حساب جام به شماره‌ی ۳۸۴۸۹۰۶۷ نزد بانک ملت شعبه پل رومی

ABSTRACT:

Ahmad Maleki, the manager of the Setareh Magazine is one of the political men and activists who himself had carefully observed the sit-in strike of the palace, the way the National Front was established, and the events and happenings that lead to it as well as the formation and configuration of the political parties and groups.

He was one of the National Front members who separated from Mosaddegh and turned into one of his staunch opponents. After the coup de tat on August ۱۹, ۱۹۵۳ (۲۸ of Mordad ۱۳۳۲ H.SH), on a daily basis, he published his memoirs in the Setareh newspaper.

Despite his memoirs being disorganized, due to the presence of the writer in the National Front, this book can recount many untold stories regarding the personality of the central figures of the National Front and clarify the reasons for its failure and folding.

The Memoires of Ahmad Maleki

The Manager of Setareh Newspaper

(The short history of National Front)

By:

Ahmad Maleki (ed.)

The Center for
Islamic Revolution Documents

April 2007

ABSTRACT:

Ahmad Maleki, the manager of the Setareh Magazine is one of the political men and activists who himself had carefully observed the sit-in strike of the palace, the way the National Front was established, and the events and happenings that lead to it as well as the formation and configuration of the political parties and groups.

He was one of the National Front members who separated from Mosaddegh and turned into one of his staunch opponents. After the coup de tat on August ۱۹, ۱۹۵۳ (۲۸ of Mordad ۱۳۳۲ H.SH), on a daily basis, he published his memoirs in the Setareh newspaper.

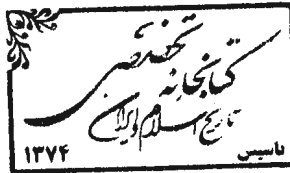
Despite his memoirs being disorganized, due to the presence of the writer in the National Front, this book can recount many untold stories regarding the personality of the central figures of the National Front and clarify the reasons for its failure and folding.

کتابخانه

The Memoires of Ahmad Maleki

The Manager of Setareh Newspaper

(The short history of National Front)



By:

Ahmad Maleki (ed.)

The Center for
Islamic Revolution Documents

April 2007